



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

١٤

تفسير آياتك

بمقامه دیگر به قرآن مجید (تفسیر)



مَآيِرُونَ ﴿١٤﴾ وَمَا الْحَيَاةُ إِلَّا
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُ
رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَ
جَاءَكَ مِنْ
أَوْ سَلَّمَ فِي السَّمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	تفسیر باران جلد ۱۴
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۷	مقدمه
۱۸	فهرست
۲۷	فهرست راهنما
۲۸	جزء آخر قرآن
۲۸	اشاره
۳۰	سوره نبأ
۳۰	اشاره
۳۰	نبأ آیه ۴ - ۱
۳۳	نبأ : آیه ۱۶ - ۵
۳۴	نتبأ : آیه ۳۰ - ۱۷
۳۷	نتبأ : آیه ۳۷ - ۳۱
۳۸	نتبأ : آیه ۳۸
۴۰	نبأ : آیه ۴۰ - ۳۹
۴۲	سوره نازعات
۴۲	اشاره
۴۲	نازعات: آیه ۵ - ۱
۴۳	نازعات: آیه ۹ - ۶
۴۴	نازعات: آیه ۱۲ - ۱۰
۴۵	نازعات: آیه ۱۴ - ۱۳
۴۶	نازعات: آیه ۱۹ - ۱۵

٤٧	نازعات: آیه ٢٦ - ٢٠
٥١	نازعات: آیه ٣٣ - ٢٧
٥٢	نازعات: آیه ٤١ - ٣٤
٥٣	نازعات: آیه ٤٥ - ٤٢
٥٤	نازعات: آیه ٤٦
٥٦	سوره عَبَسَ
٥٦	اشاره
٥٦	عَبَسَ: آیه ١٦ - ١
٦٢	عَبَسَ: آیه ٢٣ - ١٧
٦٣	عَبَسَ: آیه ٣٢ - ٢٤
٦٨	عَبَسَ: آیه ٣٧ - ٣٣
٧١	عَبَسَ: آیه ٤٢ - ٣٨
٧٣	سوره تَكْوِيْر
٧٣	اشاره
٧٣	تَكْوِيْر: آیه ٦ - ١
٧٥	تَكْوِيْر: آیه ٩ - ٧
٨١	تَكْوِيْر: آیه ١٤ - ١٠
٨٢	تَكْوِيْر: آیه ٢٥ - ١٥
٨٦	تَكْوِيْر: آیه ٢٩ - ٢٦
٨٨	سوره اِنْفِطَار
٨٨	اشاره
٨٨	اِنْفِطَار: آیه ١٢ - ١
٩٠	اِنْفِطَار: آیه ١٧ - ١٣
٩١	اِنْفِطَار: آیه ١٩ - ١٨
٩٣	سوره مُطَفِّفِيْنَ
٩٣	اشاره

- مُطَفِّفِينَ: آية ٥ - ١ ٩٣
- مُطَفِّفِينَ: آية ٩ - ٦ ٩٥
- مُطَفِّفِينَ: آية ١٧ - ١٠ ٩٧
- مُطَفِّفِينَ: آية ٢١ - ١٨ ٩٨
- مُطَفِّفِينَ: آية ٢٨ - ٢٢ ٩٩
- مُطَفِّفِينَ: آية ٣٦ - ٢٩ ١٠١
- سوره اِنْشِقَاق ١٠٣
- اشاره ١٠٣
- اِنْشِقَاق: آية ٥ - ١ ١٠٣
- اِنْشِقَاق: آية ٦ ١٠٤
- اِنْشِقَاق: آية ٩ - ٧ ١٠٥
- اِنْشِقَاق: آية ١٥ - ١٠ ١٠٦
- اِنْشِقَاق: آية ١٩ - ١٦ ١٠٦
- اِنْشِقَاق: آية ٢٥ - ٢٠ ١٠٧
- سوره بُرُوج ١٠٩
- اشاره ١٠٩
- بُرُوج: آية ٩ - ١ ١٠٩
- بُرُوج: آية ١١ - ١٠ ١١٢
- بُرُوج: آية ٢٢ - ١٢ ١١٤
- سوره طَارِق ١١٧
- اشاره ١١٧
- طَارِق: آية ٤ - ١ ١١٧
- طَارِق: آية ٨ - ٥ ١١٩
- طَارِق: آية ١٠ - ٩ ١٢٠
- طَارِق: آية ١٤ - ١١ ١٢١
- طَارِق: آية ١٧ - ١٥ ١٢٣

١٢٥	سوره اعلیٰ
١٢٥	اشاره
١٢٥	أعلیٰ: آیه ١
١٢٦	أعلیٰ: آیه ٥ - ٢
١٢٧	أعلیٰ: آیه ١٩ - ٦
١٣٢	سوره غاشیہ
١٣٢	اشاره
١٣٢	غاشیہ: آیه ٧ - ١
١٣٣	غاشیہ: آیه ١٦ - ٨
١٣٤	غاشیہ: آیه ٢٠ - ١٧
١٣٦	غاشیہ: آیه ٢٦ - ٢١
١٣٨	سوره فجر
١٣٨	اشاره
١٣٨	فجر: آیه ١٣ - ١
١٤٠	فجر: آیه ١٦ - ١٤
١٤٢	فجر: آیه ٢٠ - ١٧
١٤٤	فجر: آیه ٢٦ - ٢١
١٤٥	فجر: آیه ٣٠ - ٢٧
١٤٩	سوره بلد
١٤٩	اشاره
١٤٩	بلد: آیه ٤ - ١
١٥١	بلد: آیه ١٠ - ٥
١٥٣	بلد: آیه ١٦ - ١١
١٥٧	بلد: آیه ٢٠ - ١٧
١٥٩	سوره شمس
١٥٩	اشاره

١٥٩	شَمْس: آیه ١٠ - ١
١٦١	شَمْس: آیه ١٥ - ١١
١٦٤	سوره لیل
١٦٤	اشاره
١٦٤	لیل: آیه ٤ - ١
١٦٥	لیل: آیه ١١ - ٥
١٦٨	لیل: آیه ٢١ - ١٢
١٧٠	سوره ضُحی
١٧٠	اشاره
١٧٠	ضُحی: آیه ٣ - ١
١٧٢	ضُحی: آیه ٤
١٧٢	ضُحی: آیه ٥
١٧٤	ضُحی: آیه ٨ - ٦
١٧٨	ضُحی: آیه ١١ - ٩
١٨٣	سوره شَرَح
١٨٣	اشاره
١٨٣	شَرَح: آیه ٣ - ١
١٨٤	شَرَح: آیه ٤
١٨٥	شَرَح: آیه ٦ - ٥
١٨٦	شَرَح: آیه ٨ - ٧
١٨٨	سوره تین
١٨٨	اشاره
١٨٨	تین: آیه ٦ - ١
١٩٦	تین: آیه ٨ - ٧
١٩٨	سوره عَلَق
١٩٨	اشاره

عَلَق: آیه ۵ - ۱ ۱۹۸

عَلَق: آیه ۱۹ - ۶ ۲۰۶

سوره قَدَر ۲۱۲

اشاره ۲۱۲

قَدَر: آیه ۵ - ۱ ۲۱۲

سوره بَیِّنَه ۲۲۳

اشاره ۲۲۳

بَیِّنَه: آیه ۸ - ۱ ۲۲۳

سوره زَلْزَلَه ۲۳۰

اشاره ۲۳۰

زَلْزَلَه: آیه ۸ - ۱ ۲۳۰

سوره عَادِيَات ۲۳۷

اشاره ۲۳۷

عَادِيَات: آیه ۱۱ - ۱ ۲۳۷

سوره قَارِعَه ۲۴۶

اشاره ۲۴۶

قَارِعَه: آیه ۱۱ - ۱ ۲۴۶

سوره تَكْوِيْن ۲۵۰

اشاره ۲۵۰

تَكْوِيْن: آیه ۸ - ۱ ۲۵۰

سوره عَصْر ۲۵۷

اشاره ۲۵۷

عَصْر: آیه ۳ - ۱ ۲۵۷

سوره هُمَزَه ۲۶۵

اشاره ۲۶۵

هُمَزَه: آیه ۹ - ۱ ۲۶۵

- سوره فیل ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- فیل: آیه ۵ - ۱ ۲۶۸
- سوره قُریش ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
- قُریش: آیه ۴ - ۱ ۲۷۳
- سوره ماعون ۲۷۸
- اشاره ۲۷۸
- ماعون: آیه ۳ - ۱ ۲۷۸
- ماعون: آیه ۷ - ۴ ۲۸۰
- سوره کوثر ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
- کوثر: آیه ۳ - ۱ ۲۸۳
- سوره کافرون ۲۹۰
- اشاره ۲۹۰
- کافرون: آیه ۶ - ۱ ۲۹۰
- سوره نَصْر ۲۹۷
- اشاره ۲۹۷
- نَصْر: آیه ۳ - ۱ ۲۹۷
- سوره مَسَد ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- مَسَد: آیه ۵ - ۱ ۳۰۲
- سوره اخلاص ۳۱۰
- اشاره ۳۱۰
- اخلاص: آیه ۴ - ۱ ۳۱۰
- سوره فَلَاق ۳۲۲

۳۲۲	اشاره
۳۲۲	فَلَقَ: آیه ۵ - ۱
۳۳۳	سوره ناس
۳۳۳	اشاره
۳۳۳	ناس: آیه ۶ - ۱
۳۴۳	پیوست های تحقیقی
۳۷۲	منابع تحقیق
۳۹۴	فهرست کتب نویسنده
۳۹۷	بیوگرافی نویسنده
۳۹۸	درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. - ج. ۲. آل عمران، نساء. - ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. - ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. - ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. - ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. - ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. - ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. - ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر. - ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. - ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. - ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر. - ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک. - ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶۷/۳۶ت BP۹۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

اشاره

خدایان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهاردهم (جزء ۳۰ قرآن) / مهدی خدایان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۴) ۱ - ۱۶۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصِّلَتْ تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مراسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۳۹] - ۳۴۹

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد چهاردهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۱ - ۱۶۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

□ تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

□ تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

□ آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

□ کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

□ کاشان: میدان امام خمینی، خیابان ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

□ اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهاردهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

فہرست

سورہ نبأ

نبأ آیہ ۴ - ۱۱...۱

نبأ: آیہ ۱۶ - ۱۴...۵

نبأ: آیہ ۳۰ - ۱۷...۱۵

نبأ: آیہ ۳۷ - ۳۱...۱۸

نبأ: آیہ ۳۸...۱۹

نبأ: آیہ ۴۰ - ۳۹...۲۱

سورہ نازعات

نازعات: آیہ ۵ - ۲۳...۱

نازعات: آیہ ۹ - ۲۴...۶

نازعات: آیہ ۱۲ - ۱۰...۲۵

نازعات: آیہ ۱۴ - ۱۳...۲۶

نازعات: آیہ ۱۹ - ۱۵...۲۷

نازعات: آیہ ۲۶ - ۲۰...۲۸

نازعات: آیہ ۳۳ - ۲۷...۳۲

نازعات: آیہ ۴۱ - ۳۴...۳۳

نازعات: آیہ ۴۵ - ۴۲...۳۴

نازعات: آیہ ۴۶...۳۵

سورہ عَبَسَ

عَبَسَ: آیه ۱۶ - ۳۷...۱

عَبَسَ: آیه ۲۳ - ۴۳...۱۷

عَبَسَ: آیه ۳۲ - ۴۴...۲۴

عَبَسَ: آیه ۳۷ - ۴۹...۳۳

عَبَسَ: آیه ۴۲ - ۵۲...۳۸

سوره تکویر

تکْوِير: آیه ۶ - ۵۴...۱

تکْوِير: آیه ۹ - ۵۶...۷

تکْوِير: آیه ۱۴ - ۶۲...۱۰

تکْوِير: آیه ۲۵ - ۶۳...۱۵

تکْوِير: آیه ۲۹ - ۶۷...۲۶

سوره انفطار

انْفِطَار: آیه ۱۲ - ۶۹...۱

انْفِطَار: آیه ۱۷ - ۷۱...۱۳

انْفِطَار: آیه ۱۹ - ۷۲...۱۸

ص: ۳

سوره مُطَفِّفِينَ

مُطَفِّفِينَ: آیه ۵ - ۷۴...۱

مُطَفِّفِينَ: آیه ۹ - ۷۶...۶

مُطَفِّفِينَ: آیه ۱۷ - ۷۸...۱۰

مُطَفِّفِينَ: آیه ۲۱ - ۷۹...۱۸

مُطَفِّفِينَ: آیه ۲۸ - ۸۰...۲۲

مُطَفِّفِينَ: آیه ۳۶ - ۸۲...۲۹

سوره اِنْشِقَاقِ

اِنْشِقَاقِ: آیه ۵ - ۸۴...۱

اِنْشِقَاقِ: آیه ۶ - ۸۵...۶

اِنْشِقَاقِ: آیه ۹ - ۸۶...۷

اِنْشِقَاقِ: آیه ۱۵ - ۸۷...۱۰

اِنْشِقَاقِ: آیه ۱۹ - ۸۷...۱۶

اِنْشِقَاقِ: آیه ۲۵ - ۸۸...۲۰

سوره بُرُوجِ

بُرُوجِ: آیه ۹ - ۹۰...۱

بُرُوجِ: آیه ۱۱ - ۹۳...۱۰

بُرُوجِ: آیه ۲۲ - ۹۵...۱۲

سوره طَارِقِ

طَارِقِ: آیه ۴ - ۹۸...۱

طارق: آيه ٨ - ٥...١٠٠

طارق: آيه ١٠ - ٩...١٠١

طارق: آيه ١٤ - ١١...١٠٢

طارق: آيه ١٧ - ١٥...١٠٤

سوره أعلی

أعلی: آيه ١...١٠٦

أعلی: آيه ٥ - ٢...١٠٧

أعلی: آيه ١٩ - ٦...١٠٨

سوره غاشیه

غاشیه: آيه ٧ - ١...١١٣

غاشیه: آيه ١٦ - ٨...١١٤

غاشیه: آيه ٢٠ - ١٧...١١٥

غاشیه: آيه ٢٦ - ٢١...١١٧

سوره فَجْر

فَجْر: آيه ١٣ - ١...١١٩

فَجْر: آيه ١٦ - ١٤...١٢١

فَجْر: آيه ٢٠ - ١٧...١٢٣

فَجْر: آيه ٢٦ - ٢١...١٢٥

فَجْر: آيه ٣٠ - ٢٧...١٢٦

سوره بَلَد

بَلَد: آیه ۴ - ۱۳۰...۱

بَلَد: آیه ۱۰ - ۱۳۲...۵

بَلَد: آیه ۱۶ - ۱۳۴...۱۱

ص: ۴

بَلَد: آیه ۲۰ - ۱۷... ۱۳۸

سوره شمس

شمس: آیه ۱۰ - ۱... ۱۴۰

شمس: آیه ۱۵ - ۱۱... ۱۴۲

سوره لیل

لیل: آیه ۴ - ۱... ۱۴۵

لیل: آیه ۱۱ - ۵... ۱۴۶

لیل: آیه ۲۱ - ۱۲... ۱۴۹

سوره ضحی

ضحی: آیه ۳ - ۱... ۱۵۱

ضحی: آیه ۴ - ۱... ۱۵۳

ضحی: آیه ۵ - ۱... ۱۵۳

ضحی: آیه ۸ - ۶... ۱۵۵

ضحی: آیه ۱۱ - ۹... ۱۵۹

سوره شرح

شرح: آیه ۳ - ۱... ۱۶۴

شرح: آیه ۴ - ۱... ۱۶۵

شرح: آیه ۶ - ۵... ۱۶۶

شرح: آیه ۸ - ۷... ۱۶۷

سوره تین

تین: آیہ ۶ - ۱۶۹...۱

تین: آیہ ۸ - ۱۷۷...۷

سورہ عَلَق

عَلَق: آیہ ۵ - ۱۷۹...۱

عَلَق: آیہ ۱۹ - ۱۸۷...۶

سورہ قَدَر

قَدَر: آیہ ۵ - ۱۹۳...۱

سورہ بَیِّنہ

بَیِّنہ: آیہ ۸ - ۲۰۴...۱

سورہ زَلْزَلہ

زَلْزَلہ: آیہ ۸ - ۲۱۱...۱

سورہ عَادِیَات

عَادِیَات: آیہ ۱۱ - ۲۱۸...۱

سورہ قَارِعہ

قَارِعہ: آیہ ۱۱ - ۲۲۷...۱

ص: ۵

سوره تکاثر

تکاثر: آیه ۸ - ۱...۲۳۱

سوره عَصْر

عَصْر: آیه ۳ - ۱...۲۳۸

سوره هُمَزَه

هُمَزَه: آیه ۹ - ۱...۲۴۶

سوره فیل

فیل: آیه ۵ - ۱...۲۴۹

سوره قُریش

قُریش: آیه ۴ - ۱...۲۵۴

سوره ماعون

ماعون: آیه ۳ - ۱...۲۵۹

ماعون: آیه ۷ - ۴...۲۶۱

سوره کوثر

کوثر: آیه ۳ - ۱...۲۶۴

سوره کافرون

کافرون: آیه ۶ - ۱...۲۷۰

سوره نَصْر

نَصْر: آیه ۳ - ۱...۲۷۷

سوره مَسَد

مَسَد: آیه ۵ - ۲۸۲...۱

سوره اخلاص

اخلاص: آیه ۴ - ۲۹۰...۱

سوره فَلَق

فَلَق: آیه ۵ - ۳۰۲...۱

سوره ناس

ناس: آیه ۶ - ۳۱۳...۱

* پیوست های تحقیقی... ۳۲۳

* منابع تحقیق... ۳۳۹

* فهرست کتب نویسنده... ۳۵۱

* بیوگرافی نویسنده... ۳۵۲

ص: ۶

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ انفصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّفین، انشقاق، بروج، طارق، اُعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

جزء آخر قرآن

اشاره

ص: ۹

- ۱ - وقتی به این جزء مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که ۳۷ سوره ذکر شده است.
- ۲ - بیشتر سوره‌های این جزء در مکه نازل شده است، فقط دو سوره «بینه» و «نصر» در مدینه نازل شده‌اند.
- ۳ - در این سوره‌ها بیشتر به موضوع یکتاپرستی، نفی بت‌پرستی و روز قیامت پرداخته شده است.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۸ قرآن می باشد.

«نَبَأ» به معنای «خبر» می باشد. در آیه اول این سوره از «خبر بزرگ» سخن به میان آمده است که همان قیامت است، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

نَبَأ آیه ۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)

این مردم درباره چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟

سؤال درباره آن خبر بزرگ است.

خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند، آنچه کافران درباره آن می گویند، درست نیست، به زودی آنان می فهمند که اشتباه کرده اند، البته آنان به زودی بر خطای خود آگاه می شوند.

در ابتدای این سوره از خبری بزرگ، سخن گفته ای، من دوست دارم بدانم

این خبر چیست که مردم درباره آن اختلاف دارند؟

باید بررسی و تحقیق کنم.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) این چند آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر این آیات چه می شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او درباره «خبر بزرگ» که در اینجا ذکر شده است، سؤال کرد.

امام صادق (علیه السلام) به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، ولایت است». (۱)

مردم در ولایت علی (علیه السلام) اختلاف دارند، گروه زیادی از آنان حاضر نیستند ولایت علی (علیه السلام) را بپذیرند.

تو از محمّد (صلی الله علیه و آله) خواسته بودی تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواستی تا خویشاوندان خود را به اسلام فرا خواند، سپس آیه ۲۱۴ سوره شعرا را بر او نازل کردی: «ای محمّد! خاندان خویش را از عذاب من بترسان».

محمّد (صلی الله علیه و آله) همه خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکه بودند، به خانه خود دعوت کرد و با غذایی از آنان پذیرایی نمود و سپس فرمود: «ای خویشان من! من پیامبر خدا هستم و برای سعادت شما و همه مردم برانگیخته شده ام. پس دست از بُت پرستی بردارید».

سکوت همه جا را فرا گرفت. همه به هم نگاه می کردند، محمّد (صلی الله علیه و آله) سخن خود را چنین ادامه داد: «آیا در میان شما کسی هست که مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را بکند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

هیچ کس جواب نداد، علی (علیه السلام) از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر! من شما را یاری می کنم».

ص: ۱۲

پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و فقط علی (علیه السلام) بود که هر سه بار جواب داد. اکنون پیامبر رو به همه می کند و می گوید: «بدانید که این جوان، برادر و وصی و جانشین من است. از او اطاعت کنید». (۲)

بیشتر کسانی که در این مهمانی بودند سخن پیامبر را نپذیرفتند، ابوطالب، پدر علی (علیه السلام) هم در آنجا حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کردند و در حالی که لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب! محمد از تو خواست تا از پست، علی اطاعت کنی و گوش به فرمان او باشی!».

آن روز آنان سخن محمد (صلی الله علیه و آله) را مسخره کردند، او را تنها گذاشتند و یاریش نکردند، اما در آن شرایط، این علی (علیه السلام) بود که دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یار او بود.

آری، محمد (صلی الله علیه و آله) از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مدت داشت، او حتی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخص نمود، امامت، ادامه راه نبوت است.

ولایت، همان خبر بزرگ است!

همان خبری که مردم درباره آن اختلاف دارند، اما وقتی روز قیامت فرا رسد، همه چیز بر آنان آشکار می شود.

راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامه راه قرآن است، تو پس از پیامبر، علی (علیه السلام) و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی

ص: ۱۳

کنند.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه شایسته توست. من شنیده ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی کند و او را وارد بهشت نمی کند.(۳)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستیم، راه ولایت، امتداد راه قرآن است.

نَبَأُ آيَةِ ١٦ - ٥

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (٥) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (٦) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (٧) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (٨) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (٩) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (١٠) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (١١) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (١٢) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (١٣) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (١٤) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (١٥) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (١٦)

راه راست، همان راه توحید، نبوت و امامت است، هر کس این راه را در پیش گیرد به رستگاری می رسد، تو می دانی که گروهی از انسان ها از این راه، منحرف می شوند و از سعادت دور می شوند.

ص: ١٤

اکنون می خواهی از قدرت خویش سخن بگویی، تو خدایی هستی که این جهان را آفریده ای و نعمت خویش را بر انسان تمام کرده ای، نعمت امامت هم، بهترین نعمت توست، بشر اگر خواهان رستگاری باشد، باید این راه را بییماید.

نعمت های بیشمار تو کدام هستند؟

تو زمین را محلّ زندگی و آسایش انسان قرار دادی، کوه ها را همانند میخ های محکمی ایجاد کردی تا زمین را از لرزش حفظ کنی، انسان ها را به دو صورت مرد و زن آفریدی تا مایه آرامش یکدیگر باشند و نسل انسان ها ادامه یابد. خواب را مایه استراحت انسان قرار دادی، تاریکی شب را همچون پوششی قرار دادی که همه جا را تاریک می کند تا انسان به استراحت پردازد. تو روز را زمان کار و تلاش انسان قرار دادی تا به دنبال روزی برود.

تو بالای سر انسان، هفت آسمان استوار، بنا کردی، خورشید را همچون چراغی فروزان در آسمان قرار دادی، تو از ابرهای باران زا، باران فراوان فرو فرستادی و به وسیله باران، دانه ها و گیاهان فراوان و باغ های پر درخت رویاندی. این ها گوشه هایی از نعمت هایی است که تو به انسان داده ای.

* * *

نَبَأُ آيَةِ ۳۰ - ۱۷

إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَيَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مَأْبًا (۲۲) لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ

ص: ۱۵

كَانُوا لَا يَزُجُونِ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

از امامت سخن گفتی، امامت، ادامه راه توحید و نبوت است. تو انسان را آفریدی و به او نعمت های فراوان دادی و در این دنیا، راه رستگاری را به او نشان دادی و به او اختیار دادی تا راهش را خودش انتخاب کند، اکنون می خواهی از عدل و قیامت سخن بگویی. (اگر من خوب دقت کنم می بینم تو از اصول دین در این سوره سخن گفته ای: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد روز قیامت).

تو در روز قیامت همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. این وعده توست.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حق دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدتی می میرند، آنان چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود.

چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

آری، روز قیامت، وعده گاه انسان ها می باشد، در آن روز، خوبان از بدان جدا می شوند، خوبان به بهشت می روند و بدان به عذاب جهنم گرفتار می شوند.

تو بر هر کاری توانا هستی، کافی است اراده کنی تا کاری انجام گیرد. روز قیامت که فرا رسد، تو به اسرافیل فرمان می دهی تا در صور خود بدمد و آنگاه تو فقط اراده می کنی و می گویی: «ای انسان ها! زنده شوید»، در یک چشم به هم زدن همه زنده می شوند و سر از خاک برمی دارند.

در آن روز مردم، دسته دسته برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و درهای آسمان گشوده می شود و فرشتگان فرود می آیند. روز قیامت، پرده ها از جلوی چشمان انسان ها برداشته می شود، آنان می توانند فرشتگان را ببینند، روز قیامت، روز «شهود» است. روز دیدن!

روزی که انسان، غیب را می بیند و حقایق برای او آشکار می گردد. کوه ها از هم متلاشی می شوند و به صورت گرد و غبار درمی آیند و سپس همچون سرابی از دور نمایان می شوند.

در آن روز، جهنم در کمین کافران است، همان کافرانی که به خود و دیگران ستم کردند و سرکشی نمودند. آنان روزگاری بس دراز در جهنم می مانند. (۴)

آنان در جهنم نوشیدنی خنک و گوارا نمی نوشند، تنها چیزی که می نوشند آبی است که هم داغ است و هم متعفن و سیاه رنگ!

وقتی آنان در جهنم می سوزند، جگر آنان از تشنگی می سوزد، آبی که از آن می جوشد هم داغ است و هم متعفن و آلوده! آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد.

این مجازاتی است که مناسب با اعمالی است که در دنیا، انجام داده اند. این عذاب برای این است که آنان روز حساب و جزا را باور نداشتند و قرآن تو را دروغ می پنداشتند، آنان غافل بودند که تو حساب همه چیز را ثبت کرده ای، تو فرمان داده ای تا فرشتگان، اعمال آنان را بنویسند.

آری، فرشتگان غل و زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای داده اند، اینجاست که صدای آه و ناله آنان بلند می شود. (۵)

فرشتگان به آنان می گویند: «ای اهل جهنم! عذاب و کیفر خود را بچشید، بدانید کار ما، امروز افزودن بر عذاب شماست».

آری، هر چه آنان فریاد بزنند، کسی به فریاد آنان نمی رسد و از عذاب آنان کم نمی شود. آنان در جهنم همواره زنده خواهند بود، در آنجا از مرگ خبری نیست و عذاب آنان هم کاسته نمی شود. تو این گونه کسانی که نعمت های تو را ناسپاسی کردند، کیفر می دهی.

نَبَأُ: آیه ۳۷ - ۳۱

إِنَّ لِّلْمُتَّيِّبِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)

از سرنوشت کافران سخن گفتمی، اکنون می خواهی از سرنوشت مؤمنان پرهیزکار سخن بگویی، در روز قیامت مؤمنان به رستگاری بزرگی می رسند و از عذاب رهایی می یابند، آنان به باغ های بهشتی می روند، باغ هایی که انواع درختان انگور دارد.

در بهشت، مردان مؤمن با زنان بهشتی ازدواج می کنند، آن زنان بهشتی، همگی جوان و زیبا هستند.

مؤمنان در سایه درختان بر تخت ها تکیه می دهند و خدمتگزاران جام های لبریز از نوشیدنی های پاک برای آنان می آورند.

مؤمنان در بهشت نه سخن بیهوده ای می شنوند و نه دروغی!

آری، آنجا هیچ اثری از دروغ، بیهوده گویی، تهمت، حسد و کینه نیست، همه با هم دوست هستند و میان آنان صفا و صمیمیت موج می زند.

همه این نعمت ها، پاداشی از طرف توست که بخشش تو، فراوان است. (۶)

تو خدای آسمان ها و زمین می باشی، تو خدای هر چه بین آسمان ها و زمین است می باشی. تو خدای مهربان هستی و به بندگانت مهربانی می کنی.

در روز قیامت که همه برای حسابرسی به پیشگاه تو جمع می شوند، هیچ کس نمی تواند بدون اجازه تو سخن بگوید.

* * *

نَبَأُ: آیه ۳۸

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)

در آن روز، «روح» و «فرشتگان» به صف می ایستند و سخنی نمی گویند، فقط کسانی سخن می گویند که تو به آنان اجازه سخن گفتن بدهی، آن وقت است که آنان سخن پسندیده می گویند.

* * *

لازم است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

در این آیه از «روح» سخن به میان آمده است. این روح چیست؟

ص: ۱۹

یکی از نام های جبرئیل، «روح القدس» است، آیا منظور از روح، همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق (علیه السلام) را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است.» (۷)

پس معلوم می شود که منظور از روح در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

* نکته دوم

در این آیه از کسانی سخن به میان آمده است که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه سخن گفتن می دهد و آنان سخنی شایسته می گویند.

به راستی آنان چه کسانی هستند؟

من باید تحقیق و بررسی کنم تا به جواب این سؤال برسم.

جواب سؤال من در ماجرای ابنوهب است.

ابنوهب یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود، روزی او به آن حضرت رو کرد و گفت:

___ آقای من! آیه ۳۸ سوره «نبا» را خوانده ام و سؤالی برایم پیش آمده است.

___ چه سؤالی؟

___ می خواهم بدانم آن کسانی که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه می دهد و آنان سخن شایسته می گویند، چه کسانی هستند؟

___ ای ابنوهب! آن کسانی که خدا به آنان اجازه سخن گفتن می دهد، ما

ص: ۲۰

اهل بیت هستیم، ما در آن روز، سخن شایسته می گوئیم.

___ آقای من! آن سخن شما چیست؟

___ ما خدا را حمد و ستایش می کنیم و بر پیامبر، صلوات می فرستیم و از خدا می خواهیم به ما اجازه دهد شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدا هم سخن ما را می پذیرد و به ما اجازه شفاعت می دهد. (۸)

اکنون که این مطلب را دانستم از خدا می خواهم که مرا هم در زمره کسانی قرار دهد که شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) نصیب آنان می شود.

* * *

نَبَأُ آيَةِ ٤٠ - ٣٩

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءَ (٣٩) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (٤٠)

از روز قیامت سخن گفتی، آن روز، حق است و قطعاً فرا می رسد، پس هر کس که می خواهد نزد تو مقام و منزلتی پیدا کند، باید در راه دین و ایمان بکوشد و در این دنیا، راه راست را بپیماید.

تو همه انسان ها را از عذابی که در پیش است بیم می دهی، عذاب روز قیامت! عذاب روزی که نزدیک است.

اگر مدّت زمان عمر دنیا را با مدّت زمان جهان آخرت مقایسه کنیم، می بینیم عمر دنیا، لحظه ای بیش نیست. جهان آخرت، همیشگی است و هرگز پایانی ندارد. ممکن است دنیا، هزاران هزار سال دیگر باشد، اما وقتی این مدّت را با جهان آخرت مقایسه کنیم، این زمانی بسیار کوتاه است.

ص: ٢١

در روز قیامت، انسانی که راه کفر را پیموده است، نتیجه اعمالی را که در دنیا انجام داده است، می بیند، وقتی او آتش جهنم را می بیند که شعله می کشد، با افسوس می گوید: «ای کاش خاک بودم و زنده نمی شدم که در این عذاب گرفتار شوم».

آری، او آرزو می کند که ای کاش خاک بود و پس از مردن هرگز زنده نمی شد، اما زنده شدن انسان ها وعده توست، تو او را زنده کردی تا به سزای کارهایش برسد.

ص: ۲۲

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۹ قرآن می باشد.

«نازعات» به معنای فرشتگانی است که وقتی مرگ انسان ها فرا می رسد، جان انسان ها را می گیرند. در آیه اول، به این فرشتگان سوگند یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

نازعات: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵)

تو می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، اما می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می پیمایند و به سخن محمّد (صلی الله علیه وآله) ایمان نمی آورند و او را دروغگو می خوانند.

وقتی مرگ انسان ها فرا می رسد، تو عزرائیل را با گروهی از فرشتگان

می فرستی تا جان انسان ها را بگیرند. اکنون به آن فرشتگان سوگند یاد می کنی، همان فرشتگانی که روح کافران را به سختی می گیرند و روح مؤمنان را با مدارا و به آرامی می گیرند.

به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که برای انجام فرمان تو، همچون تندباد پرواز می کنند و بر یکدیگر سبقت می گیرند و امور جهان را تدبیر می کنند. آری، فرشتگان، جهان هستی را با دقت اداره می کنند و هرگز نافرمانی تو را نمی کنند.

تو به این فرشتگان سوگند یاد می کنی که قیامت حق است و همه انسان ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد.

نازعات: آیه ۹ - ۶

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

روز قیامت چه روزی است؟

آن روز، روزی است که پس از اولین صور اسرافیل، زمین به شدت به لرزه در می آید و بانگی دیگر از پی آن می آید که همه مردگان زنده می شوند و سر از قبر برمی دارند. در آن روز، دل ها سخت مضطرب است و ترس و وحشت وجود بعضی انسان ها را فرا می گیرد، چشمان آنان از ترس و شرمساری فرو می افتد.

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می دمید و همه سربازان آماده حرکت می شدند.

ص: ۲۴

صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل یکی از فرشتگان است. او دو بار در صور خود می دمَد، در صور اوّل، که نزدیک برپایی قیامت است همه می میرند و جهان نابود می شود، کوه ها متلاشی می شوند، خورشید خاموش می شود و... خود اسرافیل هم می میرد، هیچ موجود زنده ای باقی نمی ماند.

مدّتی می گذرد، وقتی که خدا بخواهد قیامت را برپا کند، اسرافیل را زنده می کند و او در صور خود می دمَد. این صور دوم است.

اینجاست که قیامت برپا می شود، همه زنده می شوند و انسان ها از قبرهای خود خارج می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

نازعات: آیه ۱۲ - ۱۰

يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أَلَيْسَ لَنَا عِظَامًا نَحْرِهَ (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲)

محمد (صلی الله علیه و آله) برای بُت پرستان مکه قرآن می خواند و به آنان خبر می داد که پس از مرگ، بار دیگر زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد، آنان وقتی این سخنان را می شنیدند می گفتند: «آیا ما پس از مرگ، دوباره زنده خواهیم شد و به زندگی مجدد باز خواهیم گشت؟ آیا پس از آن که استخوان های ما پوسید و به خاک تبدیل شدیم، بار دیگر زنده خواهیم شد؟».

آنان در این دنیا، ثروت زیادی داشتند و خیال می کردند که ثروت نشانه محبت و دوستی توست.

محمد (صلی الله علیه و آله) به آنان گفت که اگر دست از کفر برندارند در قیامت در جهنم خواهند سوخت.

ص: ۲۵

آنان در جواب می گفتند: «ای محمد! اگر سخن تو راست باشد، در روز قیامت بسی زیانکار خواهیم بود، اما سخن تو دروغ است، زیرا خدا هرگز نمی پسندد ما زیانکار شویم. خدا در این دنیا ما را دوست داشته است و به ما ثروت داده است. این ثروت ما، نشانه دوستی خداست. پس در روز قیامت هم ما در آسایش خواهیم بود. تو ما را از جهنم می ترسانی، اما ما هرگز به جهنم نمی رویم، تو به دروغ این سخنان را می گویی».

این چه سخن باطلی بود که آنان می گفتند!

چرا آنان فکر می کردند محمد(صلی الله علیه وآله) دروغ می گوید؟ چرا فکر می کردند که در روز قیامت، در آسایش خواهند بود؟

هرگز ثروت، نشانه محبت تو نیست، تو اراده کرده ای تا انسان ها را امتحان کنی و برای همین انسان ها را فقیر یا ثروتمند می کنی، در روز قیامت هرگز به ثروت انسان ها نگاه نمی کنی، آنچه در آنجا ملاک است، ایمان و تقوا می باشد، آن بُت پرستانی که به یگانگی تو ایمان نیاورند، در آتش جهنم خواهند سوخت و آن وقت خواهند فهمید که سخن محمد(صلی الله علیه وآله) دروغ نبود، روز قیامت روزی است که آنان بسیار زیانکار خواهند شد.

نازعات: آیه ۱۴ - ۱۳

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

اکنون می خواهی با کافرانی که زنده شدن مردگان را عجیب می دانستند، سخن بگویی.

برپایی قیامت برای تو هیچ کاری ندارد، تو همه انسان ها را با یک ندا زنده

ص: ۲۶

می کنی.

یک صبحه آسمانی!

تو اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم، در صور خود می دمد، ناگهان همه زنده می شوند و سر از قبرها برمی دارند و در صحرای قیامت، حاضر می شوند.

نازعات: آیه ۱۹ - ۱۵

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَتَقَلُّ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)

با کافرانی که روز قیامت و بهشت و جهنم را انکار می کردند سخن گفتی، تو می دانی که ریشه همه این انکارها، سرکشی و طغیان انسان است، اکنون می خواهی سرگذشت فرعون را بیان کنی، همان فرعونی که بزرگ ترین طغیانگر تاریخ بود، تو ماجرای او را ذکر می کنی شاید کافران درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

تو موسی (علیه السلام) را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی برای هدایت فرعون به سوی او بروی، به داستان آن شبی که موسی (علیه السلام) را به پیامبری انتخاب کردی، اشاره می کنی:

موسی (علیه السلام) در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سن جوانی رسید، برای او حادثه ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد و با شعیب (علیه السلام) که پیامبری از پیامبران تو بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد.

ص: ۲۷

موسی (علیه السلام) ده سال در مدین ماند و بعد از ده سال تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او راهی طولانی تا مصر در پیش داشت. او شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید. او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طوی» بود. (درّه طوی، سمت راست کوه طور بود).

موسی (علیه السلام) نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او از خانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی (علیه السلام) به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است. اینجا بود که تو با او سخن گفتی و او را به پیامبری مبعوث کردی.

یکی از سخنان تو با موسی (علیه السلام) این بود: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. به فرعون بگو آیا می خواهی که از کفر پاک شوی؟ ای موسی! به فرعون بگو که من تو را به سوی خدایت هدایت می کنم تا از او بترسی و دست از طغیان برداری».

این گونه بود که تو معجزات متعددی به موسی (علیه السلام) عطا کردی و او آماده شد تا این مأموریت تو را انجام دهد.

نازعات: آیه ۲۶ - ۲۰

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَعَصَى (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا

ص: ۲۸

رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْزَرِ وَالْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

موسی (علیه السلام) نزد فرعون رفت و به او گفت:

___ ای فرعون! من فرستاده خدای تو هستم.

___ ای موسی! بگو بدانم خدای شما کیست؟ مگر غیر از من خدای دیگری وجود دارد؟ اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده!

در این هنگام، موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت،

ص: ۲۹

به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی این اژدها را بگیر». موسی (علیه السلام) دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

آری، موسی (علیه السلام) این معجزه بزرگ را نشان او داد، اما فرعون این معجزه را جادو خواند و عصیان کرد و از پذیرفتن سخن موسی (علیه السلام) روی گرداند و برای نابودی آیین موسی (علیه السلام) تلاش نمود.

او به موسی (علیه السلام) رو کرد و گفت: «تو به اینجا آمده ای تا با سحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی، من نیز جادویی برای تو می آورم».

فرعون دستور داد تا جادوگران از سرتاسر کشور مصر جمع شوند و در روز مشخصی با موسی (علیه السلام) مبارزه کنند. او به پیروان خود گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم».

جادوگران به شهر مصر آمدند، همه مردم جمع شدند، جادوگران، بساط جادوگری خود را به زمین انداختند. موسی (علیه السلام) عصایش را به زمین انداخت، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید. جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی (علیه السلام)، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند.

فرعون بسیار عصبانی شد و آنان را تهدید کرد، آنان دست از ایمان خود برنداشتند و همگی مظلومانه شهید شدند.

سال های سال گذشت، تو به فرعون مهلت دادی و او در این مدت به ظلم و ستم خویش ادامه داد، سرانجام تو به موسی (علیه السلام) فرمان دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، موسی (علیه السلام) دستور حرکت داد، او با بنی اسرائیل به رود نیل رسیدند، از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزنند، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، نگاه کرد و دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.

این گونه بود که تو فرعون را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساختی، او در رود نیل غرق شد و بعد از مرگ نیز روح او در آتشی سوزان گرفتار شد و روز قیامت هم او را به جهنم گرفتار می سازی.

این سرگذشت فرعون بود، این سرگذشت، مایه عبرت برای کسی است که از عذاب تو می ترسد.

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحب رود نیل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۱۴ این سوره چنین می خوانم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۱۲۷ سوره اعراف آمده است که پیروان فرعون به فرعون گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای تا در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

در آیه ۳۸ سوره قصص آمده است که فرعون به موسی (علیه السلام) گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

- ۱ - مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدای زمین و صاحب رود نیل می دانستند.
- ۲ - مردم مصر و حتی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.
- ۳ - خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها سجده می کردند و بر این باور بودند که روح خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.
- ۴ - مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدای زمین سجده می کردند.

نازعات: آیه ۳۳-۲۷

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ (۳۳)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی، امّا انسان های مغرور، سخن او را نپذیرفتند، (صلی الله علیه و آله) محمد برای آنان از روز قیامت سخن گفت، امّا آنان قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «خدا چگونه می تواند ما را زنده کند؟».

تو اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا از آنان این سؤال را پرسد: «آیا زنده کردن شما در روز قیامت سخت تر از جهانی است که خدا آفریده است؟».

* * *

زمین در مقابل خورشید ذره ای بیش نیست. می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد، امّا تو ستاره ای آفریده ای که می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. نام این ستاره «وی. یو» می باشد، در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند. این ستاره، ده میلیون میلیارد برابر زمین است. تعداد ستارگان کشف شده این است: «ده هزار میلیارد میلیارد».

این گوشه ای از عظمت جهانی است که تو آن را آفریده ای، امّا این انسان چرا دچار غرور می شود؟

* * *

اکنون گوشه ای از نعمت هایی که برای انسان آفریدی ذکر می کنی، شاید اواز خواب غفلت بیدار شود:

تو سقف آسمان را برافراشتی و به آن نظم بخشیدی، شب را تاریک و روز را روشن ساختی. تو زمین را گستراندی، از زمین چشمه سارها و چاه ها بیرون آوردی و بر روی زمین، چراگاه قرار دادی. تو کوه ها را روی زمین ثابت و استوار قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشند.

تو نعمت های فراوان برای انسان قرار دادی، غذای چهارپایان را در طبیعت رویاندی تا آن ها از آن بخورند و انسان از شیر و گوشت و پشم آنان بهره ببرد.

* * *

نازعات: آیه ۴۱ - ۳۴

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)

بار دیگر از حادثه قیامت سخن می گویی:

هنگامی که آن حادثه بزرگ، روی دهد، هر انسانی به سزای اعمال خود می رسد.

در روز قیامت، همه از خواب غفلت بیدار می شوند و انسان هایی که راه کفر را پیموده اند به یاد اعمال خود می افتند، اما این تذکر و یادآوری، سودی برای آنان ندارد، آنان هیچ کاری از دستشان بر نمی آید، توبه در آن روز فایده ای

ص: ۳۳

ندارد، دیگر کار از کار گذشته است، پشیمانی سودی ندارد.

آن روز، پرده ها و حجاب ها کنار می رود، جهنم در پیش چشم همه آشکار می شود و انسان ها دو گروه می شوند:

گروهی که عصیانگری کرده اند و فقط به فکر زندگی دنیا بوده اند و برای قیامت توشه ای برنگرفته اند. جایگاه چنین افرادی، آتش جهنم است.

گروهی هم به روز قیامت ایمان داشتند و از عذاب تو هراس داشتند و از گناه دوری کردند، آنان از هوای نفس، دوری نمودند، جایگاه آنان در بهشت خواهد بود.

* * *

نازعات: آیه ۴۵ - ۴۲

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا (۴۵)

محمد (صلی الله علیه وآله) برای کافران مکه از روز قیامت سخن می گفت، آنان به محمد (صلی الله علیه وآله) گفتند: «این قیامتی که تو از آن سخن می گویی چه زمانی واقع می شود؟»

علم به زمان برپایی قیامت، فقط مخصوص توست، هیچ کس به غیر از تو نمی داند قیامت چه زمانی برپا می شود، پس تو با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! آنان از تو درباره زمان قیامت می پرسند، تو چه اطلاعی از زمان قیامت داری که بخواهی به آنان جواب دهی! علم زمان قیامت نزد من است و هیچ کس از آن آگاه نیست.

ای محمد! تو فقط وظیفه داری کسانی را که به قیامت عقیده دارند، از عذاب

من بترسانی. تو وظیفه نداری کاری کنی که انسان ها به اجبار، ایمان بیاورند. تو پیام مرا به آنان برسان و راه هدایت را برای آنان آشکار کن، مهم این است که حق برای آنان روشن شود، وظیفه تو این است، کسانی که به قیامت باور دارند سخن تو را می پذیرند و کسانی هم که به قیامت باور ندارند، حجت بر آنان تمام می شود و روز قیامت نمی توانند اعتراض کنند که چرا پیامبری برای آنان فرستاده نشد.

* * *

به راستی چرا زمان قیامت نامعلوم است؟ چرا کسی جز تو از آن خبر ندارد؟

این عدم آگاهی بشر از زمان رستاخیز و ناگهانی بودن آن، سبب می شود تا مردم، روز قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای نجات از سختی های آن روز آماده کنند و از گناهان دوری نمایند.

همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

* * *

نازعات: آیه ۴۶

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

روز قیامت برپا می شود و کافران آن روز را با چشم خود می بینند، آن روز آن قدر برای آنان سخت به نظر می آید که احساس می کنند گویا در دنیا فقط

ص: ۳۵

یک شامگاه یا صبح بوده اند.

آری، روز قیامت، روز حسرت کافران است، آنان زندگی آخرت را با زندگی دنیا مقایسه می کنند، همه لذت ها و خوشی های دنیا کوتاه بود و چقدر زود گذشت، آری، زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت چقدر کوتاه است!

خوشا به حال کسی که سختی این یک روزه را به جان خرید و سعادت همیشگی آخرت را به دست آورد!

وای به حال کسی که خوشی یک روزه دنیا را به دست آورد و خوشی همیشگی آخرت را از دست داد!

ص: ۳۶

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۰ قرآن می باشد.

«عَبَسَ» به این معناست: «اخم کرد و چهره در هم کشید»، در آیه اول این سوره این واژه آمده است، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

عَبَسَ: آیه ۱۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهَ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ
اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا
إِنهَا تَذَكَّرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

محمد(صلی الله علیه و آله) در مکه است و به تازگی حرکت خود را آغاز کرده است، او می خواهد ارزش های جامعه جاهلی را تغییر دهد، ارزش های خرافی را کنار بزند و ارزش های آسمانی را جایگزین آن کند. جامعه ای که سال های سال به

دور از دین و مکتبی آسمانی بوده به ثروت و مال دنیا، ارزش داده است، مردم آن جامعه تصوّر می کردند هر کس ثروت بیشتری دارد، نزد تو مقام بالاتری دارد. آنان ثروت را نشانه دوستی تو می دانستند و فقر را نشانه خشم تو!

پیامبر در آن فضا، مردم را به اسلام دعوت کرد، گروهی به او ایمان آوردند، و همراه پیامبر نماز می خواندند، اما هنوز زمان زیادی لازم بود تا آنان به طور کامل از فرهنگ جاهلیت فاصله بگیرند.

یکی از آن مسلمانان، «عثمان» بود، او با بزرگان مکه فامیل بود، بزرگان مکه ثروت بسیار زیادی داشتند. مدّتی بود که عثمان به این فکر بود تا درباره اسلام با بزرگان مکه سخن بگوید.

آری، عثمان به دنبال فرصت مناسبی برای این کار بود، روزی او با بزرگان مکه سخن گفت و از آنان خواست تا همراه او نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) بروند و سخن او را بشنوند. بزرگان مکه سخن عثمان را پذیرفتند، البته آنان قصد نداشتند ایمان بیاورند، فقط به خاطر این که دل عثمان نشکند، این پیشنهاد را قبول کردند و گفتند: «نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) می رویم و سخن او را می شنویم، اما به او ایمان نمی آوریم». آنان اسیر لجاجت شده بودند، حقّ را می شناختند ولی تصمیم گرفته بودند آن را انکار کنند.

قرار شد که این جلسه در کنار کعبه برگزار شود. جلسه آغاز شد و محمّد (صلی الله علیه و آله) شروع به سخن نمود و برای آنان قرآن خواند، عثمان خیلی خوشحال بود و امیدوار بود که تلاش او نتیجه دهد و مسلمان شدن بزرگان مکه به نام او تمام شود.

در این هنگام، فقیری نابینا با عجله به سوی آنان آمد تا مطالبی درباره اسلام بپرسد، گویا آن نابینا خارج از مکه زندگی می کرد و چیزهایی درباره اسلام

شنیده بود، حالا به مکه آمده است، از مردم سؤال کرده است که محمد (صلی الله علیه و آله) کجاست.

مردم محمد (صلی الله علیه و آله) را نشان او داده بودند و او با عجله آمد و صدا زد: «ای محمد! من آمده ام تا تو برایم از اسلام بگویی.»

محمد (صلی الله علیه و آله) از جا بلند شد و دست نایبنا را گرفت، سپس از عثمان که در کنار او بود، خواست بلند شود تا آن مرد نایبنا بنشیند.

عثمان وقتی این صحنه را دید، اخم کرد و از مرد نایبنا، رو برگرداند، عثمان با خود گفت: «چرا محمد (صلی الله علیه و آله) سخن خود را قطع کرد؟ چرا جلسه را به هم زد؟ کاش این نایبنا الآن نمی آمد! کاش پیامبر به سخن خود با بزرگان مکه ادامه می داد، این بزرگان مکه، ثروت زیادی دارند و افراد مهمی هستند و سخن گفتن با آنان لازم تر است.»

عثمان ناراحت شد که چرا محمد (صلی الله علیه و آله) این قدر به این فقیر نایبنا، احترام گذاشت، چرا محمد او را که لباسی پاره و فقیرانه به تن داشت بر عثمان برتری داد، مگر فقر نشانه خشم خدا نیست! هنوز فرهنگ جاهلیت در ذهن عثمان بود، او فکر می کرد که آن نایبنا فقیر، پیش خدا ارزشی ندارد، اگر خدا او را دوست می داشت او را به فقر و کوری مبتلا نمی کرد!

این فکر خطرناکی بود که در ذهن خیلی ها بود!

وقت آن بود که این باور اصلاح شود، قرآن باید به همه هشدار بدهد که هرگز فقر و بلا، نشانه خشم تو نیست! ثروت و پول، نشانه شخصیت و ارزش انسان ها نیست، چه بسا ممکن است خدا به کافری ثروت زیادی دهد و مؤمنی را در فقر نگاه دارد، خدا بر اساس حکمت عمل می کند.

جبرئیل نازل شد و این سوره را برای پیامبر خواند، همه مسلمانان از این

ماجرا باخبر شدند و آنان فهمیدند نه ثروت، نشانه دوستی خداست و نه فقر نشانه خشم خدا!

همه نزد خدا یکسان هستند، ارزش انسان ها فقط به ایمان و پرهیزکاری آنان است.

اکنون آیات ۱ تا ۱۶ این سوره را می خوانم:

* * *

یکی از مسلمانان، اخم کرد و چهره در هم کشید و روی برگرداند، (وقتی ناینایی نزدش آمد).

ای مسلمانی که چنین رفتار کردی! تو چه می دانی شاید آن مرد ناینای که نزد محمد(صلی الله علیه و آله) آمد، می خواست از گناه شرک و بُت پرستی، توبه کند و پاک و پاکیزه شود. شاید او آمده بود تا سخنان محمد(صلی الله علیه و آله) را بشنود و پند گیرد و آن پند، به حال او، مفید واقع شود، اما تو به ثروتمندی که خود را بی نیاز از پند و موعظه می داند توجه می کنی در حالی که اگر آن ثروتمند ایمان نیاورد، تو مسئولیتی نداری زیرا او اسیر لجاجت شده است، حق را می شناسد و آن را انکار می کند.

ای مسلمانی که چنین رفتار کردی! ناینایی که برای ایمان آوردن به سوی تو می آید و مردی خداترس و پرهیزکار است، از او غافل می شوی! تو می خواهستی بزرگان مکه را مسلمان کنی، اما آنان خود را از ایمان بی نیاز می بینند و قرآن را جادو می دانند.

هرگز چنین نیست، قرآن پند و موعظه برای همه است، هر کس که بخواهد از آن پند می گیرد. قرآن در لوح های باارزشی نوشته شده است، این لوح ها بسیار بلندمرتبه و پاکیزه می باشند و در دست فرشتگان وحی است، همان فرشتگانی که گرامی و نیکوکار هستند.

ص: ۴۰

لازم می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

افرادی مانند عثمان، گاهی برای اسلام تبلیغ می کردند، اما آنان بیشتر دوست داشتند که ثروتمندان مسلمان شوند و بیشتر وقت خود را صرف جذب ثروتمندان می نمودند، ولی اگر شخص فقیری نزد آنان می آمد و از اسلام از آنان سؤال می کرد به آن فقیر توجهی نمی کردند.

این کار آنان، ریشه در فرهنگ غلط جاهلی داشت که ثروت را ارزش بزرگی می دانستند. یکی از مهم ترین آموزه های قرآن این است که ثروت، نشانه شخصیت و ارزش انسان ها نیست.

* نکته دوم

با توجه به مطالبی که بیان شد، روشن شد که عثمان که بعداً خلیفه سوم مسلمانان شد به آن نابینا احم کرد و از او روی برگرداند، اما عده ای از مفسران در کتاب های خود نوشته اند: «پیامبر به آن نابینا احم کرد و از او روی برگرداند».

اصل این مطلب از کتاب های اهل سنت است. آنان داستان عجیبی را هم نقل کرده اند.

من در ابتدا خلاصه این داستان را نقل می کنم: مفسران اهل سنت می گویند: «پیامبر با عده ای از بزرگان مکه که یکی از آنان ابوجهل بود سخن می گفت و آنان را به اسلام دعوت می کرد، در این هنگام نابینایی به نام ابن مکتوم نزد پیامبر آمد و از پیامبر سؤال نمود، پیامبر احم کرد و از او روی برگرداند».

آیا این داستان حقیقت دارد؟

در این داستان نام دو نفر را می بینیم:

ابوجهل: یکی از بزرگان مکه.

ابن مکتوم: نابینایی که قصد داشت مسلمان شود.

اکنون تاریخ را بررسی می‌کنم:

این ماجرا در کجا روی داده است؟

این سؤال من دو جواب دارد:

جواب اول: این ماجرا در مدینه روی داده است. اکنون من می‌گویم: ابوجهل که در جنگ بدر در سال دوم هجری کشته شد و هرگز پایش به مدینه نرسید. پس از آن که پیامبر به مدینه هجرت کرد، هرگز پای ابوجهل به مدینه نرسیده بود!

جواب دوم: این ماجرا در مکه روی داده است، اکنون من می‌گویم: ابن مکتوم اهل مدینه است. او بعد از هجرت پیامبر به مدینه، مسلمان شد. ابن مکتوم تا قبل از سال دوم هجری، هرگز به مکه نیامده بود. ابوجهل در سال دوم کشته شد، پس این حادثه باید قبل از سال دوم، روی داده باشد، هرگز ابن مکتوم قبل از آن تاریخ به مکه سفر نکرده است!

چه کسی به این دو سؤال من جواب می‌دهد؟

آنان که این داستان را ساختند، فکر نکردند که داستان خود را به گونه‌ای بسازند که با واقعیت‌های تاریخی، سازگار باشد!

آری، اگر آنان نام ابوجهل و نام ابن مکتوم را ذکر نمی‌کردند، دروغ آنان آشکار نمی‌شد.

اما خدا همواره دین خود را حفظ می‌کند، از آبروی پیامبر خود دفاع می‌کند، درست است که عده‌ای خواسته‌اند با این کار به شخصیت پیامبر خدشه وارد کنند، اما خدا حقیقت را آشکار می‌کند.

من احتمال قوی می دهم که وقتی عثمان به عنوان خلیفه سوم، انتخاب شد، طرفداران او این داستان را ساختند. این عثمان بود که حکومت شام (سوریه) را به معاویه داد و پس از آن، حکومت از آن معاویه و یزید شد. آنان شنیده بودند این آیات درباره عثمان نازل شده است، برای این که آن ماجرا از یادها برود، چنین داستانی را ساختند و به پیامبر اسلام این نسبت را دادند و گفتند که پیامبر به آن نابینا، احم کرد و از او روبرگرداند، اما حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند، این وعده خداست.

* نکته سوم

عثمان به آن نابینا احم کرد و این آیه نازل شد، اما قرآن برای همه زمان ها و مکان ها می باشد، در هر زمانی هر مسلمانی که بخواهد دین اسلام را تبلیغ کند، باید پیام این آیات را به یاد داشته باشد، کسی که از دین خدا دم می زند، باید رفتارش با ثروتمند و فقیر، یکسان باشد. این هشدار بزرگی است.

اگر روزی در جامعه دیدم کسانی که دین را تبلیغ می کنند، به ثروتمندان بیشتر احترام می گذارند، باید بدانم که آنان به خطا رفته اند و راهی را پیموده اند که عثمان پیمود!

* * *

عَبَسَ: آیه ۲۳ - ۱۷

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ص: ۴۳

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، اما بزرگان مکه آن را دروغ پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، سخن خویش را چنین ادامه می دهی:

مرگ بر کافر و ناسپاسی که حق و حقیقت را شناخت و آن را انکار کرد! به راستی که او چقدر ناسپاس است!

او گرفتار غرور و تکبر شده است! چرا او فکر نمی کند که از چه آفریده شده است؟

از نطفه ای بدبو!

تو او را از نطفه ای ناچیز آفریدی و سپس به او تکامل جسم و روح بخشیدی و او را به این صورت درآوردی و راه هدایت را به او نشان دادی، به او مهلت می دهی تا در این دنیا زندگی کند، سپس مرگ او را می رسانی و جانش را می گیری و او را در قبر جای می دهی و هر وقت که بخواهی، قیامت را برپا می کنی و او را زنده می کنی تا به حسابش رسیدگی کنی.

تو این همه نعمت به انسان دادی، زندگی و مرگ او در دست توست، اما آیا او تو را می پرستد و شکر تو را به جا می آورد؟ هرگز. او راه کفر را برمی گزیند و از فرمان تو اطاعت نمی کند، او گردنکشی می کند و حق را انکار می کند و از سعادت و رستگاری محروم می شود.

عَبَسَ: آیه ۳۲ - ۲۴

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبْنَا وَقَضَبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ (۳۲)

ص: ۴۴

اکنون تو از انسان می خواهی تا در غذایی که می خورد اندیشه کند، غذایی که او می خورد، چگونه تهیه شده است.

تو از آسمان، باران فرو فرستادی و سپس زمین را شکافتی و از آن، دانه های فراوانی رویاندی.

همچنین تو انگور و سبزی ها و زیتون و خرما و باغ هایی پر از درختان را آفریدی، انواع میوه پدیدار ساختی و چراگاه برای چهارپایان آفریدی تا انسان ها چهارپایان خود را در چراگاه بچرانند و از گوشت، شیر و پشم آن ها استفاده کنند، تو انواع رزق و روزی ها را برای انسان ها و چهارپایان آنان قرار دادی. به راستی آیا انسان شکر این نعمت های تو را به جا خواهد آورد؟

* * *

نام او زید بود و در بازار کوفه روغن می فروخت. او یک بار به مدینه آمد و به خانه امام باقر(علیه السلام) رفت و از آن حضرت درباره آیه ۲۴ این سوره سؤال کرد. او رو به آن حضرت کرد و گفت:

___ آقای من! خدا از انسان می خواهد تا به غذای خود نگاه کند، به نظر شما منظور از این سخن چیست؟

___ ای زید! خدا از انسان می خواهد تا دقت کند که علم و دانش خود را از کجا می گیرد.

آن روز زید به فکر فرو رفت، او فهمید همان طور که باید به غذای جسم خود دقت کند، باید به غذای روح خود هم توجه کند، او باید بداند که سرچشمه دانشی که فرا می گیرد، کجاست. خیلی ها برای سعادت انسان، برنامه هایی دارند، اما این برنامه ها از کجا سرچشمه گرفته است؟

اگر من به این سخن امام باقر(علیه السلام) دقت کنم، هرگز جذب عرفان های نو ظهور

ص: ۴۵

نمی شوم و فریب کسانی که دزد راه هستند، نمی خورم.

روح انسان نیاز به غذایی پاک و پاکیزه دارد، علمی که از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) سرچشمه گرفته است، علمی است واقعی که سبب رستگاری انسان می گردد. نباید برای فراگیری آموزه های دینی به هر سخنی گوش فرا داد، پیامبر مسلمانان را به پیروی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) سفارش نمود، هر کس راه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) را بپیماید به علم حقیقی دست یافته است.

در آیه ۳۱ واژه «أَبٌ» ذکر شده است. این واژه تشدید دارد، واژه «أَبٌ» اگر بدون تشدید باشد به معنای «پدر» می باشد، اما اگر تشدید داشته باشد، معنای «چراگاه» را می دهد. این مطلب را در همه کتاب های لغت نوشته اند، هر کس مختصر اطلاعی از واژه های زبان عربی داشته باشد، این معنا را می داند.

این واژه ماجرای جالبی دارد که آن را در اینجا ذکر می کنم:

روزی، عُمَر (خلیفه دوم) بالای منبر بود و برای مردم سخنرانی می کرد، او این سوره را خواند و به آیه ۳۱ رسید و واژه «أَبٌ» را خواند و سپس رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! به خدا قسم! معنای این آیه سخت است»، بعد با خود چنین گفت: «ای عمر! چه اشکالی دارد که معنای این واژه را ندانی». سپس به مردم گفت: «ای مردم! از قرآن چیزی را پیروی کنید که معنای آن را می دانید، اما آنچه را که معنای آن را نمی دانید به خدا واگذار کنید». (۹)

وقتی من این ماجرا را خواندم، تعجب کردم، به راستی چگونه عُمَر، رهبر و خلیفه مسلمانان شده بود در حالی که معنای این واژه را نمی دانست؟

این چه اسلامی است که رهبر آن، معنای واژه های قرآن را نمی داند و بر بالای منبر چنین سخن می گوید؟ هدف او از این سخن چه بود؟ او

ص: ۴۶

می خواست روحیه سؤال کردن را در جامعه کم رنگ کند. او مسلمانان را از سؤال کردن درباره آنچه نمی دانند، نهی کرد.

عمر می دانست که اگر مردم بخواهند به جواب سؤالهای خود برسند، ناچار هستند به در خانه علی (علیه السلام) بروند، علی (علیه السلام) کسی است که شایستگی رهبری جامعه را دارد. عمر شیوه ای را در جامعه بنا کرد تا ندانستن، عیب نباشد و دیگر کسی به دنبال جواب ندانسته ها نباشد، او فریاد برآورد: «آنچه از آیات قرآن را نمی دانید به خدا واگذار کنید و درباره آن سؤال نکنید».

وقتی این ماجرا به گوش علی (علیه السلام) رسید چنین فرمود: «چقدر عجیب است! آیا عمر نمی دانست که ابّ به معنای گیاهان خودرو و چراگاه است؟». (۱۰)

* * *

ماجرای از عمر نقل کردم که مردم را از سؤال درباره ندانسته ها نهی کرد، اکنون می خواهم ماجرای از جنگ جمل را نیز نقل کنم.

دشمنان به شهر بصره حمله کردند و گروهی از مردم بی گناه را به شهادت رساندند، علی (علیه السلام) با لشکریان خود به سوی بصره حرکت کرد. لشکر او به بصره رسید، علی (علیه السلام) مشغول سامان دهی لشکریان خود بود، او می خواست گروهی از سربازان شجاع خود را به میدان بفرستد.

همه آماده نبرد بودند، در این میان صدایی به گوش می رسد، یکی با علی (علیه السلام) چنین سخن گفت: «آیا تو می گویی خدا یکی است؟».

همه نگاه ها به آن سو خیره شد، جوانی در مقابل علی (علیه السلام) ایستاده بود، او به جای شمشیر، چوبی به دست داشت، همان چوبی که با آن شترهایش را می چراند، او چوپانی بود که فرصت را برای سؤال خود مناسب دیده بود!

چند نفر به سوی او رفتند و گفتند: «ای عرب بیابانی! این چه وقت سؤال

است؟ مگر نمی بینی که علی (علیه السلام) باید لشکریان خود را سامان دهی کند، امروز روز جنگ است، نه روز سؤال!».

مرد عرب سر خود را پایین انداخت، او نمی دانست چه بگوید، مدّت ها بود که این سؤال را در ذهن خود داشت، آن روز، علی (علیه السلام) را پیدا کرده بود و می خواست از او جواب خود را بشنود.

ناگهان صدای مهربان علی (علیه السلام) سکوت را می شکند: «یاران من! با او کاری نداشته باشید! این جوان به دنبال فهم دین است. ما هم به خاطر همین به این جنگ آمده ایم. تنها چیزی که ما از کسانی که در این میدان به جنگ ما آمده اند می خواهیم، همین است.».

پس از آن علی (علیه السلام) با آن جوان سخن گفت و جواب سؤال او را داد و به او فهماند که منظور از یکی بودن خدا چیست، خدا یکی است یعنی خدا از اجزای مختلفی تشکیل نشده است. انسان از سر و دست و پا تشکیل شده است، اما خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است.

این سخن علی (علیه السلام) برای همیشه به یادگار ماند، پیروان علی (علیه السلام) هم باید این گونه باشند. (۱۱)

کسانی که پیرو مکتب علی (علیه السلام) هستند، هرگز از سؤال نمی هراسند. مکتب شیعه از سؤال هراسی ندارد. سؤال، حرمت دارد و کسی که سؤال می کند، احترام دارد، او در جستجوی دانش است. کسی که سؤال می کند و می خواهد بفهمد، باید به سؤال او پاسخ داد.

کسانی که از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دور افتاده اند، از سؤال وحشت دارند، چون از علم و دانش بهره ای ندارند، از سؤال می هراسند.

ص: ۴۸

در اینجا ماجرای از «مالک بن انس» را نقل می‌کنم، او یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت است. او پیرو عمر خلیفه دوم است و راه و روش او را ادامه داده است!

مسافری به شهر مدینه آمده بود، نزد «مالک بن انس» رفت، او سؤالی داشت و به دنبال فرصتی بود تا سؤال خود را مطرح کند. او می‌خواست درباره شناخت خدا سؤال کند، او رو به مالک بن انس کرد و سؤال خود را پرسید.

مالک بن انس در جواب او چنین گفت: «مگر نمی‌دانی که سؤال درباره خدا حرام و بدعت است؟ من می‌ترسم که تو شیطان باشی». بعد دستور داد تا آن مسافر را از مسجد بیرون کنند. (۱۲)

لحظه ای فکر می‌کنم، امام من، علی (علیه السلام) است و امام سنی‌ها، مالک بن انس!

چقدر تفاوت بین این دو امام است!

امام من در میدان جنگ هم به سؤال احترام می‌گذارد و برای کسی که درباره «خدا» پرسش دارد، جوابی زیبا می‌دهد، اما مالک بن انس، رئیس یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت (که مالکی‌ها، پیرو او هستند)، سؤال درباره خدا را بدعت می‌داند و سؤال کننده را شیطان!!

عَبَسَ: آیه ۳۷ - ۳۳

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

ص: ۴۹

اکنون از نعمت هایی که به انسان ها دادی، نام بردی. باران، گیاهان، میوه ها، درختان، چراگاه و... آیا انسان شکر نعمت های تو را به جا خواهد آورد؟

کسانی که راه کفر را برمی گزینند و سپاس تو را به جا نمی آورند، باید بدانند که روزی سخت در پیش دارند، روزی که صدای صور اسرافیل به گوش آنان برسد، در آن روز همه زنده خواهند شد.

این صدای صور دوم اسرافیل است، صدایی که در همه جا طنین می اندازد و به فرمان تو، همه سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

قیامت آن قدر برای انسان سخت است که همه چیز جز خود را فراموش می کند و فقط به فکر نجات خود است، پیوندها در آن روز گسسته می شود. در آن روز، هر کس از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندان خود فرار می کند. روز قیامت، هر کس آن چنان به بدبختی خودش گرفتار است که همان گرفتاری ها، برایش کافی است و به دیگری فکر نمی کند.

وقتی این آیات را خواندم به فکر فرو رفتم.

روز قیامت که فرا رسد، هر کسی به فکر خودش خواهد بود، اما فقط یک گروه هستند که به فکر دوستان خود خواهند بود.

آنان چه کسانی هستند؟

اکنون وقت آن است که حدیثی از امام رضا(علیه السلام) نقل کنم:

امام رضا(علیه السلام) به یکی از شیعیان خود فرمود:

___ هر کس به زیارت من بیاید، من در روز قیامت در سه جا به دیدار او می روم و او را از ترس و اضطراب نجات می دهم.

ص: ۵۰

___ آقای من! آن سه جا کجاست؟ تو در کجا به یاری آن ها می روی؟

___ روز قیامت فرا می رسد، وقتی نامه اعمال آنان را به دستشان دهند، من به یاری آنان می روم، وقتی که آنان می خواهند از روی پل صراط عبور کنند، من به یاری آنان می روم، وقتی فرشتگان به حساب آنان رسیدگی می کنند، من به یاری آنان می روم. (۱۳)

وقتی این سخن امام رضا(علیه السلام) را خواندم، دانستم که هر کس با پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) او دوست شود، در روز قیامت او را تنها نمی گذارند. آری، خدا به اهل بیت(علیهم السلام) مقامی بس بزرگ داده است و به آنان اجازه شفاعت داده است، آنان شیعیان خود را شفاعت می کنند و در سخت ترین لحظه های روز قیامت به یاری آنان می آیند.

* * *

سخن از زیارت امام رضا(علیه السلام) شد، شنیده ام که زیارت امام رضا(علیه السلام) ثواب یک میلیون حج دارد. (۱۴)

چرا یک زیارت، این همه ثواب دارد؟ اصلاً زیارت چیست؟

آیا کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم!

ممکن است کسی نماز بخواند، اما منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا، امام حسین(علیه السلام) را شهید کردند، نماز می خواندند و حج هم به جا آورده بودند، بعضی از آنان، چندین بار حج رفته بودند، اما راه را گم کردند.

مهم این است که انسان راه را گم نکند!

زیارت، نشان می دهد که راه را صحیح انتخاب کرده ام، برای همین است که این قدر ثواب دارد.

ص: ۵۱

پذیرش امامت، همانند ریشه درخت است، ممکن است کسی همه شاخه های یک درخت را نابود کند، اما وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن درخت رشد می کند و شاخه و برگ می دهد، او در روز قیامت، امام رضا(علیه السلام) را در کنار خود خواهد دید.

امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد!

کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود. او در روز قیامت، هیچ یار و یابوری نخواهد داشت.

عَبَسَ: آیه ۴۲ - ۳۸

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْنَا عَٰبِرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ (۴۲)
مردم در آن روز، دو گروه می شوند: گروه مؤمنان و گروه کافران.

در آن روز، مؤمنان چهره های نورانی دارند و خندان و خوشحال اند زیرا فرشتگان آنان را به سوی بهشت جاودان راهنمایی می کنند.

ولی در آن روز، کافران چهره هایی تیره و تار دارند، آنان رو سیاه و افسرده اند، آنان در دنیا راه کفر را پیمودند و به گناهان رو آوردند. فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می بندند و آنان را به سوی جهنم می کشانند.

مناسب است در اینجا سخنی را که پیامبر به علی(علیه السلام) فرموده است، بیان کنم، این سخن درباره شیعیان علی(علیه السلام) می باشد، همان کسانی که راه راست را

پیمودند، راه راست همان راه توحید، نبوت و امامت است.

پیامبر به علی (علیه السلام) چنین فرمود: «ای علی! وقتی روز قیامت فرا رسد، تو و شیعیانت از قبر بیرون می آید در حالی که چهره های شما مانند ماه شب چهارده می درخشد. غم و غصه ها از دل های شما دور می شود، مردم همه در ترس و اضطراب هستند اما شما در امن و امان هستید.» (۱۵)

خوشا به حال کسی که شیعه واقعی علی (علیه السلام) است و در راه او گام برمی دارد! روز قیامت، روز خوشحالی او خواهد بود.

ص: ۵۳

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۱ قرآن می باشد.

«تکویر» به معنای «تاریک شدن» می باشد، در آیه اول این سوره از تاریک شدن خورشید در آستانه قیامت سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام می نامند.

تکویر: آیه ۶-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَاِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَاِذَا
الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶)

اکنون می خواهی از روز قیامت و حوادثی که پیش از برپایی آن روی می دهد سخن بگویی، تو می دانی که هیچ چیز برای سعادت انسان، بهتر از یاد قیامت نیست، کسی که آن روز را به یاد داشته باشد، از گناهان دوری می کند، کسی که به قیامت ایمان داشته باشد، از زشتی ها پرهیز می کند و برای آن روز، توشه برمی گیرد.

اکنون نشانه های برپایی قیامت را بازگو می کنی:

آن زمان که خورشید تیره و تار شود؛

آن زمان که ستارگان بی نور شوند؛

آن زمان که کوه ها متلاشی شوند و مانند گرد و غبار پراکنده می شوند و به حرکت درآیند.

آن زمان که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.

آن زمان که حیوانات وحشی، کنار هم جمع شوند، حیواناتی که از یکدیگر می ترسند و از هم فرار می کنند، اما وقتی که قیامت برپا شود، ترس و وحشت آنان را هم فرا می گیرد، گوسفند به گرگ پناه می برد و آهو به شیر! آنان از روی ترس دور هم جمع می شوند و دشمنی ها را فراموش می کنند، آنان دور هم جمع می شوند تا از شدت ترس خویش کم کنند، وقتی ترس از آن حادثه بزرگ با حیوانات چنین می کند، انسان ها چه خواهند کرد؟

آن زمان که دریاها برافروخته شوند و به جوش آیند.

همه این حوادث نشان از پایان دنیا می دهد، اسرافیل در صور خود می دمدم، همه می میرند، پس از آن تو جان اسرافیل را هم می گیری، هیچ موجود زنده ای در دنیا باقی نمی ماند، فقط تو می مانی و بس!

در اینجا خاطره ای را نقل می کنم: وقتی کودک بودم، یکی از همسایگان ما فوت کرد. وقتی پدرم خبر فوت او را شنید گفت: «این شتری است که در خانه همه خوابیده است». من از خانه بیرون آمدم و به در خانه همسایه رفتم تا آن شتر را ببینم!

بعداً فهمیدم که این کنایه است، منظور پدرم این بود که مرگ، برای همه

ص: ۵۵

است.

اکنون به آیه چهار دقت می‌کنم، در این آیه از «عِشَار» سخن به میان آمده است.

عِشَار چیست؟

شتری که وقت زاییدن آن، نزدیک است.

در زمانی که قرآن نازل شد، با ارزش ترین چیز در میان مردم، همین شتر بود. چنین شتری بسیار ارزشمند و قیمتی بود، زیرا به زودی، بچه ای به دنیا می‌آورد و می‌توانستند از آن، شیر فراوان بدوشند.

امروزه نقش شتر در زندگی انسان کم رنگ شده است، مردم امروز چیزهای دیگری را با ارزش می‌دانند. امروز ماشین‌هایی که از بهترین امکانات برخوردار است، برای مردم جلوه دارد.

در این آیه، شتر به عنوان کنایه ذکر شده است، در ترجمه این آیه باید چنین گفت: «وقتی قیامت برپا می‌شود با ارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده می‌شود»، لازم نیست در هنگام برپایی قیامت، مردم شتر داشته باشند، معنای این آیه این است که انسان‌ها، ماشین‌های قیمتی، خانه‌های با ارزش و... را رها می‌کنند، ترس و وحشت چنان آنان را فرا می‌گیرد که ثروت‌های با ارزش خود را از یاد می‌برند، همان ثروت‌هایی که برای به دست آوردن آن، با یکدیگر رقابت می‌کردند، در آن روز، خزانه‌های پر از پول و طلاهای بانک‌ها به حال خود رها می‌شود و کسی سراغ آن‌ها نمی‌رود!

تکویر: آیه ۹-۷

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

ص: ۵۶

همه انسان ها و حتی فرشتگان و جنّ ها نابود شده اند، هیچ کس زنده نیست. مدّتی می گذرد. تو اراده می کنی تا همه را زنده کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او در صور خود برای بار دوم می دمدمد، همه فرشتگان زنده می شوند، انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. جنّ ها هم زنده می شوند. روز حسابرسی فرا رسیده است.

در آن روز، مؤمنان از کافران جدا می شوند، هر کس با همتای خود همراه می شود، مؤمنان با مؤمنان خواهند بود و کافران با کافران.

در آن روز درباره دخترانی که زنده به گور شده اند، پرسش می شود، فرشتگان از کسانی که دختران خود را زنده به گور کرده اند، سؤال می کنند: «این دختران چه گناهی کرده بودند که آن ها را کشتید؟».

گروهی از کسانی که در روزگار جاهلیت زندگی می کردند، دختر داشتن را ننگ می دانستند، وقتی دختری به دنیا می آمد، پدرش او را زنده به گور می کرد. روز قیامت از این پدران بی رحم سؤال خواهد شد.

من دوست دارم بدانم چگونه این رسم غلط در میان آنان رواج پیدا کرد؟

باید تاریخ را بخوانم و تحقیق کنم...

ماجرا از آنجا شروع شد که قبیله «بنی تمیم» با نُعمان بن مُنذر که در قسمتی از عراق حکومت می کرد درگیر جنگ شدند و در آن جنگ شکست خوردند و دختران آنان به اسارت نعمان در آمدند.

بعد از مدّتی آنان با نعمان صلح کردند، عرب ها از نُعمان خواستند تا

دخترانشان را به آنان بازگردانند. او گفت: «من آنان را مجبور به بازگشت نمی‌کنم، اختیار با خود آنان است، می‌توانند در اینجا بمانند یا با شما بیایند».

رئیس قبیله رو به دختر خود کرد و گفت:

___ دخترم! تو آزاد شده‌ای، با من به وطن بازگرد.

___ پدر! من می‌خواهم اینجا بمانم.

رئیس قبیله از این سخن دخترش عصبانی شد و همان جا قسم یاد کرد که هر دختری که خدا به او بدهد، او را زنده به گور کند. وقتی او به وطن بازگشت به این سوگند خود عمل کرد، اهل قبیله هم از او پیروی کردند و کم‌کم این یک سنت شد. این سنت غلط در قبیله‌های بنی تمیم، هذیل و قیس رواج پیدا کرد. (۱۶)

در اینجا از نعمان بن منذر نام بردم، همان کسی که دختران عرب را به اسارت گرفته بود، او در سال ۵۸۲ میلادی از دنیا رفت، از طرف دیگر، وفات پیامبر در سال ۶۳۲ میلادی است. وقتی پیامبر از دنیا رفت همه قبیله‌های عرب مسلمان شده بودند و دست از این سنت غلط برداشته بودند. شاید بتوان گفت که این سنت غلط کمتر از صد سال رواج داشته است.

البته همه قبیله‌های عرب دست به چنین کاری نمی‌زدند، زیرا در این صورت نسل عرب‌ها از بین رفته بود. این سنت در میان چهار قبیله رواج داشت.

در زبان عربی به دختری که زنده به گور می‌شود، «مؤؤده» می‌گویند. این واژه در اصل به معنای «سنگینی» می‌باشد. وقتی دختری را زنده در قبر می‌گذارند و خاک بر روی او می‌ریزند، او سنگینی خاک را احساس می‌کند، به

ص: ۵۸

همین خاطر در زبان عربی به دختری که زنده به گور می‌شد، «مَوَّؤْدَه» می‌گفتند.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بَطْنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بَطْنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران حضرت صادق (علیه السلام)، آیه ۸ این سوره را خواند و از آن حضرت پرسید:

___ آقای من! در روز قیامت از «مَوَّؤْدَه» سؤال می‌شود که چرا کشته شد. به نظر شما منظور قرآن از این سخن چیست؟

___ این آیه درباره امام حسین (علیه السلام) است که مظلومانه شهید شد. (۱۷)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم. من می‌دانستم که «مَوَّؤْدَه» به معنای کسی است که سنگینی چیزی را احساس می‌کند. می‌خواستم بدانم چرا به امام حسین (علیه السلام) «مَوَّؤْدَه» گفته می‌شود؟

* * *

باید تاریخ را با دقت بخوانم...

امام حسین (علیه السلام) برای حفظ اسلام قیام کرد، اما مسلمانانی که نماز می‌خواندند و حجّ به جا می‌آوردند، او را به شهادت رساندند، عصر روز عاشورا فرا رسید، یکی از سپاهیان کوفه نزد عمر سعد رفت. عمر سعد فرمانده سپاه بود. آن سرباز گفت:

___ قربان! یادتان نرود دستور فرماندار کوفه را اجرا کنی؟

___ کدام دستور؟

___ مگر یادتان نیست که فرماندار کوفه در نامه خود دستور داده بود تا بعد از کشتن حسین، بدن او را زیر سم اسب‌ها پامال کنیم.

___ راست می‌گویی.

آری! عمرسعد برای این که مطمئن شود که به حکومت ری می رسد، برای خوشحالی ابن زیاد تصمیم گرفت این دستور را اجرا کند.

در سپاه کوفه اعلام می کنند: «چه کسی حاضر است تا بدن حسین را با اسب لگد مال نماید و جایزه بزرگی از ابن زیاد بگیرد؟». (۱۸)

وسوسه جایزه در دل همه می نشیند، اما کسی جرأت این کار را ندارد، عمرسعد جایزه را بیشتر و بیشتر می کند، سرانجام ده نفر برای این کار داوطلب می شوند و بدن امام حسین (علیه السلام) را با اسب های خود پایمال می کنند. (۱۹)

پیکر پاک حسین (علیه السلام) زیر سم اسب ها!

الله اکبر!

شهید زنده است و هرگز نمی میرد. این سخن قرآن است.

حسین (علیه السلام) همان شهیدی است که سنگینی اسب ها را وقتی بر پیکر او می تاختند، احساس کرد، حسین (علیه السلام) همان «مَوْؤَدَه» است که در روز قیامت، خدا از مسلمانان کوفه سؤال می کند: «به کدامین گناه او را کُشتید؟».

به کدامین گناه؟

ای قلم! بگذار باز هم از کربلا بنویسم!

آن لحظه ای که حسین (علیه السلام) تنها مانده بود و همه یارانش شهید شده بودند، حسین (علیه السلام) آماده است تا با خون خود، درخت اسلام را آبیاری کند، اما قبل از آن باید، حجت را بر این مردم تمام کند، او قرآنی را روی سر می گذارد و رو به سپاه کوفه چنین می گوید: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم، چه شده که می خواهید خون مرا

ص: ۶۰

هیچ کس جوابی نمی دهد. سکوت است و سکوت!

لشکر کوفه به سوی حسین (علیه السلام) حمله می برد. امام دفاع می کند و سپس چون شیر به قلب سپاه حمله می برد.

حسین (علیه السلام) شمشیر می زند و به پیش می رود. تعداد زیادی از نامردان را به خاک و خون می کشد، او برای لحظه ای می ایستد و رو به سپاه کوفه می کند و می گوید: «برای چه به خون من تشنه اید؟ گناه من چیست؟»

آن مسلمانان چه جوابی به حسین (علیه السلام) دادند؟

عمر سعد فرمان داد تا جواب او را بدهند، ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت، حسین (علیه السلام)، تک و تنها در میدان ایستاده بود،

آن طرف خیمه ها، اشک ها، سوزها، زنان بی پناه، تشنگی! این طرف باران سنگ و تیر و نیزه!

سنگی به پیشانی حسین (علیه السلام) اصابت می کند و خون از پیشانی او جاری می شود. (۲۱)

حسین (علیه السلام) لحظه ای صبر می کند، اما دشمن امان نمی دهد و تیری زهرآلود بر قلب حسین (علیه السلام) می نشیند... (۲۲)

این صدای حسین (علیه السلام) است که در دشت کربلا می پیچد: «خدایا! من راضی به رضای تو هستم». (۲۳)

لحظه ای می گذرد، حسین (علیه السلام) از روی اسب با صورت به زیر می افتد و دشمنان برای کشتن او، شتاب می کنند... (۲۴)

روز قیامت که فرا رسد، خدا همه کسانی را که در قتل حسین (علیه السلام) دست داشتند را جمع می کند و از آنان سؤال می کند: «به کدام گناه، حسین را کشتید؟»

تکویر: آیه ۱۴ - ۱۰

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَبَلِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسُ مَا أَخَصَّرْتَ (۱۴)

سخن از حوادث روز قیامت بود، روزی که پرونده اعمال هر انسانی را به دست او می دهند و این پرونده ها گشوده می شوند و آن ها می بینند که همه رفتارها و کردارشان در آن ثبت شده است.

روزی که پرده از آسمان گشوده می شود و فرشتگان فرود می آیند. در آن روز، پرده ها از جلوی چشم انسان ها برداشته می شود، آنان می توانند فرشتگان را ببینند، آری، آن روز، روز «شهود» است. روز دیدن! در آن روز، انسان، غیب را می بیند و حقایق برای او آشکار می گردد.

روزی که دوزخ افروخته و شعله‌ور گردد تا کافران در آتش آن بسوزند، روزی که بهشت به مؤمنان نزدیک شود و فرشتگان مؤمنان را به بهشت راهنمایی کنند تا در آنجا آسایش یابند.

وقتی همه این حوادث روی دهد، هر کس خواهد دانست که برای آخرت خویش چه چیزی حاضر کرده است، در آن روز، همه، نتیجه کارهای خود را می بینند.

تو خدایی هستی که هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی و در روز قیامت به مؤمنان پاداش می دهی و نمی گذاری اجر آنان از بین برود، وقتی من کار خوبی انجام می دهم، می دانم تو در روز قیامت پاداش مرا می دهی، انسانی که به تو باور دارد، می داند که سرانجام، تو به خوبی های او، پاداش می دهی،

کسانی هم که راه کفر را برگزیدند به نتیجه کفر و گناهان خود می رسند و در جهنم گرفتار آتش می شوند.

* * *

تکویر: آیه ۲۵ - ۱۵

فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَشْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ
عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ
بَضْمِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵)

چند نفر از بزرگان مکه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

— ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و بزرگ ترین تهدید برای ما! ما باید فکری بکنیم.

— محمد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

— راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمد می رویم و قرآن می شنویم.

— مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما شب ها قرآن گوش می کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی ماند.

— حالا باید چه کنیم؟

ص: ۶۳

___ باید عظمت قرآن را در چشم این مردم بشکنیم

___ یعنی چه؟ قدری توضیح بده!

___ ما باید به مردم بگوییم: شیطان بر محمد نازل شده است و این سخنان را به او آموخته است. محمد (صلی الله علیه و آله) خیال می کند که فرشتگان نزد او آمده اند، محمد (صلی الله علیه و آله) دیوانه است که چنین سخن می گوید.

___ با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی دهند.

آنان در این جلسه به هدف مشترکی رسیدند و قرار شد که مردم را با این سخنان، از دین اسلام دور کنند.

اکنون می خواهی پاسخ سخن آنان را بدهی، پس این آیات را نازل می کنی و به آنان چنین می گویی:

* * *

ای بُت پرستان! سوگند به ستارگانی که در روز پنهان می شوند و در آسمان حرکت می کنند و سپس غروب می کنند، سوگند به شب آن هنگام که فرا می رسد، سوگند به صبح آن هنگام که همه جا را روشن می کند، بدانید که این قرآن، سخن فرشته ای بزرگوار است.

ای بُت پرستان! من جبرئیل را فرستاده ام تا قرآن را بر محمد نازل کند.

جبرئیل نزد من (که خدای صاحب جهان هستی می باشم)، فرشته ای نیرومند است، او فرمانروای فرشتگان و امین وحی است و هر چه را من به او وحی کرده ام به محمد می گوید.

ای بُت پرستان! بدانید که محمد هرگز دیوانه نیست، او با شما مهربان است و دوست دارد شما هدایت شوید و با شما مهربان است.

ص: ۶۴

محمّد جبرئیل را در دامنه افق دیده است، محمّد هرگز در رساندن کلام وحی، بخل نمیورزد و چیزی را از شما پنهان نمی دارد، او همه آیات قرآن را که به او وحی شده است، برای شما می خواند.

چرا شما این قرآن را سخن شیطان می دانید؟ هرگز چنین نیست، این قرآن سخن شیطانی که من او را از رحمت خود دور کردم، نیست.

* * *

لازم است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

بُت پرستان می گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی کردند؟ شیطان مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خواند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مگه چرا قدری فکر نمی کنند؟ آیا این قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته دوم

منظور از شیطان در اینجا، همان «ابلیس» است. او از جنّ ها بود، وقتی خدا آدم (علیه السلام) را آفرید از همه فرشتگان خواست تا بر آدم (علیه السلام) سجده کنند، در آن زمان، ابلیس در میان فرشتگان بود، چون بسیار خدا را عبادت می کرد و مقام بالایی داشت، فرشتگان همه تسلیم فرمان خدا شدند و در مقابل آدم (علیه السلام) به سجده افتادند، امّا ابلیس بر آدم (علیه السلام) سجده نکرد و در این امتحان بزرگ مردود شد و از درگاه خدا رانده شد.

ص: ۶۵

* نکته سوم

در آیه ۲۰ از «عرش» نام برده شده است، جبرئیل نزد خدای صاحب عرش، مقامی بس بزرگ دارد.

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تخت پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

* نکته چهارم

در آیه ۲۳ ذکر شده است که محمد (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را بر کرانه افق دید. در اینجا باید این مطلب را ذکر کنم: خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کند، جبرئیل یکی از بزرگ ترین فرشتگان است. خدا به جبرئیل فرمان داد تا بیشتر وقت ها به صورت انسان بر محمد (صلی الله علیه و آله) جلوه کند و با او سخن بگوید، اما او چنین صلاح دانست که دو بار جبرئیل به صورت اصلی بر محمد (صلی الله علیه و آله) جلوه نماید، در اینجا، خدا می خواهد از دو ماجرا سخن بگوید:

ماجرای اول: شب معراج

شبى که پیامبر از مکه به بیت المقدس رفت و سپس تو او را به آسمان ها بردی. در آن شب جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد.

ماجرای دوم: شب مبعث

آن شب، محمد (صلی الله علیه و آله) در غار «حرا» بود، جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد و خبر داد که او به مقام پیامبری رسیده است. شبى که محمد (صلی الله علیه و آله) بالای «کوه نور» بود، اتفاق بزرگی افتاد. نزول قرآن، بزرگ ترین حادثه جهان هستی است، چه کسی می تواند عظمت آن را درک کند؟ چه کسی می تواند ماجرای دیدار پیامبر با جبرئیل را شرح دهد؟

ص: ۶۶

فرشتگان از دنیای دیگری هستند، دنیایی که درک آن برای ما ممکن نیست، خدا در آن شب از چشم پیامبر، پرده برداشت و او حقیقتی را درک کرد که در اینجا به آن اشاره ای شده است.

* * *

تکویر: آیه ۲۹ - ۲۶

فَأَيُّنَ تَدَّهَبُونَ (۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

شما به کجا می روید؟ چرا سخن حق را قبول نمی کنید؟

این قرآن، سخن حق و پند و موعظه ای برای همه انسان ها می باشد، قرآن پند و موعظه است برای کسانی از شما که بخواهند راه راست را در پیش گیرند، البته شما هیچ چیز را اراده نمی کنید مگر این که من آن را اراده کرده باشم.

* * *

در این سه آیه به باطل بودن دو عقیده اشاره شده است:

* عقیده جبرگرایی: گروهی این عقیده باطل را قبول کرده اند و باور دارند انسان در کارهای خود مجبور است و از خود هیچ اختیاری ندارد.

در آیات ۲۷ و ۲۸ این عقیده باطل اعلام می شود، قرآن می گوید: «این قرآن پند و موعظه است برای کسی که بخواهد راه راست را انتخاب کند».

آری، خدا به انسان اختیار داد، راه حق و باطل را برای او آشکار ساخت، این انسان است که حق یا باطل را انتخاب می کند.

* عقیده تفویض

«تفویض» یعنی «واگذاری انسان به خود». عده ای از جاهلان به این عقیده، باور دارند.

باور آنان این است: «انسان به صورت کاملاً مستقل، کارهای خود را انجام می دهد و نیاز به اجازه خدا ندارد، اگر انسان تصمیم به انجام کاری گرفت، خدا نمی تواند جلوی انجام کار او را بگیرد».

این عقیده

ص: ۶۷

باطلی است.

خدا هرگز انسان را این گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، اما هر وقت که خدا بخواهد می تواند مانع کار انسان شود، انسان هرگز از خدا بی نیاز نیست!

من دانستم که جبر گرایی و تفویض، دو عقیده باطل است.

عقیده صحیح چیست؟

خدا به من اختیار داده است، من خود راه خودم را انتخاب می کنم، هرگز مجبور نیستم، درست است که خدا به من اراده و اختیار داده است، اما هر وقت بخواهد قدرت دارد مانع انجام کار من شود.

در قرآن از ماجرای نمرود و آتشی که برای سوزاندن ابراهیم (علیه السلام) برافروخت، سخن به میان آمده است.

نمرود آتش بزرگی برافروخت و ابراهیم (علیه السلام) را در میان شعله های آتش افکند، نمرود اراده کرد که ابراهیم (علیه السلام) را بسوزاند، نمرود، این کار را اراده کرد و اقدام به این کار نمود، اما خدا این قدرت را داشت که مانع سوختن ابراهیم (علیه السلام) شود. نمرود اراده کرد ابراهیم (علیه السلام) را بسوزاند، خدا اراده کرد که ابراهیم (علیه السلام) نسوزد و این گونه بود که آتش بر ابراهیم (علیه السلام)، گلستان شد.

ص: ۶۸

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۲ قرآن می باشد.

«انفطار» به معنای «شکافته شدن» می باشد، در آیه اول این سوره درباره شکافته شدن آسمان در آستانه قیامت، سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

انفطار: آیه ۱۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ (۴) عَلِمَتْ
نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ
رَبُّكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹) وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي
نَعِيمٍ (۱۳)

باز هم از قیامت سخن می گویی، انسان چقدر زود به خواب غفلت می رود، تو می خواهی با یاد قیامت او را بیدار کنی:

زمانی که آسمان شکافته شود، ستارگان پراکنده گردند، آن زمان که دریاها برافروخته گردد و قبرها زیر و رو شود و مردگان سر از قبرها برآورند، آن وقت است که انسان می فهمد که چه اعمالی برای خود فرستاده است. (۲۵)

ای انسان! چه چیزی تو را در برابر خدای بزرگوار، مغرور ساخته است؟ چه چیزی به تو جرأت داد که گناه کنی؟ چه چیز تو را به هلاکت خود علاقه مند کرده است؟ آیا این خواب غفلت تو به بیداری نمی انجامد؟

ای انسان! تو که به دیگران رحم می کنی، چرا به خودت رحم نمی کنی؟ تو برای دیگران دلسوزی می کنی، چرا برای خودت دلسوزی نمی کنی؟

به چه می اندیشی؟ چرا نعمت های خدا را از یاد برده ای؟ چرا شکرگزار خدای خود نیستی؟

همان خدایی که تو را آفرید و صورت و اعضای متناسب به تو داد، تو در آغاز نطفه ای ناچیز بودی، این خدا بود که تو را رشد داد و بزرگ کرد و به صورتی که خواست تو را آفرید.

چرا روز قیامت را دروغ می پنداری؟ چرا برای آن روز توشه ای بر نمی گیری؟ مرگ در کمین توست.

بدان که فرشتگان مواظب رفتار تو هستند، فرشتگانی والامقام که همه اعمال تو را می نویسند، آنان می دانند که تو به چه فکر می کنی، چه می گویی و چه انجام می دهی.

در آیه ۵ به این نکته اشاره شده است، در روز قیامت انسان نتیجه دو نوع از کارهای خود را می بیند:

نوع اول: کارهایی را که قبل از مرگ انجام داده است. (خود اعمال)

ص: ۷۰

نوع دوم: کارهایی که بعد از مرگ، آثار آن را به حساب او می نویسند. (آثار اعمال)

آری، گاهی من کاری انجام می دهم که هیچ اثری از آن در این دنیا باقی نمی ماند، اما گاهی کاری انجام می دهم که اثر آن حتی پس از مرگ هم باقی می ماند، اگر کتابی مذهبی و مفید بنویسم، بعد از مرگم، هر کس از آن کتاب بهره برد، من در ثواب او شریک هستم.

از طرف دیگر اگر کتابی بر ضدّ اسلام بنویسم، بعد از مرگم، عدّه ای با آن کتاب به گمراهی کشیده می شوند و گناه من ادامه پیدا می کند. ممکن است پانصد سال از مرگ من بگذرد، اما کسی با خواندن آن کتاب منحرف شود، اینجا باز من گناه کرده ام!

خدا به فرشتگان فرمان داده است تا به صورت دقیق، هم اعمال مرا بنویسند و هم آثار اعمال مرا.

* * *

انفطار: آیه ۱۷ - ۱۳

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷)

اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، آن ها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

این وعده توست، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود، مؤمنان در

ص: ۷۱

بهشت برای همیشه غرق نعمت ها خواهند بود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

ولی گناهکارانی که راه کفر را برگزیدند، در جهنم خواهند بود، آنان در روز قیامت، وارد آتش می شوند و در آن می سوزند، حتی برای یک لحظه هم از عذاب دور نمی شوند، آنان برای همیشه عذاب خواهند دید.

* * *

انفطار: آیه ۱۹ - ۱۸

ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

سخن از روز قیامت است، روزی که همه نتیجه کارهای خود را می بینند، خوبان به پاداش می رسند و کافران به کیفر.

چه کسی می داند روز قیامت چه روزی است؟ هیچ کس نمی داند آن روز چه روزی است!

در آن روز، هیچ کس نمی تواند به کافران سودی برساند، در آن روز امید آنان ناامید می شود و هیچ کس به فریادشان نمی رسد، همه امور در آن روز، از آن توست که تو خدای جهانیان هستی.

بُت پرستان به بُت های خود دل بسته بودند و از آنان امید شفاعت داشتند و فکر می کردند که بُت ها می توانند آنان را در سختی ها یاری کنند، اما در روز قیامت، بُت ها هیچ کاره اند، بُت ها در این دنیا هم قطعه ای سنگ یا چوب، بیشتر نبودند، این جاهلان از روی نادانی این بُت ها را شریک تو می دانستند، اما در روز قیامت، حقیقت را می فهمند و از نجات خود ناامید می شوند.

روز قیامت، روز حکومت و فرمانروایی توست.

ص: ۷۲

شفاعت پیامبران و امامان و گروهی از مؤمنان، جلوه ای از فرمانروایی توست. در آن روز، بندگان خوب تو دست به دعا برمی دارند و از تو می خواهند به آنان اجازه بدهی تا از مؤمنان گناهکار، شفاعت کنند. تو به آنان چنین اجازه ای را می دهی.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می ریزند تا رشد کند، اما درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به زیر آن بریزند، فایده ای ندارد!

شفاعت کنندگان فقط می توانند کسی را شفاعت کنند که در راه راست باشد و قسمتی از راه را آمده باشد ولی در فراز و نشیب های راه، وامانده باشد، شفاعت کننده به او یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بپیماید، اما کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

ص: ۷۳

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۳ قرآن می باشد.

«مُطَفِّين» به معنای «کم فروشان» می باشد، در آیه اول این سوره چنین می خوانیم: «وای بر کم فروشان!»، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

مُطَفِّين: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَيَلِّ لِلْمُطَفِّیْنَ (۱) الَّذِیْنَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزُّوهُمْ یُخْسِرُونَ (۳) أَلَا یَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لَیَوْمٍ عَظِیْمٍ (۵)

آیا دین داری فقط در نماز خواندن و روزه گرفتن است؟ آیا همین که تو را عبادت کنم و کار خیر انجام دهم و به نیازمندان کمک کنم، کافی است؟

هرگز.

دین داری واقعی در این است که من باانصاف باشم. اکنون بر سرم فریاد می زنی: «وای بر کم فروشان! همان کسانی که وقتی چیزی را خریداری می کنند، آن را با دقت وزن می کنند و به طور کامل دریافت می کنند، اما وقتی

چیزی را می فروشند از حقّ مردم (در وزن و پیمانۀ)، کم می گذارند، مگر آنان به قیامت باور ندارند؟ مگر نمی دانند که در روزی بس بزرگ، زنده خواهند شد».

تو عذاب سختی را برای کم فروشان آماده کرده ای، کم فروشی فقط برای خرید و فروش نیست.

وای بر کم فروشان!

استادی که خوب درس نمی دهد و در حقّ شاگردانش کوتاهی می کند، کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی شود و دلسوزی لازم را برای کارش ندارد و... هر کس در کار و وظیفه ای که بر عهده دارد، کوتاهی کند، وای بر او! آتش در انتظار اوست.

* * *

چرا مردم شهر مدین به عذاب گرفتار شدند؟ گناه آنان چه بود؟

قرآن در سوره «شعرا» سرگذشت آنان را بیان می کند: مردمی بُت پرست که در منطقه حسّاس تجاری زندگی می کردند، شهر آنان بر سر راه کاروان ها قرار داشت.

کاروان ها در وسط راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز کم فروشی می کردند.

خدا پیامبری به نام شعیب (علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستاد، شعیب (علیه السلام) به آنان گفت: «حقّ پیمانۀ را کامل ادا کنید. با کم فروشی به خریداران ضرر نزنید. با ترازوی دقیق، اجناس را وزن کنید و کم فروشی نکنید، در زمین فساد نکنید، از خدایی که شما و گذشتگان را آفریده است، بترسید».

ولی آنان به سخنان شعیب (علیه السلام) اعتنا نکردند و سرانجام عذابی هولناک آنان را

ص: ۷۵

فرا گرفت، صاعقه ای سهمگین از راه رسید و زلزله ای روی داد و همه آنان نابود شدند. (۲۶)

* * *

وای بر کم فروشان!

آتش جهنم در انتظار آنان است. آنان فکر نکنند که کسی از کار آنان باخبر نمی شود، تو از همه چیز باخبری! کار آنان را می بینی و روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی!

کم فروشان تصوّر نکنند که با نماز و روزه و کار خیر می توانند این عذاب را از خود دور کنند، کم فروشی ظلم به مردم است، حق الناس است، باید همه کسانی که در حق آنان ظلم کرده اند را راضی کنند.

استادی که سر کلاس، حق شاگردان را ضایع کرد، باید همه شاگردانش را پیدا کند و از آنان حلالیت بطلبد، کارمندی که مردم را بدون دلیل معطل می کند، باید تک تک آنان را پیدا کند و از آنان حلالیت بطلبد.

* * *

وقتی این سخن را خواندم فهمیدم چرا کم فروشان در زندگی خیر و برکت نمی بینند! شاید ثروت زیادی جمع کنند، اما این ثروت برای آنان خیر و برکت ندارد، آنان آسایش ندارند، پول دارند اما آرامش ندارند، تو آنان را نفرین کرده ای: «وای بر کم فروشان!». چگونه می شود تو کسی را نفرین کنی و او روی خوشی ببیند!

* * *

مُطَفِّينَ: آیه ۹ - ۶

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ

ص: ۷۶

كِتَابُ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينِ (۷) وَمَا أُذْرَاكَ مَا سَجِينُ (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹)

روز قیامت روز سختی برای کافران و کم فروشان است، در آن روز، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می ایستند.

کافران تصوّر می کنند که قیامتی در کار نیست و می گویند: وقتی ما مُردیم دیگر زنده نمی شویم و با خاک یکسان می شویم و هیچ حساب و کتابی در کار نیست!

هرگز چنین نیست، قیامت حقّ است و حساب و کتابی در کار است و اعمال بدکاران در کتابی نوشته می شود که نام آن کتاب «سَجِين» است. کسی چه می داند آن کتاب چیست؟

کتابی که اعمال همه گناهکاران در آن ثبت شده است.

* * *

خدا برای انسان، دو فرشته قرار داده است. آن دو همه رفتارها و کردارهای او را می نویسند. این پرونده اعمال هر شخص است که در روز قیامت به او خواهند داد.

مردم در روز قیامت دو دسته می شوند: خوبان و بدکاران. (فعلاً در اینجا از پرونده بدکاران سخن به میان می آید، در آیه ۱۸ این سوره از پرونده خوبان سخن گفته می شود).

فرشتگان پرونده هر کدام از بدکاران را به دست چپ آنان می دهند و آنان را به سوی جهنّم می برند، اما غیر از این پرونده ای که در دست آنان است، یک پرونده کلّی وجود دارد که اعمال بدکاران در آن نوشته شده است.

ص: ۷۷

این کتابی است که نام همه بدکاران و گزارش اعمال آنان در آن ثبت است، نام این کتاب «سَجِّين» است و در جهنم قرار دارد.

پس کافران دو پرونده اعمال دارند:

اول: پرونده شخصی که به دست چپ آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «سَجِّين» است و در جهنم قرار دارد.

قرآن می خواهد به کافران بفهماند که همه کردار آنان، ثبت می شود و هیچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال آنان با دقت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

* * *

مُطَفِّين: آیه ۱۷ - ۱۰

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

وقتی قیامت برپا شود، کسانی که در دنیا حق را تکذیب کردند و قیامت را انکار کردند، از رحمت تو دور خواهند بود و به لعنت تو گرفتار خواهند شد.

فقط کسانی قیامت را دروغ می شمارند، ستمکار و گناهکارند و وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، می گویند: «این سخنان، افسانه های گذشتگان است».

هرگز چنین نیست، قرآن افسانه نیست، حقیقتی آشکار است، کسانی که

قرآن را افسانه می‌پندارند، قلبشان سخت تیره شده است زیرا گناهان زیادی انجام داده‌اند، آنان در روز قیامت از رحمت تو محروم خواهند بود، تو در این دنیا به آنان فرصت دادی و راه حق را به آنان نشان دادی، شاید توبه کنند، اما آنان سرکشی کردند و در روز قیامت، آنان را از رحمت خویش بی‌نصیب می‌کنی و فرمان می‌دهی تا فرشتگان آنان را به جهنم ببرند.

فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می‌بندند و آنان را به سوی جهنم می‌کشانند، وقتی آنان آتش جهنم را می‌بینند، وحشت می‌کنند، فرشتگان به آنان می‌گویند: «این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید».

* * *

مُطَفِّينَ: آیه ۲۱-۱۸

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْاِبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ (۱۸) وَمَا اَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّوْنَ (۱۹) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱)

در اینجا می‌خواهی از پرونده اعمال خوبان و نیکوکاران سخن بگویی:

کافران فکر می‌کنند که حساب و کتابی در کار نیست و همه چیز بعد از مرگ، تمام می‌شود، اما هرگز چنین نیست، قیامت حق است و حساب و کتابی در کار است و اعمال خوبان در کتابی نوشته می‌شود که نام آن کتاب «علیین» است. چه کسی می‌داند آن کتاب چیست؟

کتابی که اعمال همه خوبان در آن ثبت شده است و فرشتگانی که به درگاه تو نزدیک هستند و نزد تو مقام دارند، بر آن کتاب، گواهی می‌دهند.

* * *

خدا برای انسان، دو فرشته قرار داده است و رفتار و کردار او را می‌نویسند. در روز قیامت پرونده خوبان به دست راست آنان داده می‌شود و آنان به سوی

ص: ۷۹

بهشت می روند.

غیر از این پرونده ای که در دست خوبان است، یک پرونده کلی وجود دارد که اعمال خوبان در آن نوشته شده است.

این کتابی است که نام همه مؤمنان و گزارش اعمال آنان در آن ثبت شده است، نام این کتاب «علیین» است و در بهشت قرار دارد.

پس خوبان دو پرونده اعمال دارند:

اول: پرونده شخصی که به دست راست آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «علیین» است و در بهشت قرار دارد.

قرآن می خواهد به همه بفهماند که اگر کسی کار خوبی انجام دهد، پاداش آن را می بیند و هیچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال خوب مؤمنان با دقت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

* * *

مُطَفِّين: آیه ۲۸ - ۲۲

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

سرگذشت نیکوکاران چه خواهد بود؟

آنان در بهشت غرق نعمت های آن خواهند بود و بر تخت ها تکیه می زنند و به زیبایی های بهشت می نگرند، هر کس به آنان نگاه کند، آثار شادکامی و خوشحالی را در چهره هاشان می یابد، خدمت گزاران بهشتی برای آنان

ص: ۸۰

جام های نوشیدنی پاک می آورند، شرابی طهور! شرابی که مانند شراب معمولی نیست، نه عقل را از بین می برد و نه مستی می آورد، شرابی که بی نهایت صاف است. (۲۷)

بعد از آن که آنان از شراب می نوشند، دهانشان بوی مُشک می دهد و خوشبو می شود. (۲۸)

مؤمنان در بهشت، بهترین زندگی را دارند و شایسته است که همه برای رسیدن به این نعمت های بهشتی با رغبت تمام بکوشند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آن نوشیدنی پاک، آمیخته با «تسنیم» است.

«تسنیم» چیست؟

چشمه ای است که در بالاترین جایگاه بهشت قرار دارد و مقربان از آن می نوشند.

* * *

ص: ۸۱

از این سخن معلوم می شود که چشمه «تسنیم» بهترین نوشیدنی بهشت است و مقربان به آن چشمه دسترسی دارند، آن چشمه در بالا-ترین جایگاه بهشت می باشد. مؤمنان دیگر که مقام پایین تری دارند، مقدار کمتری از «تسنیم» بهره می برند. به آن مؤمنان یک نوشیدنی پاک داده می شود که با «تسنیم» آمیخته شده است.

آری، مؤمنان آن قدر مقامشان بالا نیست که از «تسنیم خالص» بنوشند، آنان شراب پاکی می نوشند که درصدهای آن، تسنیم است.

فقط کسانی که مقربان درگاه خدا هستند از «تسنیم خالص» می نوشند.

مُطَفِّين: آیه ۳۶ - ۲۹

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمِمَّا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

محمد(صلی الله علیه وآله) مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی به او ایمان آوردند و اولین گروه مؤمنان شکل گرفت.

این مؤمنان سختی های زیادی را تحمل کردند، کافرانی که غرق گناه بودند به آنان می خندیدند. هنگامی که کافران از کنار مؤمنان عبور می کردند با چشم و ابرو به مؤمنان اشاره می کردند و آنان را مسخره می کردند.

کافران پیروان محمد(صلی الله علیه وآله) را به هم نشان می دادند و می گفتند: «این بی سر و پاها که در فقر و بیچارگی اند، خیال می کنند بعد از مرگ زنده می شوند و به بهشت می روند».

کافران بعد از مسخره کردن مؤمنان، نزد اهل و خویشان خود می رفتند و از این رفتار زشت خویش، احساس خوشحالی می کردند.

وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان کنار کعبه به نماز می ایستادند، کافران چنین می گفتند: «اینان گمراه شده اند و از دین پدران خویش دست کشیده اند».

به راستی چرا کافران چنین سخن می گفتند؟ مگر آنان چه کاره بودند؟ مگر اختیار مؤمنان در دست کافران بود؟ به چه حقی بر مؤمنان خرده می گرفتند؟ برای چه در کار اهل ایمان، دخالت می کردند؟

آری، کافران روز قیامت را دروغ می پنداشتند و به مؤمنان می خندیدند، وقتی روز قیامت فرا رسد، تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی. تو پرده میان بهشت و جهنم را برمی داری، مؤمنان به جهنم نگاه می کنند و کافران را می بینند. آن وقت نوبت آنان است که بر کافران بخندند.

مؤمنان با دوستان خود می نشینند و زیر سایه درختان، کنار نه‌های آب روان، بر تخت‌ها تکیه می زنند و به جهنم نگاه می کنند تا ببینند آیا کافران به نتیجه اعمال زشت خود رسیده اند؟

زمانی که مؤمنان در دنیا بودند، در قرآن خوانده بودند که تو کافران را در جهنم به سختی عذاب خواهی کرد، آنان به جهنم نگاه می کنند و آن عذاب‌ها را می بینند، مؤمنان می بینند که تو به وعده‌ات وفا کردی و دشمنان آنان را به عذابی دردناک گرفتار نموده‌ای.

آری، مؤمنان به جهنم نگاه می کنند و می بینند که غل و زنجیری بر گردن کافران است که زیر چانه آنان آمده است چنان که سرهای آنان بالا مانده است و هیچ کجا را دیگر نمی توانند ببینند. ناله کافران بلند است، تشنگی بیداد می کند، فرشتگان، کافران را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای داده اند و شراره‌های آتش و مس گداخته بر سر کافران می ریزند. (۲۹)

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۴ قرآن می باشد.

«انشاق» به معنای «شکافته شدن» می باشد، در آیه اول این سوره از شکافته شدن آسمان در آستانه روز قیامت سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

انشاق: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)
وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)

بار دیگر از قیامت سخن می گویی و انسان را به یاد آن روز می اندازی، وقتی که تو بخواهی قیامت را برپا کنی، آسمان شکافته می شود. به راستی آیا آسمان می تواند از فرمان تو سرپیچی کند؟

هرگز. آسمان تسلیم فرمان توست و سزاوار است که چنین باشد.

در هنگام برپایی قیامت، زمین صاف و گسترده می شود، کوه ها نابود شده اند و دیگر در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی آید، در آن روز، همه مردگان

سر از خاک برمی دارند، زمین آنچه از مردگان درون خود دارد، بیرون می افکند، زمین تسلیم فرمان تو می گردد و شایسته است که چنین باشد. آن روز، قبرها تهی می گردد و همه انسان ها زنده می گردند.

انشاق: آیه ۶

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶)

در اینجا می خواهی از واقعیت بزرگی سخن بگویی، تو با انسان چنین سخن می گویی: «ای انسان! تو تا لحظه مرگ در تلاش و سختی و رنج هستی و سرانجام مرگ سراغ تو می آید. تو در روز قیامت زنده می شوی و پاداش و کیفر می بینی».

به این سخن تو فکر می کنم و از خود می پرسم: آیا دنیا محلّ آسایش و راحتی است؟

خیر.

زندگی این دنیا با سختی هایی همراه است، لحظه ای که انسان از مادر متولد می شود، گریه می کند و وحشت او را فرا می گیرد، گرسنگی، تشنگی، سرما و گرما او را آزار می دهد، بیماری ها در کمین اوست.

وقتی او بزرگ شد، انواع فشارهای جسمی و روانی به او می رسد، او باید برای کسبِ روزی، زحمت بکشد و کار کند. زندگی انسان با سختی همراه است.

آیا این رنج ها پایانی دارد؟

در هر سنّ و سالی، مشکل برای او پیش می آید، حرص، طمع و حسد، روح

ص: ۸۵

او را آزار می دهد، انسان هر چقدر مال دنیا جمع کند، باز هم سیر نمی شود، باز به دنبال ثروت بیشتر می رود، این دنیا هرگز انسان را سیر نمی کند.

این قانون دنیاست، هر کس هر چقدر ثروت دارد، دوبرابر آن، حرص دارد، کسی یک سگه طلا دارد، به دو سگه حرص دارد، کسی که هزار سگه دارد، به دو هزار سگه حرص دارد، هر کس ثروتش بیشتر، حرص او هم بیشتر و آسایش او هم کمتر!

فرقی نمی کند کافر و مؤمن با این رنج ها روبرو هستند، این رنج ها تا لحظه مرگ ادامه دارد، پس خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد.

تو انسان را برای آخرت آفریدی و آسایش او را در آن جهان قرار دادی، افسوس که انسان ها در این دنیا به دنبال آسایش هستند!

اکنون که زندگی زنجیره ای از رنج و خستگی است، پس چرا عده ای به خاطر دنیا، آخرت را می فروشند؟ چرا راه کفر را برمی گزینند؟

انشقاق: آیه ۹-۷

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)

تو همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی. فرشتگان، پرونده اعمال مؤمنان را به دست راستشان می دهند.

رسیدگی به حساب مؤمن با سرعت و به آسانی انجام می گیرد و او با شادی و خوشحالی به سوی بهشت می رود تا در کنار دیگر مؤمنان جای بگیرد، مؤمنان همه با هم برادر هستند و به یکدیگر محبت دارند و در بهشت زیر

ص: ۸۶

درختان بر تخت ها تکیه می زنند و با یکدیگر سخن می گویند.

انشاق: آیه ۱۵ - ۱۰

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)

در آن روز حال کافر چگونه خواهد بود؟ فرشتگان دو دست او را از پشت سر می بندند و سپس پرونده اعمالش را به دست چپش می دهند، دست چپ او پشت سرش قرار دارد. (۳۰)

در آن هنگام است که او فریاد برمی آورد: «وای بر من که هلاک شدم».

سپس فرشتگان او را به جهنم می برند و کافر در آتش می سوزد. این آتش سوزان، فقط نتیجه کفر و گناهان اوست، او در دنیا در میان خویشان و دوستان خود، خوش و خرم بود و به کفر و گناه خود افتخار می کرد، او خیال می کرد که هرگز پس از مرگ زنده نخواهد شد و حساب و کتابی در کار نخواهد بود، اما تو به اعمال و رفتار او آگاهی داشتی و همه اعمال او را ثبت کردی.

انشاق: آیه ۱۹ - ۱۶

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

سخن تو نیز جز حق و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، اما می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی:

ص: ۸۷

به سرخی آسمان در هنگام غروب خورشید سوگند یاد می کنی؛

به شب و هر آنچه که در تاریکی شب فرو می رود، سوگند یاد می کنی؛

به ماه آن وقت که کامل می شود و در آسمان به طور کامل دیده می شود، سوگند یاد می کنی که انسان از مرحله ای به مرحله دیگر می رود، مرگ سراغ او می آید و انسان به برزخ می رود و روح او در آنجا زنده است، سپس صور اول اسرافیل دمیده می شود و همه نابود می شوند، هیچ موجود زنده ای در جهان باقی نمی ماند، همه ارواحی که در برزخ هستند نابود می شوند. مدتی می گذرد، تو اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم در صور خود می دمَد، آن وقت است که همه زنده می شوند و قیامت برپا می شود، پنجاه هزار سال، قیامت طول می کشد، پس از آن، مرحله بهشت و جهنم است، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به جهنم.

مرگ، برزخ، قیامت، بهشت و جهنم.

این ها، مرحله هایی است که در انتظار انسان است و همه این مراحل، حق است.

انشاق: آیه ۲۵ - ۲۰

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَمَا يَسْتَجِدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳)
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

تو این قرآن را فرستادی و در آن از روز قیامت سخن گفتی و از محمد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا قرآن را برای مردم مکه بخواند، اما گروه زیادی از آنان قرآن را

تکذیب کردند و دین حق را انکار کردند.

به راستی چرا آنان به قیامت ایمان نمی آورند؟ چرا خود را از سعادت محروم می کنند؟

چرا وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، در برابر عظمت تو، سجده نمی کنند؟

آنان حق را شناخته اند و اسیر لجاجت خویش شده اند و قرآن را انکار می کنند، تو بر آنچه در دل های خود پنهان می کنند، دانا هستی، اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا آنان را به عذابی دردناک، مژده دهد.

کدام عذاب!

عذاب روز قیامت!

و چه کسی می داند که عذاب آن روز چقدر دردناک است!

کافران در آن روز، برای همیشه در آتش خواهند سوخت، البتّه تو به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداشی تمام نشدنی عطا خواهی کرد، پاداش آنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نه‌های آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است. (۳۱)

ص: ۸۹

این سوره «مکی» است و سوره شماره ۸۵ قرآن می باشد.

در زبان عربی به ستارگان آسمان، «بروج» می گویند، در آیه اول این سوره از ستارگان آسمان، سخن گفته شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

بُروج: آیه ۹-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)

محمد(صلی الله علیه و آله) در شهر مکه بود، گروهی به او ایمان آورده بودند، بُت پرستان روز به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیادتیر کردند و آنان را زیر شکنجه های طاقت فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می خواستند تا از

یکتاپرستی دست بردارند و بُت پرست شوند.

اکنون برای تقویت روحیه مسلمانان ماجرای «اصحاب اُخدود» را ذکر می‌کنی، این درسی برای همه مسلمانان در طول تاریخ است تا همواره در برابر مشکلات و سختی‌ها تحمّل کنند و بر دین خود، استقامت ورزند.

اما ماجرای «اصحاب اُخدود» چیست؟

صاحبانِ خندق‌های پر از آتش!

سال‌ها قبل از ظهور اسلام، پادشاهی به نام «ذونُواس» در کشور یمن حکومت می‌کرد، او به دین یهود گروید و از همه خواست تا یهودی شوند.

به او خبر رسید که گروهی از مردم «نجران» که در شمال یمن بودند، به عیسی (علیه السلام) ایمان آورده‌اند، در آن زمان، دین حق، دین عیسی (علیه السلام) بود و برای همین مردم یمن مسیحی شده بودند.

او با لشکری به سوی نجران حرکت کرد و از مردم آنجا خواست تا یهودی شوند، آنان سخن او را نپذیرفتند.

اینجا بود که ذونُواس به سربازان خود فرمان داد تا آنان را اسیر کنند، سپس دستور داد تا گودال‌هایی را آماده کنند و داخل آن هیزم بریزند و آن را آتش بزنند، وقتی آتش از آن گودال‌ها، شعله کشید، فرمان داد تا اسیران را کنار گودال‌های آتش بیاورند.

ذونُواس و بزرگان سپاه او کنار گودال‌ها نشستند، سربازان او، اسیران را یکی یکی می‌آوردند و از آنان می‌خواستند تا یهودی شوند، اگر آنان قبول نمی‌کردند، آنان را زنده زنده در گودال‌های پر از آتش می‌انداختند. در آن روز، نزدیک به بیست هزار نفر از آن مردمان باایمان مظلومانه شهید شدند و در آتش سوختند، آنان حاضر نشدند دست از دین و آیین خود بردارند.

ص: ۹۱

ذوئواس خوشحال بود که یمن را به طور کامل تصرف کرده است، او به حکومت خود می نازید، مدتی گذشت، دست انتقام تو آشکار شد، مردم حبشه مسیحی بودند، وقتی این ماجرا را شنیدند با لشکر بزرگی از حبشه به یمن آمدند و با ذوئواس و سپاهیان جنگیدند و آن ها را شکست دادند و گروه زیادی از آنان را کشتند. (۳۲)

اکنون که این ماجرا را دانستم، آیات این سوره را ذکر می کنم:

سوگند به آسمانی که ستارگان درخشان دارد، سوگند به روز قیامت که روز موعود است، سوگند به شاهد و به مشهود که من از ستمکاران انتقام می گیرم.

اصحاب اُخدود همه نابود شدند، اصحاب گوال های آتش، هلاک شدند، همان کسانی که آتش برافروختند و کنار گودال های آتش، نشستند و سوختن مؤمنان را تماشا کردند.

چرا آن مؤمنان را در آتش سوزاندند؟ مگر گناه آنان چه بود؟

آن مؤمنان هیچ گناهی نداشتند، فقط به تو که خدای توانا و ستوده می باشی، ایمان آورده بودند، تو آن خدایی هستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن توست و بر همه کارهای بندگان خود، گواه هستی.

ذوئواس شیفته قدرت و حکومت خود شد، او گودال های آتش را برافروخت و مؤمنان را در آتش سوزاند، نمی دانست که به زودی تو انتقام مؤمنان را از او می گیری!

این کار تو بود که لشکری از حبشه آمد و ذوئواس در جنگ شکست خورد.

تو در این دنیا، او و پیروانش را نابود کردی و حکومت او را سرنگون

نمودی و در روز قیامت هم او و پیروانش را به عذاب جهنم گرفتار خواهی کرد، آنان در آتشی گرفتار خواهند شد که پایانی ندارد، برای همیشه در آن آتش خواهند سوخت و مرگی هم برای آنان نخواهد بود.

در آیه ۳ چنین می خوانم: «سوگند به شاهد و مشهود». دوست دارم بدانم منظور از این سخن چیست؟

حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانم که آن حضرت در تفسیر این آیه چنین می فرماید: «شاهد، روز جمعه است و مشهود روز عرفه است».

روز جمعه، روز باعظمتی است و خداوند رحمت خود را بر بندگانش نازل می کند. روز عرفه، روز دهم ماه ذی الحجه که حاجیان به صحرای عرفات می روند. روز عرفه هم روز مهربانی خداوند است و خدا گروه زیادی از بندگانش را از عذاب رهایی می بخشد. (۳۳)

با توجه به سخن امام صادق (علیه السلام) در این سوره به ستارگان، روز قیامت، روز جمعه و روز عرفه سوگند یاد شده است.

بُروج: آیه ۱۱ - ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

کافران مکه مسلمانان را شکنجه می دادند و پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) را گمراه می خواندند و به آنان می گفتند: «چرا به محمد ایمان آورده اید؟».

ص: ۹۳

کافرانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند و از این کار خود توبه نکردند، کیفر سختی خواهند دید و عذاب سوزان جهنم در انتظار آنان است. (۳۴)

تو در روز قیامت به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش بزرگی می دهی و آنان را در بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، جای می دهی و این سعادت بس بزرگ است.

* * *

سخن از شکنجه مسلمانان به میان آمد، مناسب می بینم در اینجا از یاسر و همسرش (سمیه) یاد کنم: بُت پرستان مکه به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمد شده اند». آفتاب سوزان مکه می تابید، یاسر و سمیه را در آفتاب خواباندند و سنگ ها را بر روی سینه آن ها قرار دادند. لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود و هیچ کس به آن ها آب نمی داد. ابوجهل فریاد می زد:

___ بگویند که به بُت ها ایمان دارید.

___ لا إله إلا الله.

___ مگر با شما نیستیم؟ دست از عقیده خود بردارید!

___ لا إله إلا الله.

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیه نشانه گرفت. خون فواره زد، این خونِ اولین شهید زنِ اسلام است که زمین از خونس سرخ شد. بعد از مدتی، یاسر هم به سوی بهشت پر کشید. (۳۵)

* * *

کافرانی که مؤمنان را شکنجه می کردند، دو گروه بودند:

گروه اول: افرادی مثل ابوجهل که تا آخرین لحظه، توبه نکردند و دست آنان به خون افرادی مانند یاسر و سمیه آغشته شده بود، آنان به عذاب جهنم گرفتار می شوند.

گروه دوم: افرادی که فریب بزرگان مکه را خورده بودند و در جهالت بودند، البته قلب آنان آن قدر سیاه نبود که خون مسلمانی را بر زمین بریزند، آنان فقط به شکنجه دادن اکتفا کرده بودند و بعضی از مسلمانان را در آفتاب گرم مکه بر روی سنگ های داغ خوابانده بودند و به آنان تازیانه زده بودند. بعد از مدتی نور ایمان به قلب آنان تابید و ایمان واقعی آوردند و از گناه خود توبه کردند، خدا گناه آنان را بخشید.

بُروج: آیه ۲۲ - ۱۲

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفْوَورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ خَبْرٌ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ (۱۸) بَيْلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَيْلٌ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

کافران مکه می دانستند که قرآن، حق است و معجزه محمد (صلی الله علیه وآله) است، اما آنان تصمیم گرفته بودند دست از بت پرستی بردارند، آنان به مردم می گفتند: «محمد دروغ می گوید، قرآن سخن خدا نیست، بلکه سخن شیطان است، این شیطان است که نزد محمد می آید و این سخنان را برای او می خواند». آنان با این سخنان، مردم را از حق و حقیقت دور می کردند، آنان باید بدانند که کیفر

تو، بسیار سخت است و تو آنان را به سختی عذاب خواهی کرد.

به راستی چرا آنان حاضر نیستند تو را پرستند؟

تو آن خدایی هستی که به انسان هستی می بخشی و پس از مرگ او را در قیامت زنده می کنی.

تو بسیار بخشنده و مهربان هستی. تو صاحب عرش بزرگ می باشی! هر کاری را که اراده کنی با قدرت انجام می دهی. تو به کافران مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، اما این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو لشکریان زیادی را نابود کردی، آیا کسی داستان آن ها را می داند؟ تو لشکریان فرعون و قوم ثمود را هلاک کردی و آنان در اوج قدرت بودند امّا تو به راحتی آنان را از بین بردی. تو به آنان مهلت دادی، شاید توبه کنند و سعادتمند گردند، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، همه را هلاک کردی.

تو به کافران مگه مهلت می دهی، امّا آنان قرآن را دروغ می شمارند، تو از هر طرف بر آنان، سلطه داری، آنان هرگز نمی توانند از حکومت تو فرار کنند، هر کجا که بروند، تو بر آنان آگاهی و قدرت داری.

کافران، قرآن را جادو می دانند و می گویند که شیطان آن را برای محمد (صلی الله علیه و آله) می خواند، امّا هرگز چنین نیست، این قرآن، کتاب آسمانی با عظمتی است که تو آن را برای هدایت بشر نازل کرده ای، قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد و هرگز شیطان را راهی به آن نیست.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۱۵ از «عرش» نام برده شده است، منظور از «عرش» در اینجا

ص: ۹۶

* نکته دوم

بُت پرستان می گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی کردند؟ شیطان مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خواند، چگونه ممکن است قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند. بزرگان مکه چرا قدری فکر نمی کنند: آیا قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته سوم

در آیه ۲۳ چنین می خوانیم: «قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد». منظور از «لوح محفوظ» همان علم غیب خداست که هیچ کس از آن خبر ندارد. قرآن در علم خدا، محفوظ بود، هیچ کس از آن خبر نداشت، خدا قرآن را به جبرئیل آموخت و او را مأمور کرد تا آن را بر قلب محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کند.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۶ قرآن می باشد.

در زبان عربی به ستاره ای که شب در آسمان ظاهر می شود، «طارق» می گویند، در آیه اوّل این سوره به آن ستاره سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

طارق: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

انسان ها تصوّر می کنند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او را زنده می کنی.

تو نیاز به سوگند نداری، اما برای بیداری انسان ها از خواب غفلت به آسمان و ستاره ای که شب می آید، سوگند یاد می کنی، کسی چه می داند آن ستاره ای که شب می آید، چیست؟ ستاره ای درخشان که تاریکی ها را می شکافد. (۳۶)

تو به آسمان و آن ستاره سوگند یاد می کنی که برای هر انسانی، فرشتگانی قرار داده ای که اعمال او را حفظ کرده و ثبت می کنند، آری، انسان به حال خود رها نشده است، همه چیز در این جهان، حساب و کتاب دارد، تو انسان را بار دیگر زنده می کنی و او نتیجه اعمال خود را در روز قیامت می بیند.

* * *

در اینجا از ستاره ای سخن گفته شده است که تاریکی شب را می شکافد و درخشان است. وقتی در شب به آسمان نگاه می کنم، با چشم عادی می توانم تقریباً پنج هزار ستاره ببینم، اگر درخشان ترین این ستاره ها را بشناسم، می توانم به تفسیر این آیه پی ببرم.

به راستی کدام ستاره از همه درخشان تر است؟

ستاره ای است که در طرف جنوب آسمان واقع است و به آن «شعرا یمانی» می گویند.

اکنون چند ویژگی این ستاره را بیان می کنم:

۱ - این ستاره به نام «پادشاه ستارگان» معروف است و درخشندگی زیادی دارد.

۲ - حرارت درون این ستاره به ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد می رسد، یعنی حرارت آن دو هزار برابر حرارت درون خورشید است.

۳ - حجم این ستاره، بیست برابر خورشید است، یعنی می توان ۲۶ میلیون کره زمین را در آن جای داد!

۴ - این ستاره ۱۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، نوری که من امشب از این ستاره در آسمان می بینم، ده سال قبل از آن جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است.

ص: ۹۹

۵ - درخشندگی این ستاره ۲۵ برابر خورشید است، اما چون فاصله آن از زمین دور است به این صورت به نظر می آید.

این ستاره، نمونه ای از قدرت خدا می باشد، هر کس که اهل فکر و اندیشه باشد با فکر کردن به آن، می تواند درس خداشناسی فرا گیرد. (۳۷)

طارق: آیه ۸ - ۵

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸)

محمد (صلی الله علیه و آله) برای بُت پرستان مکه از قیامت و زنده شدن انسان ها سخن می گفت، آنان به سخن او می خندیدند و می گفتند: «ای محمد! چرا دروغ می گویی؟ چگونه ممکن است وقتی مُردیم و تبدیل به مِشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده شویم؟ چنین چیزی ممکن نیست!».

چرا آنان چنین سخنی گفتند؟ آنان به قدرت تو شک داشتند، قدرت تو را نشناخته بودند.

کافی بود آنان به گذشته خود فکر می کردند، به راستی آنان از چه آفریده شده اند؟

از نطفه ای جهنده که از پدر خارج می شود و در رحم مادر ریخته می شود. نطفه ای که از بین استخوان های کمر و دنده های پدر خارج می شود.

در نطفه پدر، بین دو تا پانصد میلیون اسپرم وجود دارد، یکی از این اسپرم ها خود را به تخمک مادر می رساند و با آن ترکیب می شود و رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر می شود و سلول های بدن ساخته می شود.

ص: ۱۰۰

اصل همه سلول ها از یک سلول است، اما گروهی از سلول ها قلب را تشکیل می دهند، گروهی دیگر ریه را می سازند، گروهی استخوان ها را می سازند.

تو که چنین قدرتی داری، می توانی بار دیگر او را از خاک بیافرینی و او را زنده کنی! مگر چه تفاوتی بین خاک و آن نطفه ناچیز است!

در آیه ۷ چنین آمده است: «انسان از نطفه ای خلق شده است که از بین استخوان های کمر و دنده های پدر خارج می شود». عدّه ای گفته اند: «قرآن بر خلاف علم سخن گفته است، زیرا نطفه مرد از استخوان کمر و دنده ها خارج نمی شود»، در جواب آنان باید چنین بگوییم: «قرآن در آیه ۷ با زبان کنایه سخن گفته است، کسی که با زبان عربی آشناست، معنای این کنایه را می فهمد. اگر من بخواهم این جمله را به زبان فارسی بیان کنم، چنین می گویم: نطفه از میان مرد خارج می شود. در واقع قرآن در اینجا عَقَّتْ کلام را مراعات کرده است و با زبان کنایه سخن گفته است. (۳۸)

طارق: آیه ۱۰ - ۹

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰)

روز قیامت چه روزی است؟ روزی که اسرار همگان آشکار می شود و همه نتیجه کارهای خود را می بینند، خوبان به پاداش می رسند و کافران به کیفر.

کسانی که راه کفر را رفته اند، در آن روز هیچ یار و یآوری نخواهند داشت و تو امیدشان را ناامید می کنی و هیچ کس به فریاد آنان نمی رسد.

امروز کافران به بُت های خود دل بسته اند و از آن بُت ها امید شفاعت دارند و

ص: ۱۰۱

تصوّر می کنند که بُت ها آنان را در سختی ها یاری می کنند، اما در روز قیامت، بُت ها هیچ کاره اند، بُت ها در این دنیا هم قطعه ای سنگ یا چوب، بیشتر نیستند، در آن روز، همه حقیقت را می فهمند و از نجات خود ناامید می شوند.

در آن روز، بندگان خوب تو، دست به دعا برمی دارند و از تو می خواهند به آنان اجازه دهی تا از مؤمنان گناهکار، شفاعت کنند، تو به آنان چنین اجازه ای را می دهی.

طارق: آیه ۱۴ - ۱۱

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی اما بزرگان مکه با او دشمنی نمودند، زیرا آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود.

آنان محمد (صلی الله علیه و آله) را بسیار اذیت و آزار کردند، به او سنگ پرتاب کردند، خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند و به مردم گفتند: «محمد دیوانه است، سخنش گمراه کننده است، از او پیروی نکنید».

اکنون به آسمان و زمین سوگند یاد می کنی، آسمانی که از آن باران فراوان می بارد و زمینی که گیاهان از دل آن سبز می شوند، جوانه می زنند و رشد می کنند، تو به آسمان و زمین سوگند یاد می کنی که این دو به فرمان تو، رزق و روزی انسان ها را فراهم می کنند، باران بر زمین می بارد، گیاهان جوانه می زنند و رشد می کنند و از دل زمین، سبز می شوند.

به آسمان و زمین سوگند که این قرآن، سخن حقّ است، حقّ را از باطل جدا

می کند. این قرآن، سخنی بیهوده نیست، بلکه مایه نجات انسان ها از گمراهی ها می باشد.

قرآن، بزرگ ترین حادثه جهان هستی است، بزرگ ترین خبر این جهان است. افسوس که عده ای از انسان ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند، آنان خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، تو قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان ها قرار دادی، آری، قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، چشمه علم و آگاهی است، هر کس به آن پناه برد، سعادت مند می شود و راه خوشبختی را می یابد.

* * *

از آسمان و باران و زمین و گیاهی که از زمین می روید سخن گفتی، چه رازی در این سخن توست؟

قرآن مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز بیارد، سبب سرسبزی آن می شود و گیاهان زیادی در آن می روید، اما اگر این باران بر زمین سخت و شوره زار بیارد، جز علف هرز در آن نمی روید.

گروهی از مردم که قلب های پاک داشتند، سخن محمد (صلی الله علیه و آله) را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را برگزیدند و رستگار شدند. ولی گروهی که دل های آنان با گناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان محمد (صلی الله علیه و آله) را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی، راه خوب و بد را به همه نشان می دهی، پس از آن دیگر، اختیار با انسان ها می باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می بینم که در هر زمانی، عده ای قرآن را دروغ می شمارند، باید بدانم

ص: ۱۰۳

اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می‌کند و از حق بیزار می‌شود و روز به روز بر نفرتش افزوده می‌شود.

* * *

طارق: آیه ۱۷ - ۱۵

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

اکنون با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! دشمنان تو هر چقدر بتوانند برای نابودی اسلام، نقشه می‌کشند و مکر و حيله به کار می‌برند، من تمام نقشه‌های آنان را نقش بر آب می‌کنم، ای محمد! از تو می‌خواهم به آنان، اندک زمانی مهلت دهی تا زمان کیفرشان فرا رسد».

آری، بزرگان مکه هر روز، نقشه‌ای برای مبارزه با پیامبر داشتند:

گاه او و پیروانش را مسخره می‌کردند، گاه پیروانش را به سختی شکنجه می‌دادند، گاه قرآن را جادو می‌خواندند، گاه محمد (صلی الله علیه و آله) را جادوگر، دیوانه و شاعر می‌خواندند...

این وعده توست که محمد (صلی الله علیه و آله) را یاری می‌کنی و روز به روز بر تعداد پیروان او می‌افزایی. قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود.

این قانون توست: تو در عذاب کافران شتاب نمی‌کنی، تا زمان مشخصی به

آنان فرصت می دهی تا توبه کنند و از کفر و بُت پرستی دست بردارند، وقتی مهلتشان به پایان رسد، عذاب را بر آنان فرو می فرستی.

تو از محمّد(صلی الله علیه و آله) می خواهی مدّتی صبر کند و آنان را به حال خود رها کند و رفتارشان را زیر نظر داشته باشد که سرانجام آنان عذاب تو را به چشم می بینند.

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشمان بُت پرستان برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست.(۳۹)

ص:۱۰۵

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۷ قرآن می باشد.

«أعلی» به معنای «بلندمرتبه» می باشد، در آیه اوّل، قرآن به پیامبر فرمان می دهد: «خدای بلندمرتبه را تسبیح کن» و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

أعلی: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

بُت پرستان سخنان کفرآمیزی می گفتند و به تو نسبت های ناروایی دادند، آنان گرفتار جهل و نادانی شده بودند و می پنداشتند بُت ها، دختران تو هستند و آنان را شریک تو قرار داده بودند و در برابر بُت ها سجده می کردند و آن ها را می پرستیدند.

اکنون از محمّد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا چنین بگوید:

سَبِّحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى!

«پاک و منزّه است خدای بی همتای من!».

* * *

تو خدای یکتایی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی ها و صفات مخلوقات خود را نداری! تو هرگز شریک نداری، فرزند نداری، از همه عیب ها و نقص ها به دور هستی.

وقتی من به تو فکر می کنم، اول باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته ام.

تو خدای یگانه ای، تو زمان و مکان را آفریده ای، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی. همه ویژگی هایی که من در آفریده ها می بینم، برای تو عیب و نقص محسوب می شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی.

تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی.

همه این صفات در «سبحان الله» گنجانده شده است. یک «سبحان الله» می گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این واژه، تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانم. (۴۰)

* * *

أعلى: آیه ۵ - ۲

الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵)

تو همان خدایی هستی که انسان را آفریدی و آفرینش او را به حدّ کمال رساندی و هر آنچه مناسب حال او بود برای او تقدیر کردی و او را به راه راست هدایت نمودی، تو به او نعمت های فراوان دادی، از آسمان باران نازل

ص: ۱۰۷

کردی و چراگاه های فراوان پدیدار ساختی. زمین به قدرت تو، پوشیده از گیاهان شد، وقتی فصل پاییز فرا می رسد، همه گیاهان خشک می شوند و پوسیده و سیاه می شوند.

هر کس به این گیاهان فکر کند، فای دنیا را می فهمد، گیاهان جلوه ای از زندگی دنیا هستند، آیا کسی به آن اندیشه می کند؟ آیا کسی از آن درس می گیرد؟

سبزی گیاهان هر چشمی را جذب خود می کند، اما این سبزی، دوام ندارد، پاییز در کمین است، کسی که خردمند است در سبزی گیاهان، نابودی می بیند، دنیا، هرگز دوام ندارد، زندگی انسان هم چنین است، انسان نباید فریب زیبایی های دنیا را بخورد!

خردمند هرگز شیفته جوانی و قدرت خود نمی گردد، او می داند که در پس این جوانی، روزگار پیری است.

خردمند به زیبایی خود خیره نمی شود، او وقتی در مقابل آینه می ایستد به فکر فرو می رود که دیر یا زود، بدن او در قبر می پوسد و این چهره زیبا به مستی خاک و استخوان تبدیل می گردد.

خوشا به حال کسی که زندگی را این گونه می بیند، او هرگز فریب دنیا را نمی خورد و به زندگی بیوفا دل نمی بندد.

اعلی: آیه ۱۹ - ۶

سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِنَّ نَفْعَ الدُّكْرِى (۹) سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَيَتَجَنَّبَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي

ص: ۱۰۸

يُضَلِّي النَّارَ الْكَبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَمَّا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

تو انسان ها را آفریدی و هر چه آن ها نیاز داشتند به آن ها عطا کردی، تو پیامبران را برای هدایتشان فرستادی تا راه خوب را به آنان نشان دهند. تو آن ها را به حال خود رها نکردی، فرستادن پیامبران، نشانه مهربانی تو بود و می خواستی انسان ها به کمال و سعادت برسند.

تو محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزیدی و جبرئیل را فرستادی تا قرآن را بر قلب محمد(صلی الله علیه و آله) نازل کند، تو از محمد(صلی الله علیه و آله) خواستی تا آیات زیبای قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی رستگاری فرا خواند.

وقتی محمد(صلی الله علیه و آله) اولین آیات قرآن را از جبرئیل شنید به فکر فرو رفت، او نگران بود که مبادا این آیات را فراموش کند، تو از این نگرانی او باخبر بودی، پس با او چنین سخن گفتی:

ای محمد! برای حفظ کردن قرآن، نگران نباش! جبرئیل به فرمان من، آن قدر این قرآن را برایت می خواند که دیگر آن را از یاد نبری! البته تو به اذن من، قرآن را فراموش نمی کنی، من قدرت دارم که هر چه را بخواهم از یاد تو ببرم.

من خدای دانا به آشکار و نهان هستم، می دانم که تو به مشکلات زیادی که در پیش داری، فکر می کنی، اما بدان که من تو را یاری می کنم و این مشکلات

را بر تو آسان می نمایم.

ای محمد! این قرآن، پند و موعظه است، وقتی کسانی را دیدی که پندپذیر می باشند، آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان! کسانی که از عذاب قیامت می ترسند، از قرآن پند و عبرت می گیرند، اما بدبخت ترین افراد از پذیرفتن قرآن، خودداری می کنند و سرانجام آنان به جهنم وارد می شوند.

کدام جهنم؟

همان جهنمی که آتش بزرگ است و هر کس در آنجا گرفتار شود، نه می میرد که خلاص شود و نه حالتی دارد که بتوان آن را زندگی نامید. او برای همیشه میان مرگ و زندگی، دست و پا می زند و یکسره در حال سوختن و جان کندن است!

ای محمد! کسی که از کفر و بُت پرستی پرهیز کرد و با یاد و نام من، نماز خواند، رستگار می شود، در روز قیامت من به او پاداش بزرگی می دهم و او را در بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، جای می دهم!

ای محمد! انسان ها زندگی دنیا را بر آخرت مقدم می دارند، این حقیقت را به انسان ها بگو که آخرت بهتر و پایدارتر است. به انسان ها بگو که این حقیقت در کتاب های آسمانی پیشین نیز آمده است، در کتاب های آسمانی ابراهیم و موسی (علیهم السلام).

آری، آخرت بهتر و پایدارتر است! زندگی حقیقی در آخرت است و انسان ها در این دنیا به دنبال آن هستند.

مناسب است در اینجا سه نکته را بیان کنم:

* نکته اول

ص: ۱۱۰

در آیه ۷ چنین می خوانم: «ای محمد! تو قرآن را فراموش نمی کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

منظور از این سخن چیست؟

آیا محمد(صلی الله علیه و آله) چیزی از آیات قرآن را فراموش کرده است؟

هرگز.

معنای واقعی این جمله این است: خدا چنین اراده کرده است که محمد(صلی الله علیه و آله) قرآن را فراموش نکند، محمد(صلی الله علیه و آله) وظیفه اش را به خوبی انجام می دهد، او علم واقعی به قرآن پیدا می کند و آن را از یاد نمی برد، اما خدا قدرت دارد این علم را از او بگیرد، محمد(صلی الله علیه و آله) در علم به قرآن، نیاز به خدا دارد، محمد(صلی الله علیه و آله) از خود هیچ ندارد.

این درس بزرگی برای من است، من باید بدانم که هیچ قدرتی از خود ندارم، اگر من اکنون این کلمات را می نویسم به قدرت و لطف اوست، اگر خدا بخواهد در یک لحظه می تواند توان مرا بگیرد، هر کس هر چه دارد از خدا دارد، اگر کسی کار خوبی انجام می دهد با توفیق او بوده است، اگر توفیق او نباشد، هیچ کس موفق به انجام کار خوبی نمی شود. این حقیقت است، هر کس به این حقیقت آشنا شد، دچار غرور نمی شود، او شکرگزار نعمت های خدا خواهد بود و موفقیت خود را مدیون لطف او خواهد دانست.

* نکته دوم

در آیه ۱۶ چنین می خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، قدری فکر می کنم، این آیه چه پیام مهمی دارد؟

زندگی ای که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می کنم، چیست؟ آیا این زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از

ص: ۱۱۱

لذت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، حرکتی افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی کردن حرکتی عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها!

خدا انسان را آفرید و در او حس کمال گرایی را قرار داد، خدا می داند که زندگی دنیا، هیچ گاه انسان را سیر نمی کند، اگر کسی همه دنیا را هم داشته باشد، باز هم به دنبال چیزی می گردد، او گم شده اش را می جوید!

گم شده انسان چیست؟

گم شده او زندگی واقعی است، زندگی واقعی هم در آخرت است، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزش دل بستن ندارد.

* نکته سوم

بار دیگر آیه ۱۶ را می خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، وقتی بررسی می کنم می فهمم که این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می شود: یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نزد آن حضرت آمد و از او تفسیر این آیه را پرسید، امام در پاسخ به او فرمود: «منظور از آخرت در این آیه، ولایت علی (علیه السلام) می باشد». (۴۱)

جواب امام صادق (علیه السلام) کوتاه است و پرمعنا. این جواب، بطن این آیه را بازگو می کند، آری، ولایت علی (علیه السلام) به انسان ها زندگی واقعی می بخشد. آری، راه امامت، همان ادامه راه قرآن است، خدا پس از پیامبر، علی (علیه السلام) و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزید و آنان را از گناه و زشتی ها پاک گردانید و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند. امروز راه مهدی (علیه السلام) راهی است که هر کس آن را بپیماید به سعادت و به زندگی حقیقی می رسد.

ص: ۱۱۲

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۸ قرآن می باشد.

در زبان عربی به روزی که ترس و وحشت، همه را فرا می گیرد، «غاشیه» می گویند، در آیه اوّل از قیامت با این عنوان یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

غاشیه: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَلْ اَتَاكَ حَدِیْثُ الْغٰشِیَةِ (۱) وُجُوْهُ یَوْمَئِذٍ خٰشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نٰصِبَةٌ (۳) تَصْلٰی نَارًا حٰمِیَةً (۴) تُشَقِّی مِنْ عَیْنِ آتِیَةِ (۵) لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ (۶) لَا یُسْمِنُوْنَ وَلَا یُغْنٰی مِنْ جُوْعٍ (۷)

آیا انسان آن خبر را شنیده است؟ خبر روزی که حوادث هولناکی روی می دهد و ترس و وحشت کافران را فرا می گیرد.

در آن روز، کافران در ترس و اضطراب خواهند بود، آنان در دنیا تلاش زیادی انجام داده اند، خستگی دنیا از تن آنان بیرون نرفته است، برای به دست آوردن ثروت، زحمت زیادی کشیده اند، اما در آن روز، هیچ توشه ای با خود

ندارند.

همه ثروت های آنان نابود شده است، فرشتگان آنان را به آتشی سوزان وارد می کنند و از آب چشمه های جوشان به آنان می نوشانند.

غذای آنان، چیزی جز گیاه خشک خاردار نیست که نه مواد غذایی دارد و نه انسان با خوردن آن سیر می شود.

کافران در جهنم می سوزند و تشنه و گرسنه هستند، آبی جوشان می نوشند، ولی سیراب نمی شوند، گیاه خشک خاردار می خورند اما سیر نمی شوند، آنان برای همیشه تشنه و گرسنه خواهند بود. این گوشه ای از کیفر آنان است.

غاشیه: آیه ۱۶ - ۸

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسِ عِيْنِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)

در روز قیامت، مؤمنان شاداب هستند و از تلاش های خود خرسند و خوشحالند، تو به تلاش های آنان، پاداش بی اندازه می دهی، جایگاه آنان، بهشت بلندمرتبه است و در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند، در آنجا چشمه ای روان است.

مؤمنان زیر درختان بر روی تخت های زیبا و بلند می نشینند، جام های شراب طهور آنجا نهاده شده است و بالش هایی کنار یکدیگر است و آنان به آن بالش ها تکیه می دهند و فرش های گران بها برای آنان گسترده شده است.

ص: ۱۱۴

غاشیه: آیه ۲۰ - ۱۷

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰)

بزرگان مکه به پرستش بُت ها مشغول بودند و به تجارت می پرداختند، آنان از مکه به شام و یمن می رفتند، در طول سفر، آنان فرصتی برای تفکر و اندیشه داشتند.

در این سفر آنان به چه چیزی می توانستند فکر کنند؟ چه چیزی جلوی آنان بود، قبل از هر چیز نگاه آنان به شتری می افتاد که سوارش بودند، وقتی به بالای سرشان نگاه می کردند، آسمان را می دیدند، وقتی به چپ یا راست خود نگاه می کردند، کوه ها را می دیدند، وقتی به زیر پای خود می نگریستند، زمین را می دیدند.

برای همین تو با آنان چنین سخن می گویی: «آیا به شتر نگاه نمی کنید که چگونه خلق شده است؟ آیا آسمان را نمی بینید که چگونه برافراشته شده است؟ آیا به کوه ها نگاه نمی کنید که چگونه بر پا شده اند؟ آیا به زمین دقت نمی کنید که چگونه گسترده شده است؟»

بُت پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه های سنگ بی جان را می پرستند، آن بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟ فقط تو شایسته پرستش هستی، زیرا با قدرت خود شتر، آسمان، کوه و زمین را آفریدی.

من امروز که این سخن را می خوانم به فکر فرو می روم، این چهار نعمت را که تو در اینجا ذکر کرده ای:

۱ - شتر: شتر نمونه ای از چهارپایان می باشد که تو برای انسان آفریده ای.

شتر حیوانی است که از گوشت و شیر آن استفاده می شود و برای باربری هم مفید است. شتر می تواند تا ده روز، بدون آب در بیابان ها به پیش رود، وقتی او خوابیده است، بار زیادی می توان روی آن گذاشت به گونه ای است که با آن بار سنگین می تواند از جا بلند شود.

۲ - آسمان: کانون نور و باران و هوا می باشد.

۳ - کوه: کوه ها مرکز آرامش زمین و محل ذخیره آب و مواد معدنی می باشند. (اگر کوه ها نبودند، زمین که به دور خودش می چرخید و همواره می لرزید، آرامش زمین به خاطر کوه ها می باشد. برف در کوه ها ذخیره می گردد و کم کم آب می شود و رودها تشکیل می گردد).

۴ - زمین: مرکز پرورش انواع گیاهان می باشد، غذاهایی که انسان مصرف می کند از زمین به دست می آید.

وقتی یک بار با دقت این آیات را می خوانم به فکر فرو می روم و به یاد این نعمت ها می افتم: شیر، گوشت، نور، هوا، باران، آرامش زمین، آب، گیاهان، میوه ها، نان.

من چگونه شکر این نعمت ها را به جا آورم؟

فَذَكَرْنَا إِيَّاهُ أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعِذُّهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

محمد(صلی الله علیه و آله) برای مردم مکه قرآن می خواند، گروهی به او ایمان آوردند و مسلمان شدند، اما گروهی هم با او دشمنی کردند و راه کفر را برگزیدند، محمد(صلی الله علیه و آله) از ایمان نیابردن آنان، اندوهناک بود، او دوست داشت که همه ایمان آورند و به سعادت برسند.

تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند. وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند، اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیابردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد، او می داند که همه چیز در این دنیا روی حساب و کتاب است و تو از ایمان و کفر بندگان خود باخبری. تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

اکنون با محمد(صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! من تو را نفرستادم تا مراقب مردم باشی، وظیفه تو این است که به آنان پند دهی و راه راست را نشان آنان دهی. من از تو نخواستم آنان را مجبور به ایمان کنی، تو بر آنان تسلطی نداری، وظیفه تو این نیست که به زور مانع

انحراف آنان شوی.

ای محمّد! آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان، هر کس که کفر ورزید، او را در روز قیامت به شدیدترین عذاب مبتلا خواهیم ساخت، بدان که همه آنان در آن روز، زنده خواهند شد. (۴۲)

* * *

کافران خیال می کنند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و پس از مرگ انسان ها را زنده می کنی و به حساب آنان رسیدگی می نمایی.

ص: ۱۱۸

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۸۹ قرآن می باشد.

«فجر» به معنای «سپیده دم» است. در آیه اول به فجر سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فجر: آیه ۱۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ (۱) وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳)

سوگند به سپیده دم،

سوگند به ده شب اول ماه ذی الحجّه که حاجیان برای حجّ به مکه می آیند،

سوگند به روز نهم ماه ذی الحجّه که روز عرفه است،

سوگند به روز دهم آن ماه که روز عید قربان است،

سوگند به شب وقتی که به پایان می رسد که تو ستمکاران را عذاب می کنی !

آیا این سوگندها برای خردمندان کافی نیست؟

آیا کسی به یاد می آورد که تو چگونه قوم «عاد» را هلاک کردی؟ همان قومی که در شهر «إرم» زندگی می کردند، شهری که بسیار با عظمت بود و نمونه آن در سرزمین های دیگر، ساخته نشده بود.

آیا کسی فکر می کند که تو با قوم «ثمود» چه کردی؟ همان قومی که خانه های خود را در کوه ها می ساختند، آنان صخره های سخت را می تراشیدند و برای خود، خانه هایی محکم و امن در دل کوه می ساختند.

آیا کسی می داند که تو فرعون را چگونه کیفر دادی؟ همان فرعونی که صاحب قدرت و سپاهیان بسیار بود.

قوم عاد و قوم ثمود و فرعون در شهرها، ظلم و ستم نمودند و فساد فراوان در آن شهرها کردند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، امّا وقتی مهلت آنان به پایان رسید، آنان را زیر تازیانه عذاب خود گرفتی و به راستی که تو مراقب اعمال و رفتار بندگان خود هستی.

در آیه ۳ چنین می خوانم: «سوگند به زوج و فرد»، منظور از این سخن چیست؟

با توجه به این که در آیه قبل به «ده شب اول ماه ذی الحجه» سوگند یاد شده است، مشخص می شود که منظور از «فرد» روز عرفه است، زیرا این روز، روز نهم ماه ذی الحجه است و عدد ۹ عدد فرد است.

همچنین منظور از «زوج» روز عید قربان است که روز دهم این ماه است و عدد ۱۰، عدد زوج است.

ص: ۱۲۰

در واقع در این سوره به مراسم حجّ، اشاره شده است:

۱ - دهه اول ذی الحجّه که حاجیان برای این مراسم در مکه حاضر می شوند.

۲ - روز عرفه که حاجیان در صحرای عرفات جمع می شوند.

۳ - روز عید قربان که حاجیان به سرزمین «منا» می روند و گوسفند قربانی می کنند و سر خود را می تراشند.

ذکر این نکته هم لازم است که بُت پرستان مراسم حجّ را انجام می دادند و آن را یادگار ابراهیم (علیه السلام) می دانستند، در واقع آنان «خدا» را قبول داشتند ولی بُت ها را شریک خدا می دانستند و مراسم حجّ را با خرافات زیادی آمیخته بودند. قرآن در این سوره با بُت پرستان مکه از دهه اول ذی الحجّه و روز عرفه و عید قربان سخن می گوید، آنان با این زمان ها، آشنا بودند.

فجر: آیه ۱۶ - ۱۴

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِْمُرْصِدٍ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَرَّ ابْتِلَاءَ رَبِّهِ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَأَمَّا إِذَا مَرَّ ابْتِلَاءَ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶)

سخن از عذاب قوم عاد و ثمود و فرعون به میان آمد، به راستی چرا آنان این گونه گرفتار عذاب تو شدند؟

تو آنان را امتحان کردی و آنان در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، البته تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحان بندگانت نداری، تو می خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.

تو چگونه انسان ها را امتحان می کنی؟

با ثروت و فقر!

ص: ۱۲۱

اگر تو به انسان پس از آن که سختی و ضرری به او رسیده است، نعمتی عطا کنی، او دچار غرور می شود و می گوید: «خدا مرا گرامی داشت و من شایسته این نعمت بودم»، آری، غرور و خودخواهی، انسان را سرمست می کند و او راه شیطان را برمی گزیند.

اگر تو برای امتحان، او را دچار فقر و تنگی رزق کنی، او ناامید می شود و شکیبایی را از دست می دهد و می گوید: «خدا مرا این گونه فقیر و خوار کرده است».

او فکر می کند که تو به او ظلم کرده ای، در حالی که تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی.

او حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و تو را ستمگر می خواند و با اعتراض می گوید: «چرا خدا آن ثروت را از من گرفت؟»،

این گونه است که او از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی گوید.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او جزع و فزع می کند.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

* * *

كَلَّا بَلْ لَأُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

بزرگان مگه، ثروت زیادی داشتند و ثروت خود را نشانه دوستی تو می دانستند و فقر را نشانه خشم تو!

آنان تصوّر می کردند اگر ثروتی به آنان رسید، تو آنان را گرامی داشته ای و اگر فقر به آنان رسید، تو به آنان خشم گرفته ای.

این سخن باطل است، هرگز ثروت، نشانه محبت تو نیست، همان گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقط وسیله ای برای امتحان انسان ها می باشد، تو یکی را با فقر امتحان می کنی، دیگری را با ثروت، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می کنی تا ببینی آیا بر سختی ها صبر خواهند داشت یا نه. به گروهی ثروت می دهی تا ببینی آیا شکرگزار تو خواهند بود یا نه.

ثروت ثروتمندان، وسیله ای برای امتحان آنان است تا معلوم شود چقدر مال خود را دوست دارند و آیا حاضر هستند آن را در راه تو انفاق کنند.

اکنون با ثروتمندان مگه سخن می گویی، همان کسانی که در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، تو با این سخن به آنان هشدار می دهی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند: «ای ثروتمندان مگه! شما یتیمان را گرامی نمی دارید و یکدیگر را به اطعام نیازمندان تشویق نمی کنید، ارث یتیمان را جمع می کنید و می خورید، شما مال و ثروت دنیا را بسیار دوست می دارید».

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

ص: ۱۲۳

* نکته اول

در آیه ۱۷ چنین می خوانم: «شما یتیمان را گرامی نمی دارید»، به فکر فرو می روم، قرآن به ثروتمندان مگه نمی گوید: «شما به یتیمان غذا نمی دهید»

هدف قرآن از این گونه سخن گفتن چیست؟

قرآن می خواهد به همه بگوید که یتیم فقط نیاز به غذا ندارد، یتیم نیاز به عاطفه پدر و مادر دارد، کمبود عاطفی یتیم، مهم تر از گرسنگی اوست. چرا عده ای فقط به فکر غذای شکم او هستند؟

یتیم نباید احساس کند که چون پدر یا مادر ندارد، ضعیف و خوار شده است، او باید چنان مورد احترام قرار گیرد، که جای خالی پدر و مادر را احساس نکند.

* نکته دوم

در آیه ۱۹ چنین می خوانم: «شما ارث را جمع می کنید و می خورید»، منظور از این سخن چیست؟

چه اشکالی دارد که انسان، ارثی را که به او رسیده است، مصرف کند؟

من وقتی می توانم معنای این آیه را بفهمم که با واقعیت های جامعه ای که قرآن در آن نازل شده است، آشنا باشم: در آن روزگار، وقتی ثروتمندی از دنیا می رفت، ثروتش به فرزندانش می رسید، گاه می شد که از او کودکان یتیم باقی می ماند و ثروت زیادی به آن ها می رسید.

اینجا بود که عده ای به فکر ازدواج با مادر آن کودکان می افتادند، آن مادر، خواستگاران زیادی پیدا می کرد، هدف آنان، چیزی جز رسیدن به اموال یتیمان نبود، سرانجام یکی از آنان با آن مادر ازدواج می کرد و اموال یتیمان را غارت می کرد.

ص: ۱۲۴

در واقع قرآن بر سر آنان فریاد می زند که شما ارثِ یتیمان را جمع می کنید و می خورید و این کار گناهی بزرگ است و عذاب سختی در پی دارد.

فَجْر: آیه ۲۶ - ۲۱

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَدُّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ (۲۵) وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ (۲۶)

تو از انسان ها می خواهی تا روز قیامت را به یاد آورند، در آن روز، زلزله ای بزرگ می آید، همه کوه ها و ساختمان ها، متلاشی می شود و فرمان تو فرا می رسد و فرشتگان صف در صف، حاضر می شوند و جهنم را به گناهکاران نزدیک می کنند.

انسان کافر در آن روز از گذشته خود، عبرت می گیرد و از اعمال خویش، پشیمان می شود اما پشیمانی دیگر هیچ سودی به حال او ندارد، وقتی او جهنم را می بیند می گوید: «ای کاش در دنیا برای آخرت خود، کار خوبی را از پیش فرستاده بودم».

در آن روز معلوم می شود که هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را عذاب کند و هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را به بند و زنجیر بکشد. تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیر بر گردن کافران بیندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنم ببرند.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّاتِي (۳۰)

روز قیامت، روز خوشحالی بنده مؤمن است، تو در آن روز با او چنین سخن می‌گویی: «ای روح آرام یافته و مطمئن! در حالی که تو از لطف من خشنودی، من هم از تو خشنودم، به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی! به جمع بندگان خوب من در آی! و به بهشت من داخل شو».

چقدر این سخن دل‌انگیز و زیباست! لطف و صفا و آرامش از این سخن می‌بارد، تو از بندگانت دعوت می‌کنی تا به بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن، جاری است وارد شوند، این بهشت را تو برای آنان آماده کرده‌ای، تو از آنان راضی و خشنود هستی و این بالاترین نعمت است، آنان نیز از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی‌اند، چه لذتی از این بالاتر و بهتر!

روز قیامت که روز وحشت برای کافران است، مؤمنان هیچ ترسی به دل ندارند، این وعده توست، قلب آنان به یاد تو آرام است، تو آرامش را به آنان هدیه کرده‌ای، فرشتگان به استقبال آنان می‌آیند و آنان را به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند.

* * *

«ای روح آرام یافته و مطمئن! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده‌ام، باز آی!...».

مدتها بود وقتی من این آیات را می‌خواندم، خیال می‌کردم که فقط در روز قیامت خدا با مؤمنان چنین سخن می‌گوید، ولی وقتی ماجرای «سُدیر» را

شنیدم، فهمیدم که در لحظه مرگ هم خدا با مؤمنان چنین سخن می گوید.

ماجرای سُدیر چیست؟ سُدیر کیست؟

او یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود، روزی نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

___ آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می داند؟

___ ای سُدیر! به خدا قسم مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد.

___ آقای من! چگونه می شود که مؤمن از مرگ نمی هراسد؟ در آن لحظه چه اتفاقی روی می دهد.

___ عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید و به او می گوید: «ای مؤمن! چشم خود را باز کن! نگاه کن! محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) و دیگر امامان به دیدار تو آمده اند.»

___ آقای من! چه چیز می تواند برای مؤمن بهتر از این باشد.

___ بعد از آن ندایی به گوش مؤمن می رسد.

___ چه ندایی؟

___ ای سُدیر! خدا فرمان می دهد تا یکی از فرشتگان از طرف خدا پیامی را به مؤمن برسانند. پیام خدا همان آیات آخر سوره فجر است: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی!...».

___ آیا مؤمن این صدا را می شنود؟

___ آری. خدا از مؤمن دعوت می کند تا در بهشت وارد شود و همنشین خوبان شود، اینجاست که مؤمن، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود. (۴۳)

آن روز سُدیر به فکر فرو رفت، او دانست که در لحظه مرگ، هیچ چیز نزد

مؤمن، بهتر و لذت بخش تر از جان دادن نخواهد بود.

* * *

اکنون وقت آن است که این سخن امام صادق (علیه السلام) را نقل کنم:

روزی او به شیعیانش چنین فرمود: «در نمازهای واجب و مستحب خود، سوره فجر را بخوانید. سوره فجر، سوره حسین (علیه السلام) است». (۴۴)

در این هنگام یکی از شیعیان رو به امام صادق (علیه السلام) کرد و گفت:

___ آقای من! چگونه شده است که این سوره، سوره حسین (علیه السلام) شده است؟

___ مگر آیات این سوره را نشنیده ای؟

___ آقای من! منظور شما کدام آیه است؟

___ آنجا که خدا می گوید: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی!...».

___ من بارها این آیات را خوانده ام.

___ منظور از «روح آرام یافته»، حسین (علیه السلام) می باشد. هر کس این سوره را زیاد بخواند، روز قیامت با حسین (علیه السلام) خواهد بود. (۴۵)

وقتی سخن امام صادق (علیه السلام) به اینجا رسید، همه به فکر فرو رفتند، آنان به یاد کربلا و شهادت حسین (علیه السلام) افتادند...

* * *

همه یاران حسین (علیه السلام) شهید شده اند، او تک و تنها در میان دشمنان است، باران تیر و نیزه شروع می شود، تیری به سوی قلب حسین (علیه السلام) می آید... صدای حسین (علیه السلام) در دشت کربلا می پیچد: «خدایا! راضی به رضای تو هستم». (۴۶)

به راستی حسین (علیه السلام) در آن میدان چه می بیند که این گونه با خدای خویش سخن می گوید... او از اسب بر روی زمین می افتد... صورت بر خاک گرم

کربلا می نهد و می گوید: «خدایا! در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».(۴۷)

لحظاتی می گذرد، حسین(علیه السلام) در میدان کربلا بر روی خاک افتاده است، بدنش از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده است، سرش شکسته و سینه اش شکافته است و زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی می سوزد. قلبش نیز، داغ دار عزیزان است.

او همه نیرو و توان خود را بر شمشیر می آورد و آن را به کمک می گیرد تا برخیزد، اما همان لحظه ضربه ای از نیزه و شمشیر بار دیگر او را به زمین می زند.

عمر سعد، فرمانده سپاه است، او کناری ایستاده است، فریاد برمی آورد هیچ کس حاضر نیست قاتل حسین باشد؟ او فریاد می زند: «عجله کنید، کار را تمام کنید!».(۴۸)

یکی به سوی حسین(علیه السلام) می رود... آسمان تیره و تار می شود. طوفان سرخی همه جا را فرا می گیرد... (۴۹)

اینجاست که خدا با او سخن می گوید: «ای روح آرام یافته! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی!».

آری، حسین(علیه السلام) با خون خود، درخت اسلام را سیراب می کند، او شقایق های صحرا را با خون خود، سرخ می کند و از گلوی تشنه خود، آزادی و آزادگی را فریاد می زند.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۰ قرآن می باشد.

«بَلَد» به معنای «شهر» می باشد، در آیه اول قرآن به «شهر مکه» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

بَلَد: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

به شهر مکه و به محمد (صلی الله علیه و آله) که در آن شهر زندگی می کرد سوگند یاد می کنی و سپس به ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) که کعبه را بازسازی کردند، قسم می خوری و چنین می گویی: «سوگند به شهر مکه، شهری که محمد (صلی الله علیه و آله) در آن ساکن است، سوگند به پدر و پسر! همان پدر و پسری که کعبه را بازسازی کردند که من انسان را در رنج و سختی آفریدم و زندگی او با رنج ها آمیخته است».

لحظه ای به این سخن تو فکر می کنم.

انسان در هر سنّ و سالی که باشد، در رنج است، حرص، طمع و حسد، روح

او را آزار می دهد، انسان هر چقدر مال دنیا جمع کند، باز هم سیر نمی شود، این رنج ها تا لحظه مرگ ادامه دارد، حتی مؤمنانی که حرص و طمع ندارند، در این دنیا در رنج می باشند.

آری، دنیا زندان مؤمن است، روح مؤمن همواره در این دنیا، احساس اسارت می کند و منتظر است تا به عالم ملکوت پرواز کند.

خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد!

تو انسان را برای آخرت آفریدی و آسایش او را در آن جهان قرار دادی، افسوس که انسان ها در این دنیا به دنبال آسایش هستند! اکنون که زندگی زنجیره ای است از رنج و خستگی. پس چرا عده ای به خاطر دنیا، آخرت را می فروشند؟ چرا راه کفر را برمی گزینند؟

خدا کعبه را محلّ عبادت قرار داد. شهر مکه، کانون امن و امان است. زیارت کعبه و انجام مراسم حجّ، یادگار ابراهیم(علیه السلام) است.

ابراهیم(علیه السلام) به مکه آمد و همراه با پسرش اسماعیل، کعبه را بازسازی نمود، پس از آن ابراهیم(علیه السلام) همه مردم را به زیارت کعبه فرا خواند.

این پدر و پسر با آن مقام بزرگی که داشتند، مأمور شدند تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کنند، آنان خدمت گزار کعبه بودند، این عظمت کعبه را می رساند. آنان با اخلاص و فروتنی به دستور تو عمل کردند و تو در اینجا به آنان قسم یاد می کنی و این گونه مقامشان را برای همه بیان می کنی.(۵۰)

أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

شنیده بودم که بزرگان مکه، ثروت زیادی داشتند و این ثروت را در راه دشمنی با دین اسلام خرج می کردند.

من دوست داشتم یک نمونه از کارهای آنان را بدانم، تحقیق کردم به ماجرای «نَضر» رسیدم، ماجرای او را در اینجا می نویسم: «نَضر» یکی از ثروتمندان مکه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمد (صلی الله علیه وآله) ایمان آورده اند، تصمیم گرفت تا کنیز آوازه خوانی بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه اش آورد.

وقتی نَضر خبردار می شد که کسی از مردم مکه می خواهد مسلمان شود، نزد او می رفت و او را به مهمانی دعوت می کرد. نَضر، آن مرد را به خانه اش می برد. وقتی که نَضر و مهمانش به خانه می رسیدند، نَضر زن آوازه خوان را صدا می زد و به او می گفت: «از مهمان من، پذیرایی کن، به او شراب بده و برای او آواز بخوان».

سپس نَضر به مهمان خود چنین می گفت: «محمّد به تو می گوید اگر مسلمان شوی در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهی شد، بیا من همین الان به تو آن نعمت های زیبا را می دهم. این کنیز امشب در اختیار تو باشد، چرا می خواهی یک عمر نماز بخوانی و به خودت زحمت بدهی تا به بهشت برسی؟ من آنچه در بهشت است را امشب به تو می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد...

او در این راه پول زیادی خرج می کرد، شراب های گران قیمت، شام بسیار مفصل آماده می کرد و به کسانی که به اسلام علاقه مند شده بودند به صورت رایگان، خدمات می داد. او خیال می کرد که با این کار می تواند مانع رشد اسلام شود. (۵۱)

کم کم تعداد مسلمانان زیاد شد، گویا چند نفر از مسلمانان نزد او رفتند و از او خواستند دست از دشمنی با اسلام بردارند و توبه کنند، این زبان حال او بود: «من مال زیادی در راه نابودی این دین، خرج کردم، حالا شما از من می خواهید مسلمان شوم؟».

آری، هر کس از بزرگان مکه که با اسلام دشمنی می نمود، خیال می کرد که هیچ کس نمی تواند بر او چیره شود و به قدرت خود مغرور بود، وقتی او را به اسلام فرا می خواندند می گفت: «من مال زیادی در راه نابودی اسلام، خرج کردم».

آری، تو به او ثروت دادی و او این ثروت را در راه دشمنی با دین تو به کار برد، او خیال می کرد که هیچ کس، کارهای او را ندیده است، آری هرگز چنین نبود، تو از همه کارهای او باخبر بودی و تو در روز قیامت از او می پرسی که چرا ثروت خود را در راه دشمنی با دین اسلام، خرج کرده است.

این انسان چقدر جاهل و نادان است، تو نعمت خود را بر او تمام کردی، او با دین تو دشمنی می کند.

تو چقدر نعمت به او دادی!

در اینجا (برای مثال)، نعمت چشم ها و زبان و لب ها را بیان می کنی.

او با چشم همه جا را می بیند، اگر او نابینا بود، چه می کرد؟

به او زبان دادی تا بتواند سخن بگوید و با دیگران ارتباط برقرار کند، اگر او

لال بود، چه می کرد؟

به او دو لب دادی، لب ها نقش مؤثری در سخن گفتن دارند، بسیاری از حروف با کمک لب ها ادا می شود، همچنین لب ها به حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب، کمک می کنند، اگر لب نبود، چهره انسان هرگز زیبا جلوه نمی کرد.

تو به او اختیار دادی و راه خوب و بد را به او نشان دادی و از او خواستی که راه درست را انتخاب کند. آیا راه را از چاه به او نشان ندادی؟

به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی تا به سوی خوبی ها جذب شود.

* * *

بَلَد: آیه ۱۶ - ۱۱

فَلَا افْتَحِمِ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا اُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳) اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) اَوْ مِسْكِينًا
ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۶)

سخن از نعمت هایی بود که تو به انسان ها داده ای، اما او از گذرگاه سخت نگذشت!

گذرگاه سخت، گردنه ای بلند!

کسی چه می داند آن گذرگاه سخت چیست؟

آن گردنه سخت، چهار چیز است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

نیکی به یتیم خویشاوند.

ص: ۱۳۴

کمک به فقیر زمین گیر.

هر کس این چهار کار را انجام دهد، از آن گذرگاه سخت عبور کرده است و به سعادت و رستگاری رسیده است.

امروزه انسان ها با وسایل راه سازی، در کوهستان ها راه های وسیعی را ایجاد کرده اند و در دل کوه ها، تونل زده اند و مسافران می توانند به راحتی از کوهستان عبور کنند.

ولی من برای فهمیدن این آیات باید به گذشته برگردم!

به شهر مکه! زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده است، (مکه شهری است که در میان کوه ها واقع شده است).

اگر در آن زمان می خواستم به مسافرت بروم، می توانستم از شتر یا اسب استفاده کنم، شتر برای عبور از بیابان و راه صاف مفید بود، اگر می دانستم که در مسیر من، کوهستان قرار دارد باید از اسب استفاده می کردم.

عبور از کوهستان، کار سختی بود، جاده ها با ابزارهای ابتدایی ساخته شده بودند.

برای عبور از گردنه، باید از اسب پیاده می شدم، خطر در کمین بود، کمی غفلت باعث سقوط من در درّه های عمیق می شد، باید مواظب اسب خود می بودم تا مبادا سقوط کند. آرام آرام از گردنه بالا می رفتم، راهی که عرض آن به کمتر از یک متر می رسید، درّه ای هولناک که کنار من بود.

خستگی بالا رفتن از کوه، ترس از سقوط...

وقتی من از گردنه می گذشتم، احساس آرامش می کردم، هر کس که به سلامت از گردنه می گذشت، خوشحال و خندان بود.

ص: ۱۳۵

قرآن می گوید: «انسان از آن گذرگاه سخت نگذشت».

این گذرگاه و گردنه سخت چیست؟

«محبت به دنیا».

کسی که دنیا همه چیز اوست، برای به دست آوردن ثروت بیشتر، تلاش می کند. او شیفته مال دنیا می شود، محبت و عشق به دنیا همه وجود او را پر می کند و حاضر نیست چیزی از آن را به نیازمندان بدهد.

گذشتن از ثروت و کمک به دیگران، همان گردنه سخت است که انسان کافر از آن عبور نکرده است، او عشق به دنیا را پشت سر نگذاشته است.

آری، هر کس بتواند این چهار کار را انجام دهد، از گردنه عشق به دنیا عبور کرده است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

کمک به فقیر زمین گیر.

نیکی به یتیم خویشاوند (تأکید به یتیمانی که در فامیل هستند برای این است که این یتیمان در اولویت هستند).

آیا کسی حاضر است این چهار کار را انجام دهد و از آن گردنه سخت عبور کند؟

آری، راه نجات، فقط نماز و روزه و عبادت نیست، راه نجات دو چیز است: عبادت خدا و خدمت به خلق خدا!

محمد(صلی الله علیه و آله) ثروتمندان مکه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروتشان را به فقیران و

ص: ۱۳۶

نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود.

بزرگان مگه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن‌ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی‌آوردند.

انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می‌ترسد، اگر او همه خزانه‌های خدا را هم داشته باشد، باز از فقر می‌ترسد و بخل می‌ورزد. خزانه‌های خدا، همان اراده خداست! هرگاه خدا چیزی را اراده کند، آن چیز بدون هیچ فاصله‌ای به وجود می‌آید.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می‌کرد، همان خلق می‌شد، باز هم این انسان بخل می‌ورزید و از فقر می‌ترسید!

این راز بزرگی است که قرآن در آیه ۱۰۰ سوره «اسرا» از آن سخن گفته است.

من باید در این سخن تو فکر کنم. اگر من همه دنیا را طلا می‌کردم و همه آن را برای خودم قرار می‌دادم، باز هم از فقر می‌ترسیدم.

تو با این سخن چه درسی می‌خواهی به من بدهی؟

من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی‌رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید.

دلی که در جستجوی دنیاست و شیفته دنیا شده است، همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی‌کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ تر از همه دنیا آفریده‌ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل دنیای ملکوت، ذره‌ای بیش نیست، روح انسان

ص: ۱۳۷

گمشده ای دارد، کسی که به دنبال دنیاست، فکر می کند که دنیا گمشده اوست، اما او اشتباه می کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده اش را پیدا نکرده است، او فکر می کند باید ثروت بیشتر به دست آورد، اما زهی خیال باطل!

هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا به کسی وفا نکرده است.

کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی آورند، آنان به ثروت خود دل بسته اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، اما مؤمنان به دنیا دل نبسته اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، آنان این کار را با علاقه انجام می دهند، دل های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می کنی.

بَلَد: آیه ۲۰-۱۷

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

سخن از گردنه ای سخت به میان آمد، انسان از آن گردنه سخت نگذشت، او از عشق به دنیا نگذشت، اما اگر کسی از آن گردنه می گذشت به کجا می رسید؟

عبور از آن گردنه، چه نتیجه ای در پی دارد؟

هر کس از عشق به دنیا بگذرد و به نیازمندان کمک کند از خوشبختان می شود.

همان خوشبختانی که ایمان آوردند و یکدیگر را به استقامت در راه دین و محبت به مردم، سفارش کردند، همان کسانی که در روز قیامت، پرونده اعمال

آنان به دست راستشان داده می شود و فرشتگان به آنان مژده باغ های بهشتی می دهند، باغ هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت ها بهره مند خواهند شد و این سعادت است بس بزرگ !

کسی که از این گردنه سخت عبور نکند، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟ او همان کسی است که راه کفر را برگزید و دنیا را بر آخرت برتری داد، او از گروه بدبختان خواهد بود، همان بدبختانی که در روز قیامت، پرونده اعمالشان به دست چپ آنان داده می شود و فرشتگان آنان را به سوی جهنم می برند، جهنم آتشی است سرپوشیده. همه درهای جهنم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آنان برای همیشه در آنجا می سوزند و هرگز نجات پیدا نمی کنند. (۵۲)

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۱ قرآن می باشد.

«شمس» به معنای «خورشید» می باشد، در آیه اول، خدا به «خورشید» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

شمس: آیه ۱۰-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

سعادت انسان در پرهیز از گناهان است، کسی که از زشتی ها دوری کند به سعادت و رستگاری می رسد و تو در روز قیامت او را در بهشت جای می دهی، این حقیقتی است که تو می خواهی آن را برای انسان ها بیان کنی، پس چنین سوگند یاد می کنی:

سوگند به خورشید،

ص: ۱۴۰

سوگند به روشنایی خورشید،

سوگند به ماه آن هنگام که بعد از غروب خورشید، در آسمان ظاهر می شود، سوگند به روز هنگامی که فرا می رسد و زمین را روشن می کند،

سوگند به شب آن هنگام که زمین را می پوشاند و همه جا تاریک می شود،

سوگند به آسمان،

سوگند به کسی که آسمان را بنا کرد،

سوگند به زمین،

سوگند به کسی که زمین را گستراند،

سوگند به جان انسان،

سوگند به کسی که جان انسان را به خوبی به حد کمال آفرید و راه خوب و بد را به او نشان داد و نور فطرت را در وجودش قرار داد، هر انسان به حکم فطرت خویش، بدی را از خوبی تشخیص می دهد.

تو در اینجا یازده سوگند یاد کردی، هدف تو از این سوگندها دو جمله است: «سوگند به خورشید، ماه، روز، شب و ... که هر کس از گناهان و زشتی ها دوری نمود، رستگار می شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و ناامید می شود».

آری، کسی که از کفر و بُت پرستی و گناهان دوری کند، به رستگاری می رسد، تو او را در روز قیامت در بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، جای می دهی و برای همیشه در آنجا خواهد بود، اما کسی که راه کفر را پیماید و بُت پرستی کند و به گناهان رو آورد در روز قیامت ناامید خواهد شد، او در آتشی سوزان جای خواهد گرفت و هیچ کس یاریش نخواهد کرد، او زیانکار واقعی است زیرا سرمایه وجودی خویش را تباه کرده است و برای

همیشه گرفتار عذاب دردناک شده است.

شمس: آیه ۱۵ - ۱۱

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ
بِذُنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

سخن از سرنوشت کسانی که از زشتی‌ها پرهیز نمی‌کنند، به میان آمد، اکنون می‌خواهی یک نمونه از آنان را برایم بیان کنی و مرا با سرنوشت آنان آشنا کنی:

قوم ثمود!

تو به قوم ثمود نعمت‌های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند، آنان در تابستان‌ها به مناطق کوهستانی می‌رفتند و در آنجا خانه‌هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می‌رسید از کوهستان به دشت کوچ می‌کردند و در آنجا خانه‌های زیبایی برای خود ساخته بودند.

تو صالح(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، صالح(علیه السلام) سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فراخواند و از آنان خواست تا دست از بت‌پرستی بردارند، اما آنان سخن حق را نپذیرفتند تا این که آنان با صالح(علیه السلام) قرار گذاشتند که هر کدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حق است.

قوم ثمود بت‌پرست بودند، صالح(علیه السلام) هر کدام از آن بت‌ها را صدا زد پاسخی نشنید. بعد از آن بود که آن مردم از صالح(علیه السلام) خواستند تا از خدا بخواهد از دل

ص: ۱۴۲

کوه، شتری بیرون آورد.

اینجا بود که صالح(علیه السلام) دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. در این هنگام صالح(علیه السلام) به آنان رو کرد و چنین گفت: «من از طرف خدا برای شما معجزه ای آورده ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه ای ندارید. این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید و به او آسیبی نرسانید و او را سیراب سازید».

مدتی گذشت، بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح(علیه السلام) را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، آری، آنان طغیان گری کردند و بدبخت ترین فرد قوم خود را برای کشتن آن شتر، برانگیختند، آنان سخن صالح(علیه السلام) را فراموش کردند که به آنان گفته بود: «این شتر، معجزه خداست، مبادا به او آسیب برسانید و گرنه عذاب آسمانی بر شما فرود خواهد آمد».

قداره آن شتر را کشت. مردم گوشت آن را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت شتر را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح(علیه السلام) از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید و گرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

ولی آنان به سخن صالح(علیه السلام) توجه نکردند و به او گفتند: «ای صالح! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

اینجا بود که تو بر آنان خشم گرفتی و عذاب را بر آنان نازل کردی، تو صالح(علیه السلام) و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از آن عذاب سهمگین نجات

دادی، سپس همه آن کافران را به عذاب گرفتار کردی، آنان شب در خانه های خود در خواب خوش بودند که ناگهان صبحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید و شهر آنان را با خاک یکسان کرد. این عذاب تو بود که صالح(علیه السلام) بارها آنان را از آن ترسانده بود، ولی آنان سخن صالح(علیه السلام) را باور نکردند و او را دروغگو پنداشتند.

تو آن قوم کافر را هلاک کردی و هیچ باکی از نابود کردن آنان نداشتی، تو حجت را بر آنان تمام کردی.

* * *

تو به خورشید، ماه، روز، شب و ... سوگند یاد کردی که هر کس از گناهان و زشتی ها دوری نماید، رستگار می شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و ناامید می شود.

صالح(علیه السلام) و کسانی که به او ایمان آورده بودند، رستگار شدند و در روز قیامت در بهشت تو جای خواهند داشت و قوم ثمود هم که راه کفر را برگزیدند و معصیت تو را کردند، زیانکار شدند و در آخرت هم به جهنم گرفتار خواهند شد. این درس بزرگی برای همه انسان ها می باشد، باشد که از این ماجرا درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

ص: ۱۴۴

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۲ قرآن می باشد.

«لیل» به معنای «شب» می باشد، در آیه اول، خدا به «شب» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

لیل: آیه ۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو و کمک به نیازمندان می گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی تواند مانع رستگاری انسان شود، اکنون می خواهی این حقیقت را برای همه بیان کنی پس چنین سوگند یاد می کنی:

سوگند به شب آن هنگام که جهان را تاریک می کند،

سوگند به روز هنگامی که هویدا می شود و همه جا را روشن می کند، سوگند به کسی که انسان را به دو صورت مذکر و مؤنث آفرید تا نسل او ادامه پیدا کند.

تو در اینجا سه سوگند یاد کردی، سوگند به شب، سوگند به روز و سوگند به خودت که انسان ها در راه و روش زندگی، مختلف هستند! تو به انسان اختیار دادی و او به اختیار خود، راه خود را انتخاب می کند.

دو راه پیش روی انسان است:

راه اول: راه عطا و تقوا و ایمان

راه دوم: راه بخل و کفر.

هر کدام از این دو راه، پویندگانی دارد، هر کس هر کدام از این دو راه را بپیماید، نتیجه آن را می بیند. (۵۳)

* * *

لیل: آیه ۱۱ - ۵

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسُئِرَ لَهُ لِئِسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسُئِرَ لَهُ
لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)

راه اول چه بود؟

راه عطا و تقوا و ایمان.

کسی که این راه را انتخاب می کند:

به نیازمندان کمک می کند، از زشتی ها دوری می کند و تقوا پیشه می کند، به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان می آورد، تو هم به او پاداش بزرگی می دهی و در روز قیامت راه رسیدن او به بهشت را آسان می کنی. (۵۴)

به فرشتگان فرمان می دهی تا مؤمنان را گروه گروه به سوی بهشت راهنمایی کنند، وقتی آنان نزدیک بهشت می رسند، درهای بهشت گشوده می شود و

ص: ۱۴۶

فرشتگان به آنان می گویند: «سلام بر شما! گوارای وجودتان باد این نعمت ها! داخل بهشت شوید و برای همیشه در آنجا بمانید».

آنان وارد بهشت می شوند و به همه نعمت هایی که تو برای آنان آماده کرده ای نگاه می کنند، باغ هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده اند، میوه های گوناگون بر درختان می بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان بر تخت های خود می نشینند... (۵۵)

* * *

راه دوم چه بود؟

راه بخل و کفر.

هر کسی این راه را انتخاب می کند، بخل میورزد و به نیازمندان کمک نمی کند و خود را از لطف تو و دین و قرآن بی نیاز می داند و نیکویی (پاداش روز قیامت) را دروغ می پندارد و می گوید: «بهشت دروغ است»، تو هم در روز قیامت راه رسیدن او به جهنم را آسان می کنی. (۵۶)

در آن روز، فرمان می دهی تا فرشتگان، ستمکاران را به سوی جهنم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجود آنان را می گیرد، وقتی به جهنم می رسند، درهای جهنم باز می شود، آنان، زیر چشمی نگاهی به جهنم می اندازند و آتش هولناک آن را می بینند. (۵۷)

آن وقت، فرشتگان آنان را به جهنم می اندازند، وقتی او به قعر جهنم سقوط می کند، دیگر مال و ثروتش برای او سودی ندارد، به راستی که جهنم، چه بدجایگاهی است. فرشتگان غلّ و زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای داده اند، صدای آه و ناله آنان بلند

ص: ۱۴۷

می شود، فرشتگان به آنان می گویند: «بچشید آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

آیه ۶ را یک بار دیگر می خوانم: «هر کس که به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان آورد...»، آیه ۱۰ را هم می خوانم: «هر کس که نیکویی (پاداش قیامت) را دروغ بشمارد...».

این دو آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نزد او رفت. آن حضرت (علیه السلام) به او چنین فرمود:

___ آیا می خواهی تو را از تفسیر آیه ۶ و ۱۰ سوره لیل آگاه کنم؟

___ آری.

___ بدان که منظور خدا از «نیکویی» ولایت و محبت ما می باشد. (۵۸)

آری، خدا درباره ولایت اهل بیت (علیهم السلام) سفارش بسیاری نموده است، من می دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا، مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۵۹)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۶۰)

در اینجا از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) سخن گفتم، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، اما ممکن است یک نفر

ص: ۱۴۸

سال های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست.

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم.

لیل: آیه ۲۱-۱۲

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ (۲۱)

فراهم کردن زمینه هدایت انسان ها بر عهده توست، اما تو آنان را مجبور نمی کنی. تو انسان را با اختیار آفریدی، به او حق انتخاب دادی، خود او باید راه خود را انتخاب کند، تو همواره آن ها را به سوی ایمان فرا می خوانی و وسیله هدایت آن ها را فراهم می سازی.

تو خدای بی نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان ها هستند که به تو نیازمندند، تو خدای بی نیاز هستی، آخرت و دنیا از آن توست، تو به هیچ چیز نیاز نداری.

با آن که بی نیازی اما به بندگانت مهربان هستی، تو دوست داری آنان به کمال و رستگاری برسند، تو بخشنده و بنده نوازی! پیامبران را فرستادی، قرآن را نازل کردی تا راه هدایت را به انسان ها نشان دهی. وقتی انسان ها تو را می پرستند، هر لحظه به تو نزدیک تر می شوند و از لطف تو بیشتر بهره مند

می گردند.

تو انسان ها را از آتش جهنم بیم می هی، فقط کسانی که بدبخت ترین انسان ها باشند، در آن آتش برای همیشه خواهند سوخت، آنان کسانی هستند که پیامبران تو را انکار کردند و قرآن را دروغ شمردند و راه کفر را برگزیدند و حق را قبول نکردند.

البته کسانی که بیش از همه از گناه دوری کنند از آتش به دور خواهند بود، همان کسانی که ثروت خویش را به نیازمندان می دهند تا خود پاک و وارسته گردند، او به نیازمندان کمک می کند در حالی که آن نیازمندان به گردن او حقی ندارند و او مدیون آنان نیست، او از روی اخلاص و فقط به خاطر رضایت تو، به نیازمندان کمک می کند، این اخلاص اوست که به کار او ارزش می دهد و تو به زودی به او پاداشی بس بزرگ می دهی و او راضی و خشنود می شود.

این وعده توست که به زودی فرا می رسد!

مرگ مؤمن فرا می رسد و تو به وعده ات عمل می کنی، عزرائیل را با پانصد فرشته نزد مؤمن می فرستی، هر کدام از آن ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. (۶۱)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «نترس! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان ترم، بهشت در انتظار توست». (۶۲)

ناگهان پرده ها از جلوی چشم مؤمن کنار می رود و او نگاه می کند و خانه خودش را در بهشت می بیند، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد. (۶۳)

ص: ۱۵۰

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۳ قرآن می باشد.

«ضحی» به معنای «روز روشن» می باشد، در آیه اول، خدا به «روز روشن» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ضحی: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳)

محمد(صلی الله علیه وآله) به بُت پرستان مکه خبر داد که تو او را به پیامبری برگزیده ای و قرآن را به او نازل کرده ای، محمد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند و از آنان می خواست تا دست از بُت پرستی بردارند.

بُت پرستان بارها به محمد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «تو قرآن را از پیش خودت می سازی!»، تو تصمیم گرفتی تا چند روزی، آیه جدیدی برای محمد(صلی الله علیه وآله) نفرستی.

در این مدّت آنان نزد محمد(صلی الله علیه وآله) می آمدند و به او می گفتند: «ای محمد! چرا آیه جدیدی نمی خوانی؟ دیدی که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی کند».

آنان با این سخن می خواستند محمّد(صلی الله علیه وآله) را سرزنش کنند، اما این سخنانشان در واقع اعتراف به حقّ بود.

مگر آنان نمی گفتند: «محمّد قرآن را از پیش خود می سازد»، پس چرا حالا می گویند: «خدا محمّد را به حال خود رها کرده است.»؟

به راستی کدام سخن آنان درست است؟

هر کس که این دو سخن را بشنود، می فهمد که یکی از این دو سخن باطل است. آری، آنان خودشان اعتراف کردند که قرآن، ساخته ذهن محمّد(صلی الله علیه وآله) نیست!

* * *

پانزده روز گذشت و آیه جدیدی بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل نشد، بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «خدا تو را به حال خود رها کرده است و بر تو خشم گرفته است»، محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن آنان را می شنید و منتظر جبرئیل بود...

ناگهان جبرئیل بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل شد و این سوره را برای او خواند: «ای محمّد! سوگند به روز آن هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فرا گیرد، سوگند به شب آن هنگام که تاریکی آن همه را فرا گیرد و آرامش بخشد، که من تو را رها نکرده ام و بر تو خشم نگرفته ام.»

آری، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای پیامبری برگزیدی و هرگز این مقام را از او نمی گیری، اگر در این پانزده روز، جبرئیل را نزد او نفرستادی، مصلحتی در کار بوده است، تو می خواستی هیچ بهانه ای برای بُت پرستان نباشد و آنان بفهمند که قرآن، ساخته ذهن محمّد(صلی الله علیه وآله) نیست.

* * *

ص: ۱۵۲

ضُحی: آیه ۴

وَلَاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

تو می دانی که محمد (صلی الله علیه وآله) چه راه سختی در پیش دارد، او مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند و آنان او را آزار می دهند و بر بدنش سنگ می زنند و خاکستر بر سرش می ریزند، اما باید این راه را ادامه دهد، راه مبارزه با خرافات جامعه، راه سختی است.

تو می دانی که دشمنان، محمد (صلی الله علیه وآله) را دیوانه، گمراه، جادوگر و دروغگو می خوانند، اما او باید در این راه، استقامت کند و مردم را با حقیقت آشنا کند، آری، در این دنیا محمد (صلی الله علیه وآله) با سختی ها و مشکلات زیادی روبرو خواهد بود، اکنون به او وعده می دهی که آخرت برای او بهتر از دنیا خواهد بود.

دنیا می گذرد، دنیا فانی است و به هیچ کس وفا نکرده است، زندگی دنیا ارزشی ندارد، مهم آخرت است، تو در آخرت برای محمد (صلی الله علیه وآله) نعمت های فراوان آماده کرده ای.

* * *

ضُحی: آیه ۵

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

این سخن تو با محمد (صلی الله علیه وآله) است: «به زودی آن قدر به تو عطا می کنم که تو خشنود شوی».

منظور تو از این سخن چیست؟ تو چه نعمت و عطایی را به او می دهی؟ از چه حقیقتی سخن می گویی؟ این کدام وعده توست؟

چه کسی این سؤال مرا پاسخ می دهد؟

تحقیق و بررسی می کنم، به سخن علی (علیه السلام) می رسم، این سخن گمشده من

ص: ۱۵۳

است. روزی علی (علیه السلام) برای پسرش که محمّد بن حنفیه نام داشت، این آیه را تفسیر می کرد. محمّد بن حنفیه، پسر علی (علیه السلام) بود، امّا چون نام مادرش «حنفیه» بود، به او محمّد بن حنفیه می گویند تا معلوم باشد او فرزند فاطمه (علیها السلام) نیست.

آن روز علی (علیه السلام) به پسرش چنین فرمود: پسر! من از پیامبر شنیدم که فرمود: روز قیامت که فرا رسد، خدا به من اجازه می دهد تا از گناهکاران شفاعت کنم، آن روز آن قدر گناهکاران را شفاعت می کنم، که خدا به من گوید: «ای محمّد! آیا راضی و خشنود شدی؟»، من در جواب او می گویم: «آری، راضی شدم، راضی شدم».

وقتی محمّد بن حنفیه این سخن را شنید، فهمید که منظور از این آیه چه می باشد، این آیه از مقام شفاعت پیامبر در روز قیامت سخن می گوید. در آیه ۷۹ سوره «اسرا» از مقام شفاعت پیامبر به «مقام محمود» تعبیر شده است.

* * *

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند، همگان را ترس و اضطراب فرا گرفته، مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کس با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟ آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم به سوی آدم (علیه السلام) می روند تا برای آن ها شفاعت کند امّا آدم (علیه السلام) نمی پذیرد، نزد نوح (علیه السلام) می روند، او آن ها را به پیامبران بعد خود راهنمایی می کند.

سرانجام نزد عیسی (علیه السلام) می روند، از او می خواهند آن ها را شفاعت کند، عیسی (علیه السلام) به آنان می گوید: «نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) بروید، او برای همه شفاعت می کند».

مردم نزد محمّد (صلی الله علیه و آله) می روند و از او طلب شفاعت می کنند، محمّد (صلی الله علیه و آله) به آنان می گوید: «همراه من بیایید!».

از دور بهشت هویدا و آشکار است، درهای بهشت بسته است، محمّد (صلی الله علیه و آله) مقابل در رحمت سر به سجده می گذارد، زمانی می گذرد، صدایی به گوش همه می رسد: «ای محمّد! من خدای تو هستم، سرت را از سجده بردار و هر کس را می خواهی شفاعت کن که من امروز شفاعت تو را می پذیرم».

آری، در روز قیامت، همه به شفاعت محمّد (صلی الله علیه و آله) نیاز دارند، محمّد (صلی الله علیه و آله) از کسانی شفاعت می کند که پس از او، راه ولایت را پیمودند و از جانشینان معصوم او پیروی کردند. شفاعت محمّد (صلی الله علیه و آله) مخصوص شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) است. هر کس که دل در گرو محبت اهل بیت (علیهم السلام) نداشته باشد، از شفاعت او بهره ای نخواهد برد. (۶۴)

* * *

صُحی: آیه ۸ - ۶

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)

در آن پانزده روز که آیه جدیدی بر محمّد (صلی الله علیه و آله) نازل نشد، بُت پرستان به محمّد (صلی الله علیه و آله) گفتند: «دیدى که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی کند».

این چه سخن باطلی است که آن مردم می گویند؟ تو آن روز که هنوز محمّد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری انتخاب نکرده بودی، او را رها نکردی، اکنون چگونه می شود که او را رها کنی در حالی که او را به پیامبری برگزیده ای؟

اکنون تو برای محمّد (صلی الله علیه و آله) از سه لطف خود سخن می گویی، این لطف ها برای

وقتی است که او هنوز پیامبر نشده است، محمد (صلی الله علیه وآله) برای تو آن قدر محترم بود که قبل از رسالتش، این گونه او را حمایت کردی.

تو لطف های خود را در سه جمله زیر بیان می کنی:

* جمله اول

«ای محمد! آیا تو را که یتیم بودی، پناه ندادم؟».

تو هیچ گاه او را فراموش نکرده ای، او در شکم مادر بود که پدرش (عبدالله) از دنیا رفت، محمد (صلی الله علیه وآله) هرگز پدر خود را ندید، او هنوز کودک بود که مادرش (آمنه) از دنیا رفت، امّا تو او را تنها نگذاشتی، محبت او را در قلب پدر بزرگش (عبدالمطلب) قرار دادی. محمد (صلی الله علیه وآله) هشت ساله بود که پدر بزرگ او هم از دنیا رفت، تو محبت او را در دل عمویش (ابوطالب) قرار دادی، ابوطالب محمد (صلی الله علیه وآله) را همچون جان خویش دوست می داشت و در همه مراحل زندگی از او حمایت می کرد.

* جمله دوم

«ای محمد! آیا تو را که گمشده بودی، راهنمایی نکردم».

وقتی محمد (صلی الله علیه وآله) نوزاد بود او را به دایه ای به نام حلیمه دادند تا به او شیر بدهد، حلیمه محمد (صلی الله علیه وآله) را به قبیله خود در خارج از مکه برد، بعد از پایان دوران شیرخوارگی، حلیمه تصمیم گرفت او را به مکه بیاورد، در بین راه، محمد (صلی الله علیه وآله) گم شد و در بیابان ها تنها ماند. این لطف تو بود که او نجات پیدا کرد و نزد حلیمه بازگشت. اگر تو به او لطف نمی کردی، از تشنگی و گرسنگی در آن بیابان های داغ از بین می رفت. یک بار دیگر هم که او تقریباً هفت سال داشت، در کوه های اطراف مکه، گم شد. هوای گرم مکه و تشنگی بیداد می کرد، اگر تو به او لطف نمی کردی، او از بین می رفت.

ص: ۱۵۶

آری، محمد(صلی الله علیه و آله) نزد تو احترام ویژه ای داشت و تو در حق او این گونه لطف کردی و وقتی او در کودکی راه را گم کرد او را یاری کردی.

* جمله سوم

«ای محمد! آیا من تو را که فقیر بودی، بی نیاز نکردم؟».

محمد(صلی الله علیه و آله) از مال دنیا چیزی نداشت، او به سن ۲۵ سالگی رسیده بود، محمد(صلی الله علیه و آله) با خدیجه(علیها السلام) ازدواج کرد، خدیجه(علیها السلام) همه ثروت خود را در اختیار محمد(صلی الله علیه و آله) قرار داد. این هم یکی دیگر از لطف های تو بود.

* * *

بار دیگر آیه ۸ را می خوانم، این آیه به خدیجه(علیها السلام) آن همسر باوفای پیامبر اشاره می کند، مناسب می بینم درباره او بیشتر بنویسم:

خدیجه(علیها السلام) زنی زیبا و ثروتمند بود. او در کاروان های تجاری، سرمایه گذاری می کرد و هر سال بیش از هزار سکه طلا سود نصیب او می شد.(۶۵)

بزرگان مکه دوست داشتند با او ازدواج کنند، ابوسفیان، ابوجهل و خیلی ها به خواستگاری او آمدند و خدیجه(علیها السلام) به هیچ کدام آن ها روی خوش نشان نداد.(۶۶)

از طرف دیگر، وقت ازدواج محمد(صلی الله علیه و آله) فرا رسیده بود، امی او از مال دنیا چیزی نداشت، روزی ابوطالب نزد خدیجه(علیها السلام) رفت و از او خواست تا اجازه بدهد محمد(صلی الله علیه و آله) برای او کار کند و همراه کاروان تجاری خدیجه(علیها السلام) به شام برود. خدیجه(علیها السلام) این پیشنهاد را پذیرفت. قرار شد محمد(صلی الله علیه و آله) با سرمایه خدیجه(علیها السلام) به شام برود و تجارت کند و در مقابل دو شتر از خدیجه(علیها السلام) به عنوان مزد بگیرد.

محمد(صلی الله علیه و آله) به شام رفت و بازگشت و سود تجارت را به خدیجه(علیها السلام) داد و آن دو شتر را تحویل گرفت. اکنون همه دارایی محمد(صلی الله علیه و آله) دو شتر است.

ص: ۱۵۷

چند روز گذشت و عشق محمد (صلی الله علیه و آله) در قلب خدیجه (علیها السلام) جای گرفت. سرانجام او راز دل خویش را با خواهرش «هاله» بیان کرد، خدیجه (علیها السلام) خود را منتظر سخنان تندی کرده بود. مثلاً خواهرش به او بگوید: «مگر دیوانه ای که عاشق مردی فقیر شده ای؟». هاله به خوبی حرف خدیجه (علیها السلام) را فهمید و در حق او مادری کرد، هاله خواهر بزرگ خدیجه (علیها السلام) بود، مادر آن ها از دنیا رفته بود.

هاله این مطلب را به گوش محمد (صلی الله علیه و آله) رساند و محمد (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت با خدیجه (علیها السلام) ازدواج کند و این مطلب را به عمویش (ابوطالب) گفت. آری محمد (صلی الله علیه و آله) می دانست هیچ کس به پاکدامنی و نجابت خدیجه (علیها السلام) نمی رسد، خدیجه (علیها السلام) از نسل ابراهیم (علیه السلام) بود، خدیجه (علیها السلام) دختر عموی محمد (صلی الله علیه و آله) بود، خیلی ها آرزو داشتند جای محمد (صلی الله علیه و آله) باشند، زیباترین و ثروتمندترین بانوی عرب شیفته او شده بود.

مراسم خواستگاری انجام گرفت و سپس خدیجه (علیها السلام) به عقد محمد (صلی الله علیه و آله) درآمد، مجلس جشنی برگزار شد. خبر به گوش ابوسفیان رسید، او یکی از خواستگاران خدیجه (علیها السلام) بود و از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد. (۶۷)

بعد از مراسم جشن، ابوطالب از جا برمی خیزد تا به خانه خود برود، محمد (صلی الله علیه و آله) نیز می خواهد همراه او برود، رسم است که باید داماد خانه ای تهیه کند و بعد از آن عروس را به خانه خود ببرد؛ اما محمد (صلی الله علیه و آله) که خانه ای ندارد، او از کودکی در خانه عمویش بوده است. باید به او فرصت داد تا خانه ای تهیه کند و همسر خود را با مراسمی به خانه خود ببرد.

محمد (صلی الله علیه و آله) برای خدا حافظی نزد خدیجه (علیها السلام) رفت و خدیجه (علیها السلام) به او گفت:

___ آقای من ! کجا می روی؟

___ به خانه عمویم، ابوطالب.

___ مگر نمی دانی که خانه من، خانه توست و من کنیز تو هستم؟ (۶۸)

این چنین بود که محمد (صلی الله علیه و آله) کنار خدیجه (علیها السلام) ماند و زندگی پر خیر و برکت آن ها آغاز شد.

پانزده سال از زندگی مشترک آنان گذشت و محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری رسید، خدیجه (علیها السلام) اولین زنی بود که به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، علی (علیه السلام) اولین مرد مسلمان و خدیجه (علیها السلام) اولین زن مسلمان بود. خدیجه (علیها السلام) همه ثروت خویش را به پیامبر تقدیم کرد تا در راه اسلام آن را هزینه کند. (رشد اسلام مدیون دو چیز است: ثروت خدیجه (علیها السلام)، شجاعت علی (علیه السلام)).

اگر ثروت خدیجه (علیها السلام) نبود، هرگز محمد (صلی الله علیه و آله) در راه تبلیغ اسلام، این گونه موفق نمی شد.

آری، این خدا بود که عشق محمد (صلی الله علیه و آله) را در قلب خدیجه (علیها السلام) قرار داد و این گونه او را با ثروت خدیجه (علیها السلام) بی نیاز نمود. برای همین است که خدا در آیه ۸ به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می گوید: «آیا من تو را که فقیر بودی، بی نیاز نکردم؟».

ضحی: آیه ۱۱ - ۹

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

از لطف هایی که به محمد (صلی الله علیه و آله) نمودی سخن گفتمی، اکنون به او چنین می گویی: «ای محمد! یتیمان را از خود نرنجان، نیازمندان را دست خالی از خود دور نکن، من به تو نعمت پیامبری دادم و قرآن را بر تو نازل کردم، پس این قرآن را برای مردم بازگو کن!».

روی سخن تو با محمد (صلی الله علیه و آله) است، اما دستوری برای همه پیروان اوست،

ص: ۱۵۹

مسلمان باید مواظب باشد، مبادا دل یتیم را بشکند، او باید همواره به یتیمان رسیدگی کند، مبادا یتیمی در جامعه، احساس کمبود کند.

مسلمان باید به نیازمندان کمک کند و هیچ گاه فقیری را که از او طلب کمک می کند، ناامید نکند.

مسلمان باید نعمت هایی را که تو داده ای، برای دیگران بازگو کند و همه را به مهربانی و لطف تو، امیدوار نماید.

بار دیگر آیه ۱۱ را می خوانم: «نعمتی را که به تو دادم، برای مردم بازگو کن»، قدری فکر می کنم، پیام این آیه برای من چیست؟

به هر چه فکر کنم و از هر چه سخن بگویم، آن را به سوی خود جذب می کنم. اگر من همواره از بیماری و فقر سخن بگویم، آن را بیشتر به سوی خود جذب می کنم.

افراد زیادی را دیده ام که همواره دم از یأس و ناامیدی می زنند و هر کجا مجال سخن می یابند «منفی ها» را بیان می کنند، آن ها نمی دانند با این کارشان بدی ها را به سوی خود جذب می کنند.

من در دنیای بیرونی، همان نتیجه ای را برداشتم می کنم که در دنیای اندیشه خود کاشته ام! باید تلاش کنم تا در ذهن خود به زیبایی ها بیندیشم و زبان خود را از بیان بدی ها ببندم.

این آیه از من می خواهد: «از نعمت ها، از زیبایی ها، از داشته هایم سخن بگویم»، تکرار کلام زیبا بر ذهن نیمه هشیار من اثر می گذارد، شاید من در ابتدا نتوانم اندیشه خود را مهار کنم که فقط به خوبی ها بیندیشد، اما کلام و سخن خود را که می توانم در اختیار بگیرم.

ص: ۱۶۰

اگر فقط کلام زیبا بگویم، اندیشه من هم زیبا می شود.

به راستی جامعه ما چقدر نیازمند عمل نمودن به این آیه است، اگر مردم ما عادت داشتند درباره نعمت هایی که خدا به آن ها داده است، سخن بگویند آیا دیگر این همه ناامیدی و ناشکری در جامعه ما موج می زد؟

ما عادت کرده ایم از اوّل صبح که از خواب بیدار می شویم به فکر نداشته های خود باشیم و تا شب همین طور بدویم تا شاید به نداشته های خود برسیم.

اما نمی دانیم که نداشته ها، نامحدود است و هیچ وقت تمام نمی شود و برای همین است که جامعه به اصطلاح اسلامی ما در عطش دنیاطلبی می سوزد. باید همه تصمیم بگیریم از اوّل صبح تا آخر شب فقط درباره نعمت هایی که خدا به ما داده است فکر کنیم و سخن بگویم. (۶۹)

اگر در خانه همسر مهربانی داریم که به ما عشق میورزد، اگر فرزندان سالمی داریم، اگر بدن سالمی داریم و ... درباره این ها فکر کنیم و سخن بگویم، در این صورت ما خدا را هم بیشتر دوست خواهیم داشت، زیرا وقتی نعمت های خدا را به یاد آوریم، ناخودآگاه به روح خود این پیام را می دهیم که خدا چقدر در حقّ ما مهربانی کرده است.

این سوره به پایان رسید، اکنون وقت آن است که پیام این سوره را برای زندگی امروز بیان کنم.

گویا خدا در این سوره با همه انسان های مؤمن، در همه زمان ها و مکان ها چنین سخن می گوید:

ای انسان مؤمن! تو در این دنیا سختی می کشی، دچار فقر و بیماری و مشکلات می شوی، اما این سختی ها را نشانه این ندان که من به تو خشم

ص: ۱۶۱

گرفته ام و تو را رها کرده ام.

نه، من بندگان مؤمن خویش را دوست دارم و مصلحت آنان را بهتر از هر کس دیگر می دانم، من صلاح می بینم یکی را به فقر و دیگری را به بیماری مبتلا کنم، من می دانم روح انسان فقط در کوره سختی ها می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها پردازد. سختی بد نیست، بلکه سبب می شود تا تو از دنیا دل بکنی و بیشتر به یاد من باشی.

اگر سختی ها نباشد دل تو اسیر دنیا می شود، ارزش تو کم و کم تر می شود، سختی ها، دل تو را آسمانی می کند. سختی ها سبب می شود تا استعدادهای نهفته تو شکوفا شود.

ای انسان مؤمن! بدان که قیامت برای تو بهتر از دنیاست، من در آن روز، تو را در بهشت جاودان جای می دهم و هر چه بخواهی در آنجا برای تو فراهم است.

ای انسان مؤمن! قدری فکر کن، من در زندگی هرگز تو را رها نکرده ام، همواره نعمت خود را به تو عطا کرده ام، بارها تو را از خطرها و بیماری ها نجات داده ام، تو گناه کردی و من آن را پوشاندم، آبروی تو را در میان بندگانم نریختم، من توبه تو را قبول کردم. تو را به راه راست هدایت کردم، تو را با قرآن آشنا نمودم، من به تو ثروت و دارایی دادم و تو را از فقر نجات دادم.

اکنون از تو می خواهم تا به یتیمان نیکی کنی و هرگز فقیری را ناامید نکنی، از تو می خواهم تا همواره زیبایی ها و نعمت هایی را که به تو داده ام، بیان کنی، از نداشته های خود سخن مگو، از داشته هایت سخن بگو! کاری کن که همه به سوی من بیایند، چرا نعمت هایی را که به تو داده ام، پنهان می کنی؟ چرا به مردم نمی گویی که من چقدر به تو نعمت داده ام؟

من از کدام نعمت تو سخن بگویم؟

اگر من بخواهم نعمت های تو را بشمارم، هرگز نمی توانم آن ها را بشمارم، تو در ریه های من، ۷۵۰ میلیون بادکنک کوچک قرار دادی که همواره از هوا پر و خالی می شوند و اکسیژن را به خون می رسانند، بشر با تمام پیشرفت های خود هنوز نتوانسته است یکی از آن ها را بسازد.

هر سلول بدن من، نعمت بزرگی است که قلم از نوشتن عظمت آن ناتوان است. کدام نعمت تو را می خواهم بشمارم؟

سوره «ضحی» به پایان رسید، پس از آن سوره «شرح» می آید.

نماز گزار باید در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند. اگر نماز گزار در نماز خود، سوره «ضحی» را بخواند، باید حتماً بعد از آن سوره «شرح» را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم دارند.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۴ قرآن می باشد.

«شرح» به معنای «وسیع کردن» می باشد، پیامبر وقتی سخنان دشمنان را شنید، غمناک شد، خدا سینه او را آن چنان وسیع کرد که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی کرد، در آیه اول به این مطلب اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. نام دیگر این سوره «انشرح» می باشد.

شرح: آیه ۳-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

این سوره، ادامه سخنانی است که در سوره «ضحی» بیان کردی، سخن خویش را با محمد (صلی الله علیه وآله) ادامه می دهی: «ای محمد! آیا من سینه تو را برای تحمل سختی ها، وسعت نبخشیدم؟ آیا بار سنگین مشکلات را از دوش تو برداشتم؟ همان بار سنگینی که نزدیک بود تو را از پای درآورد».

آری، محمد (صلی الله علیه وآله) در راه مبارزه با بت پرستی با مشکلات زیادی روبرو بود،

کافران او را دیوانه و گمراه و جادوگر می خواندند و مسخره اش می کردند، به او سنگ می زدند و بر سرش خاکستر می ریختند، این ها، دل محمد(صلی الله علیه و آله) را به درد آورده بود تا آنجا که نزدیک بود از پا درآید.

او را دریادل کردی، سینه او را آن چنان وسیع کردی که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی کرد.

آری، هیچ طوفانی نمی توانست آرامش اقیانوس روح او را بر هم بزند، دیگر هیچ مشکلی نتوانست او را به زانو درآورد، کارشکنی های دشمنان او را ناامید نکرد و با توکل به یاری تو راه خود را ادامه داد و سرانجام موفق شد بت پرستی را در آن سرزمین ریشه کن کند و خانه کعبه را از همه بت ها پاک گرداند.

شرح: آیه ۴

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

«ای محمد! آیا نام تو را بلند آوازه نساختم؟».

قبل از این که محمد(صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شود، شخصیت بانفوذی در میان مردم مکه نبود، وقتی او به پیامبری مبعوث شد، کم کم مردم به آیین او ایمان آوردند و نام او بلند آوازه شد و به شهرت رسید. بعد از مدتی، مردم قبیله هایی که در اطراف مکه زندگی می کردند، به مکه می آمدند و سخنان او را می شنیدند و به او ایمان می آوردند.

این سوره در مکه نازل شده است، در همان سال هایی که پیامبر در مکه بود، نام او بلند آوازه شد، پس از مدتی مردم مدینه از او خواستند تا به شهر آنان هجرت کند. محمد(صلی الله علیه و آله) به شهر آنان هجرت کرد و روز به روز بر تعداد

مسلمانان افزوده شد و او در سال هشتم با لشکری ده هزار نفری به مکه آمد و آنجا را فتح کرد. در روزهای آخر عمر پیامبر، هیچ کس به شهرت و قدرت و عظمت او در سرزمین حجاز نبود.

مسلمانان در اذان نماز و در تشهد نماز چنین می گویند:

أشهدُ أن لا اله الا الله.

أشهدُ أن محمداً عبده و رسوله.

این دستور توست. مسلمانان باید هر روز در پنج نماز، بعد از بردن نام تو، نام محمد (صلی الله علیه و آله) را این گونه با احترام ببرند.

به راستی که تو، نام پیامبر خود را این گونه بلند آوازه ساختی و این به پاس سختی ها و مشکلاتی بود که او در راه دین اسلام تحمل نمود.

* * *

شرح: آیه ۶-۵

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

«ای محمد! بدان که پس از تحمل هر سختی، آسانی است، حتماً چنین است، پس از هر سختی، آسانی است.»

این سخن تو، درس بزرگی برای همه انسان ها می باشد، تو می دانی که ممکن است سختی ها به انسان فشار آورد و صبر او را از بین ببرد، برای همین، دو بار این جمله را تکرار می کنی: «پس از تحمل هر سختی، آسانی است»، گویا می خواهی بر این سخن تأکید زیاد کنی تا انسان در هنگام سختی ها، ناامید نشود.

آری، مشکلات و سختی ها به همین شکل باقی نمی ماند، هر کس که مشکلات را تحمل کند و در برابر طوفان حوادث، ایستادگی نماید، سرانجام

ص: ۱۶۶

طعم شیرین پیروزی را می چشد.

در سال هایی که محمد(صلی الله علیه وآله) و پیروان او در مکه بودند با سختی های زیادی روبرو شدند، اما پس از مدتی، مردم مدینه از آنان دعوت کردند و آن ها به مدینه هجرت کردند و روز به روز بر قدرت آنان افزوده شد و سرانجام بر همه بُت پرستان پیروز شدند.

شرح: آیه ۸-۷

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

«ای محمد! اکنون از تو می خواهیم از تلاش و کوشش دست نکشی و وقتی از کار مهمی فارغ شدی، به کار مهم دیگری پردازی و با اشتیاق با من راز و نیاز کنی».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران امام صادق(صلی الله علیه وآله) این آیه را برای آن حضرت خواند و از او خواست تا تفسیر این آیه را بیان کند.

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ به او چنین فرمود: «خدا به پیامبر فرمان داد تا مردم را به نماز، زکات، روزه و حج فرا خواند و از او خواست که وقتی به این فرمان ها عمل نمود، علی(علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم معرفی کند».

(۷۰)

من این سخن امام صادق(علیه السلام) را زمانی بهتر می فهمم که بدانم خدا از محمد(صلی الله علیه وآله) خواسته بود تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواست تا خویشاوندان خود را به اسلام فرا خواند. محمد(صلی الله علیه وآله) همه خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکه بودند، به خانه خود دعوت کرد و با

ص: ۱۶۷

غذایی از آنان پذیرایی نمود و آنان را به اسلام دعوت کرد. همه سکوت کردند، محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن خود را چنین ادامه داد: «آیا در میان شما کسی هست مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را کند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

فقط علی(علیه السلام) از جا بلند شد و فرمود: «ای پیامبر! من شما را یاری می کنم». پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و هر سه بار فقط علی(علیه السلام) جواب او را داد. اینجا بود که پیامبر فرمود: «بدانید که این جوان، برادر و وصی و جانشین من است. از او اطاعت کنید». (۷۱)

آری، در آن شرایط، این علی(علیه السلام) بود که دعوت محمّد(صلی الله علیه وآله) را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یار او بود. آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مدّت داشت، او حتّی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخص نمود، امامت، ادامه راه نبوّت است.

در آیه ۷ این سوره خدا از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهد دست از تلاش بر ندارد و وقتی از کار مهمّ دعوت مردم به یکتاپرستی فارغ شد، به کار مهمّ معرفی علی(علیه السلام) پردازد.

این سوره در مکه نازل شد، پس از مدّتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، در سال نهم هجری پیامبر با همه مسلمانان برای انجام حجّ به سوی مکه بازگشت. در آن سال پیامبر حجّ واقعی را برای مردم بیان کرد.

وقتی مراسم حجّ تمام شد، دیگر زمان اجرای این فرمان بزرگ بود، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد، در بین راه به سرزمین «غدیر خُمّ» رسید، آنجا در حضور همه مسلمانان، علی(علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرد و از آنان خواست تا با علی(علیه السلام) بیعت کنند. (۷۲)

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۵ قرآن می باشد.

در زبان عربی «تین» به معنای «انجیر» می باشد، در آیه اوّل، خدا به «تین» سوگند یاد می کند، برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

تین: آیه ۱-۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالزَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶)

تو محمّد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی و او مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی از مردم مکه به او ایمان آوردند، اما گروه زیادی از بزرگان و ثروتمندان او را دروغگو پنداشتند و به او ایمان نیاوردند.

تو به همه کافران استعداد رشد و کمال را دادی اما آنان خودشان راه شیطان را برگزیدند، در وجود همه، نور فطرت را قرار دادی و راه تشخیص حقّ و باطل را به آنان عطا کردی، فطرت، بزرگترین سرمایه هر انسانی است، تو

این سرمایه را به همه دادی ولی بیشتر انسان ها از آن بهره نمی برند و این سرمایه را تباه می کنند.

اکنون می خواهی این حقیقت را بیان کنی پس چنین می گویی:

* * *

سوگند به تین،

سوگند به زیتون،

سوگند به طور سینا،

سوگند به مکه که تو انسان را در نیکوترین ساختار آفریدی، به او استعداد زیادی دادی، او شایستگی مقامی بس بزرگ داشت، او گل سرسبد جهان آفرینش بود، تو به او اختیار دادی و این راز شکوه انسان بود، راه حق و باطل را به او نشان دادی، اما انسان با این استعداد فراوان، راه شیطان را برگزید و از پرستش تو دوری کرد و به گناه کفر و بُت پرستی آلوده شد، تو به او مهلت دادی و در عذابش شتاب نکردی، او فکر می کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او را زنده می کنی و به پست ترین طبقه های جهنم می اندازی و او برای همیشه در آنجا عذاب می شود.

آری، جهنم همان «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» است.

آری، انسانی که این همه استعداد کمال دارد، وقتی از این استعداد خود بهره نگیرد، به خود ظلم بزرگی می کند، این ظلم بزرگ، نتیجه ای جز عذاب دردناک ندارد.

البته همه انسان ها این گونه نیستند، عده ای راه راست را برمی گزینند و به تو و

ص: ۱۷۰

قرآن تو ایمان می آورند و عمل نیک انجام می دهند، تو در روز قیامت پاداشی تمام نشدنی به آنان می دهی و آنان را در بهشتی جاویدان جای می دهی، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهی.

(۷۳)

* * *

در آیات ۱ تا ۴ این سوره، چهار سوگند بیان شده است. اکنون وقت آن است که درباره این چهار سوگند، توضیح بیشتری بدهم. در این سوره ترتیب سوگندها به این صورت است: تین، زیتون، طور سینا، شهر مکه، اما من در ابتدا از سوگند به مکه سخن می گویم:

* سوگند اول: شهر مکه

شهر مکه یادگار ابراهیم (علیه السلام) بود، خدا از ابراهیم (علیه السلام) خواست تا از فلسطین به مکه برود و کعبه را بازسازی کند، بُت پرستان مکه به کعبه احترام می گذاشتند ولی دچار خرافات شده بودند و در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند. آنان شهر مکه را شهر امن و امان می دانستند و هرگز در آن شهر، دست به شمشیر نمی بردند.

* سوگند دوم: طور سینا

موسی (علیه السلام) در مصر به دنیا آمد و وقتی به سنّ جوانی رسید به مدین (شهری در شام) رفت. موسی (علیه السلام) ده سال در آنجا ماند و سپس تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او در مسیر بازگشت راه را گم کرد و در شب سرد و طوفانی، به جای این که به مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت. او نزدیک رشته کوهی رسید که به آن «طور سینا» می گویند.

ص: ۱۷۱

موسی(علیه السلام) نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او از خانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی(علیه السلام) به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است. اینجا بود که خدا با او سخن گفت و از او خواست تا کفش خود را بیرون آورد زیرا او به سرزمین مقدّسی آمده بود.

* سوگند سوم و چهارم: تین و زیتون

واژه «تین» به معنای انجیر است، زیتون هم که میوه معروفی است و نیاز به توضیح ندارد. دو میوه انجیر و زیتون ارزش غذایی زیادی دارند.

من در اینجا مثالی می زنم:

به این جمله دقت کنید: «فاصله تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است».

منظور از واژه «گلاب» چیست؟

شهر گلاب.

شهر گلاب کجاست؟ پایتخت گلاب ایران کجاست؟

قمصر.

وقتی من می گویم: «از تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است»، معلوم است که منظورم این است: «از تهران تا قمصر ۳۰۰ کیلومتر است»، اما چرا من واژه گلاب را استفاده کردم؟ می خواستم شما را به یاد گلاب خوشبوی قمصر بیندازم. این سخن، کنایه بود.

اکنون که این مثال را متوجه شدید، به بررسی آیات قرآن می پردازم: قرآن در ابتدای این سوره می گوید: «قسم به انجیر و زیتون». برای کشف منظور واقعی

قرآن باید به زمان نزول قرآن بروم.

این آیه در مکه نازل شده است، شهر مکه، شهری بود که در آن هیچ اثری از درخت انجیر و زیتون نبود، کاروان هایی که به شام می رفتند از فلسطین انجیر خشک و روغن زیتون خریداری می کردند و به مکه می آوردند، در واقع بهترین انجیر و زیتون از فلسطین بود و مردم مکه از این دو محصول استفاده می کردند.

در آن زمان هر کس در شهر مکه نام انجیر و زیتون را می شنید به یاد فلسطین می افتاد، زیرا فلسطین، مرکز تولید این دو محصول بود.

خدا در این سوره به این دو میوه سوگند یاد می کند، گویا می خواهد به فلسطین اشاره ای داشته باشد. بیت المقدس و مسجد الاقصی در فلسطین قرار دارد، خدا برکت زیادی به سرزمین فلسطین داده است.

در بیت المقدس، پیامبران زیادی زندگی کرده اند، ابراهیم(علیه السلام) از بابل به آنجا هجرت کرد و مدّت زیادی در آنجا بود، پیامبرانی همچون داوود، زکریا، یحیی، سلیمان و عیسی(علیهم السلام) نیز در آنجا زندگی می کردند.

در آیه اوّل سوره «اسرا» قرآن به این مطلب اشاره می کند: «محمّد(صلی الله علیه وآله) را از مسجدالحرام به بیت المقدس در فلسطین برد، همان بیت المقدس که اطراف آن را خدا برکت داده بود»، منظور از برکت در اطراف بیت المقدس، هم برکت مادی (درختان میوه) و هم برکت معنوی (حضور پیامبران) می باشد.

وقتی واژه «تین و زیتون» را کنایه از «بیت المقدس» بگیریم، ارتباط زیبایی بین آیات ۱ تا ۳ این سوره ایجاد می شود. قرآن در این سه آیه، به سه مکان مقدّس سوگند یاد کرده است:

۱ - سوگند به بیت المقدس (که انجیر و زیتون از آنجاست)،

۲ - سوگند به طور سینا،

۳ - سوگند به مکه.

اکنون معلوم شد که قرآن از کنایه استفاده کرده است، واژه «انجیر و زیتون» را ذکر کرد اما منظور او سرزمین بیت المقدس است، همان گونه که من در مثال بالا از واژه «گلاب» استفاده کردم و منظورم شهر قمصر بود. (۷۴)

* * *

ابن فضل یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود، او شنیده بود که خدا روح انسان ها را ابتدا در عالم ملکوت آفرید سپس روح انسان ها را به این دنیایِ خاکی آورد.

او می دانست که عالم ملکوت بسیار بالاتر و برتر از این دنیای خاکی است.

وقتی او این دنیایِ خاکی را با ملکوت مقایسه می کرد، می فهمید که این دنیا همان «أَسْفَلَ السَّافِلِينَ» است.

پست ترین جایگاه!

امروزه این دنیای خاکی، پست ترین جایگاه است، روز قیامت هم که فرا برسد، جهنم، پست ترین جایگاه خواهد بود.

ابن فضل با خود فکر کرد و از خود پرسید: «روح انسان از عالم ملکوت است، برتر از خاک و این جهان مادی است، پس چرا خدا این روح را در این جسم مادی قرار داد، چرا انسان را به این دنیای خاکی آورد؟، علت این کار خدا چه بود؟».

او هر چه فکر کرد به نتیجه ای نرسید، سرانجام تصمیم گرفت تا نزد امام صادق (علیه السلام) برود و از او سؤال خود را بپرسد. او به خانه آن حضرت رفت و

ص: ۱۷۴

سؤال خود را پرسید.

امام صادق(علیه السلام) وقتی سؤال او را شنید، به او پاسخی طولانی داد. ابن فضل گمشده خویش را پیدا کرد و دلش آرام شد. او به سرچشمه علم و دانش رسیده بود.

من در اینجا آنچه را از سخن امام صادق(علیه السلام) برداشت کرده ام، بیان می کنم:

خدا روح انسان ها را در ملکوت آفرید، روح انسان ها در آنجا قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می دانست که اگر روح انسان ها در آن ملکوت بماند، دچار غرور می گردد و این غرور باعث می شود تا انسان ها از کمال و سعادت فاصله بگیرند.

چه بسا این روح انسان آن قدر دچار غرور می گردید که ادعای خدایی می کرد و سر از کفر و هلاکت درمی آورد!

آری، در عالم ملکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هر چه روح انسان می خواست برای او آماده بود، آن دنیا، دنیایی برتر بود و زمینه سختی ها و بلاها در آنجا وجود نداشت.

خدا چنین اراده کرد که انسان را به این دنیای مادی بیاورد، دنیایی که در آن، انسان با محدودیت ها و مشکلات روبرو می شود، در این دنیا زمینه پختگی انسان فراهم شد.

در این دنیا، انسان به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می شود، همه این سختی ها، درمان غرور روح انسان است.

این راز مهمی است: «این سختی ها، درد نبود، درمان روح انسان بود».

هر کس روح او استعداد بیشتری برای کمال دارد، در این دنیا با مشکلات

ص: ۱۷۵

بیشتری روبرو می شود تا آن دردِ غرور که در وجود اوست، بر طرف بشود.

انسانی که در دنیای ملکوت، پادشاهی می کرد، در این دنیا برای سیر کردن شکم خویش، باید کار کند، زحمت بکشد و...

همه این ها باعث می شود تا غرور او درمان شود.

خدا با حکمت خویش می دانست که تنها راه کمال روح انسان، این است که چند روزی در این دنیا، اسیر باشد.

این گونه بود که انسان در این دنیا که «أسفل السافلین» است، گرفتار آمد.

آری، روح با آن عظمت اسیر این دنیای خاکی شد!

خدا پیامبران را برای انسان فرستاد، راه خوب و بد را به او نشان داد، به انسان اختیار داد، عده ای راه هدایت را انتخاب کردند و دردِ غرور روح آنان، درمان شد و به رستگاری رسیدند، عده ای هم راه کفر را خودشان انتخاب کردند.

انسان که در این دنیا، این مشکلات و سختی ها را دید، بعد از مرگ روح او به زندگی ادامه می دهد، مؤمنان به بهشت می روند، بهشتی که همان عالم ملکوت است، در آنجا مؤمنان هر چه اراده کنند، برایشان آماده می شود، اما هرگز دیگر دچار غرور نمی شوند، زیرا به یاد دارند که در دنیا گرسنگی ها و تشنگی ها کشیدند، کسی که برای سیر کردن شکم خویش، محتاج بود، چگونه ممکن است دیگر ادعای خدایی بکند!

روح انسان، همه سختی ها و مشکلات دنیا را به یاد دارد!

آن کسی که یک دندان درد او را کلافه می کرد، انسانی که یک سردرد او را از دنیا سیر می کرد، دیگر هرگز ادعای خدایی نمی کند!

روح انسان، درس های خود را به خوبی فرا گرفته است!

غرور او دیگر درمان شده است.

وقتی این روح به بهشت می رود، دیگر آن بیماری را ندارد.

این برنامه ای است که خدا برای سعادت روح انسان قرار داده است. این راز بزرگ زندگی دنیا می باشد.

انسان برای راحتی و آسایش به این دنیا نیامده است! انسان به اینجا آمده است تا درد او درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردد. (۷۵)

* * *

تین: آیه ۸-۷

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

محمد (صلی الله علیه و آله) با بُت پرستان مکه سخن می گفت و از آنان می خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در قرآن شکی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حق را شناختند اما به آن ایمان نیاوردند.

محمد (صلی الله علیه و آله) به آنان هشدار می داد که از عذاب روز قیامت بترسید، آنان می گفتند: «قیامت دروغی بیش نیست! آیا وقتی مردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده می شویم؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟».

اکنون تو با تک تک کافران چنین سخن می گویی: «بعد از این همه هشدار، چه چیزی شما را وادار می کند که قیامت را تکذیب کنید؟ چرا خود را از سعادت محروم می کنید؟ به چه قدرتی دل بسته اید؟ آیا نمی دانید که من بر همه فرمانروایان، برتری دارم؟ آیا نمی دانید که هر چه من فرمان دهم، همان

ص: ۱۷۷

خواهد شد، چرا از عذاب من نمی ترسید؟».

آری، روز قیامت که فرا رسد، کافران هیچ یار و یآوری نخواهند داشت، تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنم ببرند، وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

ص: ۱۷۸

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۶ قرآن می باشد.

«علق» به معنای «لخته خون» می باشد، در آیه دوم قرآن چنین می گوید: «انسان از لخته خونی آفریده شده است». وقتی نطفه پدر با تخمک مادر ترکیب می شود، بعد از مدتی به لخته خونی تبدیل می شود، خدا انسان به این زیبایی را از یک «خون لخته شده» آفریده است.

علق: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)

این سوره با جمله «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» آغاز می شود:

«ای محمّد! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن بخوان!».

پنج آیه اوّل این سوره، اوّلین آیاتی است که تو بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، باید به تاریخ سفر کنیم.

سیزده سال قبل از هجرت محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه.

آن زمانی که محمد(صلی الله علیه و آله) در مکه بود و بُت پرستی همه جا را فرا گرفته بود و از نور هدایت اثری نبود... باید به آن زمان برگردم...

* * *

محمد(صلی الله علیه و آله) در آستانه چهل سالگی است، او هر سال در ماه «رجب» به غار «حرا» می رود، غار حرا بالای کوه بلندی است که در اطراف مکه است، امسال هم او برنامه خود را اجرا می کند.

او در کتاب طبیعت، چیزهایی را می خواند که هیچ کس به آن توجه ندارد: ستارگان که همچون چراغ هایی بر آسمان شب می درخشند، سپیده صبح که از دل شب طلوع می کند، مهتاب که همه جا را با نور خود روشن می کند و...

این ها نشانه های قدرت توست که با زبان بی زبانی با محمد(صلی الله علیه و آله) سخن می گویند.(۷۶)

خدیجه(علیها السلام) همسر باوفای محمد(صلی الله علیه و آله) است، او برای محمد(صلی الله علیه و آله) آب و غذا می برد، از مکه تا غار حدود ده کیلومتر است. خدیجه(علیها السلام) به عشق دیدن همسرش این راه را طی می کند. او به کوه می رسد تا قلّه بالا می رود و گاهی علی(علیه السلام) هم همراه خدیجه(علیها السلام) می آید، او هم می خواهد محمد(صلی الله علیه و آله) را ببیند. کوزه آب در دست علی(علیه السلام) است و غذا در دست خدیجه(علیها السلام).(۷۷)

* * *

شب بیست و هفتم ماه رجب است، محمد(صلی الله علیه و آله) در غار مشغول عبادت است و با خدای خود راز و نیاز می کند.
(۷۸)

محمد(صلی الله علیه و آله) از شکاف غار به بیرون نگاه می کند، امشب از ماه خبری نیست. همه جا غرق تاریکی است. نسیمی میوزد، هوا قدری خنک می شود.

فقط سکوت است و سکوت !

ناگهان در آسمان نوری آشکار می شود، گویی اتفاق بزرگی در راه است...

آن نور نزدیک و نزدیک تر می شود، از میان آن نور، فرشته ای که از جنس نور است، ظاهر می شود. او جبرئیل است و به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می گوید:

___ ای محمد بخوان!

___ چه بخوانم؟

___ نام خدای خود را بخوان!

___ نام او را چگونه بخوانم؟

___ «به نام آن خدایی که همه هستی را آفرید، قرآن را بخوان! همان خدایی که انسان را از لخته خونی، آفرید. قرآن را بخوان و بدان که خدای تو از همه بزرگوارتر است، خدای تو انسان را علم نوشتن با قلم آموخت و به او هر آنچه را نمی دانست، یاد داد.»

اینجاست که محمد (صلی الله علیه و آله) شروع به خواندن قرآن می کند... (۷۹)

* * *

آن نور به سوی آسمان می رود و بار دیگر سکوت و تاریکی همه جا را فرا می گیرد.

محمد (صلی الله علیه و آله) در وجود خود، گرمایی می یابد، گویی که آتشی درونش افروخته باشند. او سر به سجده می گذارد و با خدای خویش سخن می گوید.

اکنون او از جا برمی خیزد، عبای خود را بر دوش می اندازد و به راه می افتد. او کجا می خواهد برود؟

او هر سال تا پایان ماه رجب در این غار می ماند؛ اما امشب او دیگر نمی تواند اینجا بماند.

آن صدای آسمانی محمد (صلی الله علیه و آله) را دگرگون کرده است، او می خواهد نزد

خدیجه(علیها السلام) برود، فقط خدیجه(علیها السلام) است که می تواند در این لحظات به او کمک کند.

محمد(صلی الله علیه وآله) از کوه پایین می آید، گویا همه هستی به او سلام می کنند: «سلام بر تو ای رسول خدا». (۸۰)

بار دیگر محمد(صلی الله علیه وآله) آن فرشته آسمانی را می بیند که با او چنین سخن می گوید: «ای محمد! تو پیامبر خدایی و من جبرئیل هستم!». (۸۱)

محمد(صلی الله علیه وآله) آرام آرام و خسته به سوی خانه می رود، او بزرگ ترین امانت هستی را بر دوش خود می یابد. او برگزیده آسمان است و باید مردم را به سوی نور هدایت کند، مردمی را که در تاریکی و پلیدی ها غرق شده و به عبادت بُت ها رو آورده اند.

* * *

ناگهان صدای درِ خانه به گوش می رسد، در این وقت شب چه کسی درِ خانه خدیجه(علیها السلام) را می گوید؟

این صدای کوبیدن در برای خدیجه(علیها السلام) آشناست. فقط محمد(صلی الله علیه وآله) در را این گونه می کوبد. خدیجه(علیها السلام) لبخندی می زند و به سوی در می رود و آن را باز می کند، محمد(صلی الله علیه وآله) را می بیند که به او سلام می کند و وارد خانه می شود.

چرا محمد(صلی الله علیه وآله) این چنین بی رمق است؟ چرا بدنش گرم گرم است.

لحظاتی می گذرد، محمد(صلی الله علیه وآله) به خواب می رود، او بسیار خسته است.

صبح فرا می رسد، صدای درِ خانه به گوش می رسد، خدیجه(علیها السلام) از جا برمی خیزد و در را باز می کند و علی(علیه السلام) را می بیند. علی(علیه السلام) به خدیجه(علیها السلام) می گوید:

___ آمده ام تا آب و غذا را به غار «حرا» ببریم.

— امروز لازم نیست به آنجا برویم.

— برای چه؟

— محمد اینجاست. او دیشب به خانه برگشته است.

وقتی علی (علیه السلام) این را می شنود، خیلی خوشحال می شود. او وارد خانه می شود. محمد (صلی الله علیه وآله) از بستر برمی خیزد، خدیجه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) را کنار خود می بیند، به آن ها سلام می کند و می گوید: «جبرئیل بر من نازل شد و قرآن را برای من خواند. اکنون من پیامبر خدا هستم. بگویید: لا إله إلا الله، محمد رسول الله».

علی (علیه السلام) و خدیجه (علیها السلام) این سخن را تکرار می کنند، آری، علی (علیه السلام) اولین مرد مسلمان و خدیجه (علیها السلام) اولین زن مسلمان است. (۸۲)

خدیجه (علیها السلام) رو به محمد (صلی الله علیه وآله) می کند و می گوید: «من از خیلی وقت پیش این را می دانستم و منتظر چنین روزی بودم». (۸۳)

* * *

این ۵ آیه، اولین آیاتی است که بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شده است، بسیار مناسب است که درباره آن شرح بیشتری بدهم تا پیام این آیات روشن تر شود.

خدا با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین می گوید:

ای محمد! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن را بخوان! بسم الله بگو و قرآن را بخوان!

من همان خدایی هستم که انسان را از لخته خونی، آفریدم! وقتی نطفه پدر در رحم مادر قرار می گیرد، آن نطفه با تخمک مادر، یکی می شود و اولین سلول انسان شکل می گیرد، من فرمان می دهم که آن سلول شروع به رشد کند و به سرعت تکثیر شود، آن سلول به لخته خونی ناچیز تبدیل می شود و از آن

ص: ۱۸۳

لخته خون، انسان را می آفرینم.

ای محمّد! قرآن را بخوان و بدان که من از همه بزرگوارتر هستم، به بندگان خود لطف بیشمار دارم و در حقّ آنان مهربانی می کنم.

ای محمّد! من انسان را علم نوشتن با قلم آموختم و به او هر آنچه را نمی دانست، یاد دادم.

* * *

از قلم سخن گفتی!

چه سخن عجیبی!

این قلم چیست که تو در اولین آیاتی که بر محمّد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی از آن سخن می گویی!

از خلقت انسان سخن می گویی و سپس از قلم!

چه رازی در این سخن توست؟ از میان همه نعمت هایی که به انسان داده ای، نعمت قلم را بیان می کنی؟

درست است که در شهر مکه فقط بیست نفر می توانند بنویسند، بیشتر مردم آن زمان، به سخنرانی اهمیت می دادند، اما تو از قلم یاد می کنی، زیرا عظمت آن قلم را به خوبی می دانی.

قلم، سرچشمه پیدایش تمدن ها می باشد، قلم، ریشه آگاهی بشر است، قلم، پل ارتباط گذشته و آینده بشر است، حتی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق نوشتار ایجاد شده است.

قلم، رازدار بشر و خزانه دار دانش ها می باشد و تجربه های قرن ها زندگی انسان را جمع کرده است و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

* * *

در شب مبعث که شب ۲۷ رجب (۱۳ سال قبل از هجرت) می باشد، پنج آیه اول این سوره بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شد و سپس تقریباً بعد از ۵۵ شب، شب قدر (شب ۲۳ رمضان همان سال)، همه قرآن بر او نازل گردید.

البته وقتی در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود. آن نازل شدن قرآن که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی آیات قرآن در مناسبت های مختلف، نازل می شد و پیامبر آن آیات را برای مردم می خواند.

خلاصه مطلب آن که قرآن دو نوع نزول دارد:

___ نزول اول: نزول مرحله به مرحله

این نزول از شب ۲۷ رجب (شب مبعث) آغاز شد و ۲۳ سال طول کشید و در مناسبت های مختلف، آیات آن نازل می شد، مناسبت ها سبب می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

___ نزول دوم: نزول یکپارچه

این نزول در شب قدر همان سال (تقریباً ۵۵ شب بعد از شب مبعث) انجام شد و همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، اما این نزول، مخصوص خود پیامبر بود.

این سؤال، ذهن مرا مشغول کرده است، وقتی من قرآن را باز می کنم، اولین سوره ای که در صفحه اول قرآن می بینم سوره حمد است، بعد از آن سوره بقره و بعد سوره آل عمران...

ص: ۱۸۵

اگر این ۵ آیه، اولین آیاتی است که بر پیامبر نازل شده است، پس چرا این ۵ آیه در آخرین قسمت های قرآن، ذکر شده است؟

چه کسی پاسخ این سؤال مرا می دهد؟

نزول قرآن با نظم و ترتیب قرآن فرق می کند!

اینجا سخن از نزول قرآن است، اولین آیاتی که نازل شد، پنج آیه اول سوره «علق» است.

ولی نظم و ترتیب قرآن، چیز دیگری است.

پیامبر دستور داد تا مسلمانان قرآن را حفظ کنند و فرمان داد عده ای هم آن را بنویسند، یکی از نویسندگان، علی (علیه السلام) بود. تعداد نویسندگان قرآن در آخرین سال های عمر پیامبر زیاد شد و به بیش از ده نفر رسید. پیامبر هم نویسندگان را راهنمایی می کرد و هم بر کارشان نظارت داشت.

جبرئیل از طرف خدا فرمان داشت تا ترتیب سوره ها و ترتیب آیه های قرآن را به پیامبر وحی کند. پیامبر هم ترتیب قرآن را برای مردم بیان می کرد، هر وقت آیه ای نازل می شد، به مردم می گفت که این آیه از کدام سوره است و در کجای آن سوره باید قرار گیرد.

مدتی قبل از وفات پیامبر، آخرین آیه قرآن نازل شد، پیامبر مکان دقیق آن آیه را برای مردم مشخص کرد و نظم و ترتیب قرآن هم تمام شد. از طرف دیگر، هر سال جبرئیل در شب قدر همه قرآن را بر قلب پیامبر نازل می کرد و در سال آخر عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است. (۸۴)

آری، در زمان خود پیامبر به طور بسیار دقیق، قرآن نوشته شد و به همین ترتیبی که امروز در دسترس ما می باشد، آماده شد. قرآن از سوره «حمد» آغاز

می شود و با سوره «ناس» به پایان می رسد.

اکنون که این مطلب را دانستم، می توانم از آیه ۱۷ سوره قیامت، معنای دیگری را بفهمم، خدا در آنجا می گوید: «جمع و خواندن قرآن بر عهده من است».

منظور از «جمع قرآن» همان «نظم و ترتیب آن» است.

منظور از «خواندن قرآن» همان نزول قرآن بر قلب پیامبر است.

آری، خدا این دو وظیفه را بر عهده گرفته است، او قرآن را نازل کرده است و خودش آن را حفظ می کند، قرآن برای همیشه باقی می ماند و هیچ وقت در آن تغییری صورت نمی گیرد. (۸۵)

* * *

عَلَقَ: آیه ۱۹ - ۶

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنَّا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

تأکید می کنم فقط پنج آیه اول این سوره در شب بعثت نازل شده است، پیامبر به مدت سه سال وظیفه داشت مردم را پنهانی به اسلام دعوت کند، بعد از سه سال، خدا به او فرمان داد تا رسالت خویش را برای همه آشکار نماید و مردم را به صورت عمومی به اسلام فرا خواند.

ص: ۱۸۷

وقتی دعوت پیامبر آشکار شد، بزرگان مکه با او دشمنی کردند، آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمد (صلی الله علیه و آله) باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

یکی از کسانی که با محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی زیادی می نمود، ابوجهل بود، ابوجهل به دوستانش چنین گفته بود: «وقتی دیدید که محمد نماز می خواند به من خبر بدهید تا من وقتی او در سجده است، با پا گردن او را له کنم».

روزی، دوستانش به او خبر دادند که محمد (صلی الله علیه و آله) کنار کعبه نماز می خواند، ابوجهل نزدیک محمد (صلی الله علیه و آله) رفت و صبر کرد او به سجده برود، آن وقت بود که باعجله به سوی محمد (صلی الله علیه و آله) رفت تا گردن او را با پای خود بفشارد، همه به او نگاه می کردند، او چند قدم جلو رفت اما ناگهان عقب نشینی کرد و با دستش گویا چیزی را از خود دور کرد.

ابوجهل با ترس و وحشت نزد دوستانش بازگشت، دوستانش به او گفتند:

___ ابوجهل! چه شد؟ چرا این قدر ترسیده ای؟

___ وقتی نزدیک محمد (صلی الله علیه و آله) شدم، ناگهان گودال آتشی میان خود و او دیدم، آتشی که زبانه می کشید و به سوی من می آمد.

این گونه بود که ابوجهل نتوانست مانع نماز خواندن محمد (صلی الله علیه و آله) شود. اکنون در این آیات درباره ابوجهل سخن می گویی، همان کسی که می خواست محمد (صلی الله علیه و آله) را از نماز بازدارد.

اکنون تو با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! ابوجهل انسان کافری است، به راستی که هر انسان کافر، وقتی

خود را بی نیاز ببیند، طغیان می کند، او خود را از دین و قرآن، بی نیاز می بیند و ثروت زیادی هم جمع کرده است، همین باعث شده است که او سرکشی کند و حق را انکار کند.

ای محمّد! من به او مهلت می دهم و در عذاب او شتاب نمی کنم، اما او فکر می کند که عذابی در کار نیست، تو برای او از قیامت سخن گفتی ولی او قیامت را دروغ پنداشت، اما او اشتباه می کند، من در روز قیامت او را زنده می کنم، در آن روز، همه انسان ها برای حسابرسی به پیشگاه من می آیند، آن وقت است که من او را به عذاب سختی گرفتار می سازم.

ای محمّد! آیا آن کسی را که تو را از نماز باز می داشت، دیدی؟ چرا او تو را از نماز باز می داشت؟ چرا با تو دشمنی می کرد؟ تو بنده من هستی و برای من نماز می خواندی، تو بر راه هدایت هستی و مردم را به پرهیزکاری فرمان می دهی، چرا او با تو دشمنی می کرد؟ آیا او را دیدی که تو را دروغگو شمرد و از پذیرفتن حق، روی گرداند؟

آیا او خیال می کند که من او را نمی بینم و از کارهای او باخبر نیستم؟

هرگز چنین نیست، من همه اعمال او را می بینم، این قانون من است، من در عذاب کافران شتاب نمی کنم، به او فرصت می دهم، امّا اگر او از این کار خود دست بردارد، فرمان می دهم تا در روز قیامت فرشتگان او را به سوی جهنّم ببرند و سپس موی جلوی سر او را بگیرند و او را بلند کنند و در جهنّم اندازند.

ای محمّد! آیا می دانی آن کسی را که فرشتگان موی سرش را می گیرند و در آتش می اندازند، کیست؟

او دشمن تو (ابوجهل) است، همان که دروغگوی خطاکار است و به دروغ

به مردم می گوید: «خدا به ما فرمان داده است تا بُت ها را بپرستیم». او امروز این سخن های دروغ را به مردم می گوید. من هرگز کسی را به عبادت بُت ها فرمان نداده ام. در روز قیامت او را به سختی عذاب می کنم.

ای محمّد! وقتی او آتش هولناک جهنّم را ببیند، می تواند فریاد برآورد و دوستان و یارانش را صدا زند تا او را کمک کنند، من هم مأموران جهنّم را فرا می خوانم. آری، مأموران جهنّم غلّ و زنجیر به دست و پای او می بندند و او را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند، اینجاست که صدای آه و ناله او بلند می شود و برای خود آرزوی مرگ می کند، اما در آنجا از مرگ خبری نیست، او برای همیشه در آتش خواهد سوخت. (۸۶)

ای محمّد! او با تو سخن گفت و از تو خواست تا نماز نخوانی و به عبادت بت ها رو آوری، اما هرگز از او پیروی نکن و به او توجه نکن، از تو می خواهم در برابر عظمت من سجده کنی و این گونه به لطف من نزدیک شو!

* * *

سخن تو با محمّد (صلی الله علیه و آله) به پایان می رسد، درست است که در این سخن به ابوجهل وعده جهنّم دادی، اما این سخن فقط برای ابوجهل نیست، هر کس که راه او را بیماید به جهنّم گرفتار خواهد شد.

آری، در هر زمان و مکان، هر کس با دین تو دشمنی کند و مؤمنان را از نماز بازدارد، راه ابوجهل را پیموده است و آتش جهنّم در انتظار اوست.

* * *

در آیه ۱۹، خدا با محمّد (صلی الله علیه و آله) (و همه مسلمانان) چنین سخن می گوید: «سجده کن و این گونه به لطف من نزدیک شو!».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود،

ص: ۱۹۰

واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید.

اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک گذارم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم.

روزی امام رضا(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود:

___ آیا می دانی در چه هنگام، انسان به لطف خدا نزدیک تر است؟

___ نه.

___ آیا آخرین آیه سوره «علق» را خوانده ای؟

___ آری.

___ وقتی انسان به سجده می رود، در آن حالت او به لطف خدا، بیش از هر وقت دیگر، نزدیک است. خدا در آخرین آیه

سوره علق می گوید: «سجده کن و به لطف من نزدیک شو». (۸۷)

آری، انسان در حالت سجده تواضع و فروتنی خود را به نمایش می گذارد و خدا این حالت انسان را بسیار دوست می دارد.

روزی خدا به موسی(علیه السلام) چنین گفت:

___ ای موسی! آیا می دانی که چرا من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای هم صحبتی خود انتخاب نمودم؟

___ بارخدا! پاسخ این سؤال را نمی دانم.

___ ای موسی! دیدم که تو در مقابل عظمت من به سجده می روی و صورت خود را بر خاک می نهی، پس تو را از همه

مردم دنیا متواضع تر یافتم و برای

ص: ۱۹۱

همین تو را به پیامبری انتخاب نمودم.

اینجا بود که موسی (علیه السلام) به سجده رفت و صورت خود را بر خاک قرار داد، خطاب رسید: «ای موسی! سر خود را بالا بگیر و این خاک ها که بر صورت داری را بر بدن خود بمال که من این خاک را شفای درد جسم و جان تو قرار داده ام».

(۸۸)

چقدر خوب است که وقتی به بیابانی رفتم، مقداری خاک پاک بردارم و آن را به خانه بیاورم و گاهی بر روی آن، سجده کنم، آری، صورتی که در سجده، خاکی شده است، خیلی ارزش پیدا می کند! وقتی من این گونه به سجده می روم، خاک را بر صورت خود احساس می کنم، به فکر فرو می روم که دیر یا زود، مرگ فرا می رسد و همین صورت را میان قبر بر روی خاک قرار می دهند.

چقدر خوب است گاهی از این زندگی جدا شوم و به بیابان پناه ببرم و بر روی خاک بیابان سجده کنم.

چه کسی می داند که صورتِ خاکی شده، چقدر ارزش دارد؟

من در سجده هستم و بوی خاک به مشام می رسد و آخرین سفر خود را (که سفر قبر است) به یاد می آورم، دیگر غم و غصه دنیا را فراموش می کنم و قدری به فکر آخرت می افتم و سعی می کنم برای سفر خود زاد و توشه ای فراهم کنم که سفر بسیار نزدیک است.

ص: ۱۹۲

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۹۷ قرآن می باشد.

یکی از شب های ماه رمضان، شب قدر است، شبی که سرنوشت انسان ها مشخص می گردد، در این سوره از شب قدر سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. نام دیگر این سوره «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» می باشد.

قدر: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

در سوره قبل که سوره علق بود، از نزول مرحله به مرحله قرآن سخن گفتی، اکنون می خواهی از نزول یکپارچه قرآن سخن بگویی.

سیزده سال قبل از هجرت پیامبر. در شب ۲۷ رجب، شب مبعث، محمد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث کردی و ۵ آیه اول سوره «علق» را بر او نازل نمودی. بیش

از ۵۰ شب گذشت، ماه رمضان فرا رسیده بود، شب قدر، همه قرآن را یک باره بر قلب محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی، این نزول قرآن، مخصوص خود پیامبر بود.

شب قدر چه شبی است؟

شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان.

هیچ کس نمی داند کدام یک از این شب ها، شب قدر است، فقط محمد (صلی الله علیه و آله) می دانست که آن شب، کدام یک از این شب ها است. آن شب برای او، تجربه ای عجیب بود.

نزول یکپارچه قرآن بر قلب او.

پس از آن شب، نزول مرحله به مرحله قرآن، ادامه پیدا کرد و تو قرآن را در مدت ۲۳ سال در مناسبت های مختلف بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل می کردی و محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن را برای مسلمانان می خواند و به آنان فرمان می داد آن را حفظ کنند و بنویسند، مناسبت ها سبب می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

هر سال خداوند همه قرآن را بر قلب محمد (صلی الله علیه و آله) نازل می کرد، گویا این اتفاق در شب قدر، روی می داد، در سال آخر عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است. (۸۹)

اکنون درباره شب قدر چنین سخن می گویی:

من قرآن را در شب قدر نازل کردم.

و کسی چه می داند که فضیلت و برتری شب قدر چیست؟

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

فرشتگان و روح در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند.

ص: ۱۹۴

آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است.

* * *

در این سوره از سه نکته مهم سخن به میان آمده است:

* نکته اول

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

معنای این سخن روشن است: عبادتِ شب قدر، بهتر از عبادتِ هزار ماه است.

هزار ماه برابر با ۸۳ سال می باشد. اگر من شب قدر را درک کنم و در آن شب عبادت کنم، به ثواب زیادی رسیده ام و مثل این است که ۸۳ سال عبادت نموده ام.

شب قدر را به این نام، نامیده اند زیرا کسی قدر و عظمت آن را نمی داند، شبی است بسیار با فضیلت. شبی که فرشتگان بزرگ خدا به زمین فرود می آیند. شبی که خدا رحمت و مهربانی خود را برای بندگانش قرار می دهد و گروه زیادی را از عذاب نجات می دهد.

* نکته دوم

در شب قدر، فرشتگان و روح نازل می شوند، منظور از «روح» کیست؟

من می دانم که یکی از نام های جبرئیل، «روح القدس» است، آیا منظور از «روح» همان جبرئیل است؟

این سؤال است که مدتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق (علیه السلام) را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است.» (۹۰)

پس معلوم می شود که منظور از «روح» در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای

ص: ۱۹۵

است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

نکته مهم این است: در شب قدر که قرآن به طور یکپارچه بر پیامبر نازل شد، جبرئیل هم نزد پیامبر می آمد. جبرئیل یکی از فرشتگان است. در آن شب، فرشتگان (که یکی از آنان جبرئیل است) همراه با «روح» نازل می شوند.

* نکته سوم

فرشتگان و «روح» برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. منظور از این سخن چیست؟

تقدیر چیست؟

خدا برای انسان ها در شب قدر برنامه ریزی می کند، به این برنامه «تقدیر» می گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قدر» هم گفته می شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند». (۹۱)

آری، شب قدر، شب مشخص شدن سرنوشت یک ساله همگان می باشد، برای همین مستحب است که آن شب بیدار باشم و قرآن بخوانم و عبادت کنم و با خدا راز و نیاز کنم و از او خوبی ها و زیبایی ها را طلب کنم.

شب قدر، شب مشخص شدن سرنوشت یک ساله من است.

شب قدر، شب سرنوشت است.

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟

اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس

ص: ۱۹۶

دیگر سرنوشت (قضا و قدر) چه معنایی دارد؟

اگر خدا در شب قدر زندگی مرا برنامه ریزی می کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟
باید جواب این سؤال را بیابم...

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) درباره قضا و قدر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

— آیا می خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

— آری. مولای من!

— وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن ها سؤال نمی کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می کند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می کند که من انجام داده ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی گوید: «چرا مریض شدی؟ چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قدر) برمی گردد.

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

ص: ۱۹۷

سخن امام صادق(علیه السلام) را بار دیگر می خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به قضا و قدر برمی گردد و هرچه که به اعمال انسان برمی گردد، از قضا و قدر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخص می شود که آیا من تا سال بعد زنده می مانم یا نه؟ مریض می شوم یا نه؟ همه این ها به قضا و قدر برمی گردد، اما این که من در این مدت، چه کارهایی انجام می دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قدر نیست!

* * *

تا اینجا فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اول: محدوده عمل.

در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قدر.

در این محدوده سرنوشت من جای می گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی کند.

خدا در روز قیامت فقط و فقط درباره محدوده اول از من سؤال می کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه ریزی و تقدیر نمی کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می دهم.

خدا به حکمت خویش، روزی عده ای را کم و روزی عده ای را زیاد می کند، عده ای در بیماری و سختی هستند و عده ای هم در سلامتی. عده ای در جوانی

از دنیا می روند و عده ای دیگر در پیری.

این ها از قضا و قَدَر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قَدَر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم. (۹۲)

* * *

یک بار دیگر سوره قدر را می خوانم. خدا در این سوره با انسان ها چنین سخن می گوید: «من قرآن را در شب قدر نازل کردم، کسی چه می داند که فضیلت و برتری شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است».

اکنون می دانم که این سوره از دو اتفاق مهم در شب قدر سخن می گوید:

۱ - نزول یکپارچه قرآن.

محمد (صلی الله علیه و آله) ۲۳ سال پیامبر بود، در این ۲۳ سال، هر سال شب قدر که فرا می رسید، خدا قرآن را به قلب پیامبر نازل می کرد. فرشتگان نزد محمد (صلی الله علیه و آله) می آمدند، جبرئیل قرآن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) عرضه می کرد.

۲ - مشخص شدن سرنوشت

فرشتگان از آسمان نازل می شوند تا سرنوشت انسان ها و تقدیر آنان را رقم بزنند.

اما یک سؤال؟

این فرشتگان وقتی به زمین می آمدند، به کجا می رفتند؟

آنان نزد محمد (صلی الله علیه و آله) می آمدند، خدا چنین مقامی را به پیامبر داده بود و او باید تقدیر و سرنوشتی را که فرشتگان نوشته اند، تأیید می کرد.

ص: ۱۹۹

در واقع، فرشتگان برای هر کدام از انسان‌ها، سرنوشتی مشخص می‌کردند و آن را نزد پیامبر می‌آوردند و پیامبر آن را تأیید می‌کرد. این فرمانروایی معنوی بود که خدا به پیامبر داده بود. مقامی اختصاصی که خیلی‌ها از آن بی‌خبر بودند. این جلوه‌ای از مقام والای پیامبر بود. آری، درست است که جاهلان مقام محمد (صلی الله علیه و آله) را نمی‌شناختند، اما مقامی که خدا به محمد (صلی الله علیه و آله) داده بود، بالاتر از تصور ذهن جاهلان بود.

* * *

سؤالی به ذهن من می‌رسد: آیا شب قدر، فقط مخصوص زمان پیامبر بود؟ آیا فرشتگان باز هم نازل می‌شوند؟

قرآن برای یک زمان و مکان خاص نیست. قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. شب قدر در همه سال‌ها تا روز قیامت وجود دارد. در شب قدر، فرشتگان نازل می‌شوند، آنان پرونده‌های سرنوشت هر انسانی را به زمین می‌آورند.

فرشتگان به کجا می‌روند؟ آنان نزد چه کسی می‌روند؟

چه کسی پاسخ سؤال مرا می‌دهد؟

* * *

یک روز، عده‌ای از شیعیان نزد امام باقر (علیه السلام) بودند، آن حضرت رو به آنان کرد و فرمود: «ای شیعیان! با کسانی که با عقیده شما مخالف هستند از سوره قدر سخن بگویید و آنان را به چالش بکشید و بدانید که پیروز می‌شوید. بدانید سوره قدر، بهترین مدرک و دلیل برای دین شماس است... این سوره برای کسانی است که خدا (پس از پیامبر) اطاعت آنان را بر مردم واجب کرده است و به آنان مقام عصمت را عطا نموده است.» (۹۳)

ص: ۲۰۰

آری، در شب قدر، فرشتگان به زمین می آیند و نزد امام معصوم می روند و پرونده سرنوشت یک ساله انسان ها را به او می دهند تا آن را تأیید کند. امروز هم مهدی(علیه السلام) همان کسی است که هر سال در شب قدر فرشتگان نزد او می روند.

سوره قدر، سوره امامت و ولایت است. راه امامت، ادامه راه توحید و نبوت است. آن مسلمانی که به امامت اعتقاد ندارد، چه جوابی به این سؤال می دهد: «شب قدر، فرشتگان نزد چه کسی می روند؟». او هیچ جوابی برای این سؤال ندارد.

سوره قدر، سوره مهدی(علیه السلام) است. شب قدر، شب فرمانروایی مهدی(علیه السلام) است.

سوره قدر، حقّ بودن مکتب شیعه را فریاد می زند.

* * *

آیا من فضیلت سوره قدر را می دانم؟

این سخن پیامبر است: «هر کس سوره قدر را با صدای بلند بخواند، همانند کسی است که در راه دین جهاد می کند، اگر کسی این سوره را با صدای آهسته بخواند، همانند کسی است که در راه خدا شهید شده است، هر کس آن را ده بار بخواند، خدا هزار گناه او را می بخشد». (۹۴)

روشن است که این همه ثواب برای کسی که این سوره را می خواند و حقیقت آن را درک نمی کند، نخواهد بود.

این فضیلت ها برای کسی است که سوره قدر را می خواند و با تمام وجود به آن عمل می کند.

این سوره از قرآن، از نبوت و امامت سخن می گوید، کسی که راه راست را می پیماید و به آموزه های قرآن عمل می کند، هر بار که این سوره را می خواند

ص: ۲۰۱

خدا این ثواب های بزرگ را به او عطا می کند.

* * *

در پایان تفسیر این سوره، مناسب می بینم خاطره ای را نقل کنم: شانزده سال داشتم، شب قدر بود و به مسجد رفته بودم، همه مشغول خواندن دعا بودند. دوستان همه دعا می خواندند، چه حال و هوایی داشت، مناجات با خدا آن هم در شب قدر! نگاهم به گوشه مسجد افتاد که استادم با عده ای از دوستان دور هم جمع شده بودند و مشغول گفتگو بودند. نزدیک رفتم، دیدم آن ها مشغول بحث های علمی هستند.

تعجب کردم، آخر امشب شب قدر است، همه مشغول دعا و عبادت هستند، چطور شده است که استاد با جمعی مشغول گفتگوی علمی است، من کنار آن ها نشستم، من شرم داشتم چیزی بپرسم.

در این میان استاد نگاهی به من کرد، او فهمید که من از کار امشب آن ها تعجب کرده ام. او رو به من کرد و گفت: برو کتاب «مفاتیح الجنان» را برای من بیاور!

من سریع رفتم و آن را آوردم و به استاد دادم. او کتاب را باز کرد و صفحه ای را آورد و به من گفت تا آن را بخوانم. در آنجا سخنی از «شیخ صدوق» ذکر شده بود.

من به فکر فرو رفتم، استاد رو به من کرد و گفت:

___ آیا شیخ صدوق را می شناسی؟

___ آری! او یکی از بزرگ ترین علمای شیعه در قرن چهارم است.

___ آیا می دانی که او بهترین عمل شب قدر را چه می داند؟

ص: ۲۰۲

— خیر.

— شیخ صدوق که خودش بسیاری از اعمال شب قدر را ذکر کرده است، بهترین عمل چنین شبی را گفتگوی علمی می داند. (۹۵)

— اگر این طور است، پس بهتر است به جمع شما بیایم.

— اختیار با خودت است.

آن شب چند ساعتی به بحث های علمی (تفسیر قرآن و شرح احادیث اهل بیت (علیهم السلام)) پرداختیم و در راه فهم بهتر دین خدا گام برداشتیم، در ساعت پایانی شب به مناجات با خدا پرداختیم و دعا خواندیم.

آن شب بود که من از این که پیرو مکتب شیعه هستم، احساس غرور کردم، مکتبی که بزرگ ترین دانشمندان آن، بهترین عمل شب قدر را کسب علم و دانش می دانند.

ص: ۲۰۳

این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۹۸ قرآن می باشد.

«بینه» به معنای «دلیل روشن» می باشد، در آیه اول چنین می خوانیم: کافران چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید». چون در این آیه از «دلیل روشن» سخن به میان آمده است، این سوره را به این نام می خوانند.

بینه: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

جَنَاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

این سوره در مدینه نازل شده است، محمد (صلی الله علیه وآله) به فرمان تو به مدینه هجرت کرد، در آن شهر، گروه زیادی از یهودیان زندگی می کردند. در این سوره درباره آنان سخن می گویی.

به راستی یهودیان در مدینه چه می کردند؟ آنان چرا به آنجا آمده بودند؟

آنان قبلاً در شام زندگی می کردند و در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند.

بسیاری از آنان به مدینه آمدند (در آن زمان، شهر مدینه به نام یثرب شناخته می شد) و در آنجا زندگی خود را آغاز کردند. آنان می خواستند اولین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان آورند و یاریش کنند.

سال ها گذشت تا این که محمد (صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد و از مکه به مدینه هجرت نمود، یهودیان به او ایمان نیاوردند، آنان حق را شناختند، آنان می دانستند که محمد (صلی الله علیه وآله) آخرین پیامبر توست، اما از پذیرفتن اسلام خودداری کردند.

در اینجا این نکته را هم باید ذکر کنم: محمد (صلی الله علیه وآله) در مدینه بود و بُت پرستان و بزرگان مکه به فکر آن بودند که به مدینه حمله کنند و محمد (صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند و دین اسلام را نابود کنند. آری، بُت پرستان مکه هم حق را انکار کردند.

قبل از آن که تو محمد(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری مبعوث کنی، بُت پرستان می گفتند: «اگر پیامبری از میان ما مبعوث شود به او ایمان می آوریم»، اما وقتی تو محمد(صلی الله علیه و آله) را برای هدایت آنان فرستادی به او ایمان نیاوردند.

تو انسان ها را با اختیار آفریدی، این قانون توست: تو راه حقّ و باطل را برای آنان آشکار می سازی ولی هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، هر کس باید خودش راهش را انتخاب کند.

یهودیان و بُت پرستان، حقّ را شناختند. خودشان باید راهشان را انتخاب می کردند، گروهی از یهودیان و گروهی از بُت پرستان به محمد(صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و راه سعادت را برگزیدند، اما گروه زیادی هم به منافع مادی خود، دل بستند و ثروت و ریاست دنیا را بر ایمان برتری دادند و حقّ را انکار کردند.

آنان در روز قیامت نمی توانند بگویند: «کسی سخن حقّ را برای ما بیان نکرد»، مهم این بود که تو حقّ را با دلیلی روشن برای آنان آشکار کردی و حجّت را بر آنان تمام کردی.

اکنون که این مطلب را دانستم، این آیات را می خوانم:

کافران به یهودیان و مشرکان چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید. اگر پیامبری برای ما بیاید که او کتاب آسمانی برای ما بخواند، ما از او پیروی می کنیم، وقتی ما کتابی را که از دروغ و نادرستی پاک باشد و در آن نوشته های باارزش باشد، بشنویم، قطعاً به آن کتاب ایمان می آوریم».

این سخن آنان بود، اما وقتی تو محمد(صلی الله علیه و آله) را با قرآن برای هدایت آنان فرستادی، آنان حقّ را شناختند و عدّه ای به حقّ ایمان آوردند و عدّه ای هم آن

را انکار کردند و این گونه میان آنان اختلاف ایجاد شد.

شایسته بود که همه آنان به قرآن ایمان می آوردند، زیرا حقّ برای همه آشکار شد و دلیل روشن برای آنان آمد، اما گروهی از پذیرفتن حقّ خودداری کردند.

به راستی چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسلام را قبول نکردند؟ مگر قرآن از آنان چه می خواست؟ مگر محمد(صلی الله علیه و آله) آنان را به چه چیزی دعوت کرد که آنان مخالفت کردند؟

قرآن به آنان فرمان می داد که تنها تو را پرستند و از عبادت بُت ها پرهیز کنند و دین را برای تو خالص کنند و «لا اله الا الله» بگویند و به این سخن ایمان بیاورند که خدایی جز تو نیست. قرآن از آنان می خواست تا نماز را برپا دارند و زکات بدهند و به نیازمندان کمک کنند.

آری، قرآن از آنان سه اصل: «یکتاپرستی»، «نماز» و «زکات» را طلب می کرد. این همان آیین پایدار و استوار است. همه ادیان آسمانی مردم را به این سه اصل دعوت می کردند، سخن همه پیامبران همین بود، پس چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسلام را قبول نکردند؟

تو به چیزی نیاز نداری، اگر آنان را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.

تو راه حقّ را برای بندگانت آشکار می کنی و به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، آنان خیال می کنند که تو در روز قیامت هم به آنان مهلت می دهی، اما هرگز چنین نیست، در آن روز، آتش جهنّم در انتظار بُت پرستان و یهودیانی است که راه کفر را برگزیدند و قرآن را انکار کردند. آنان برای همیشه در جهنّم خواهند سوخت که آنان بدترین مردم هستند.

البته کسانی که به تو و قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین مردم هستند، در روز قیامت، پاداش آنان با توست، تو آنان را در باغ هایی که نهرهای آب در میان آن ها جاری است جای می دهی و آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است، آنان غرق نعمت های زیبای تو خواهند بود. تو از آنان خشنود هستی و آنان هم از تو راضی هستند، این مقام والا برای کسانی است که در دنیا از تو خشیت و بیم داشته باشند.

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه آخر چنین می خوانم: «خدا از مؤمنان راضی است و مؤمنان نیز از خدا راضی هستند».

چقدر این سخن دل انگیز و زیباست!

لطف و صفا و آرامش از این سخن می بارد، تو از مؤمنان راضی هستی و آنان نیز از تو راضی اند، این بالاترین نعمت است، آنان از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی اند، چه لذتی از این بالاتر و بهتر!

* نکته دوم

در آخرین جمله این سوره چنین می خوانم: «این مقام والا برای کسی است که در دنیا از خدا خشیت و بیم داشته باشد».

می خواهم بدانم معنای «خشیت» چیست؟

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیت»، میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که باید آن را بررسی کنم.

ص: ۲۰۸

اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجودم را فرا می گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می کند، من سریع فرار می کنم.

ولی وقتی رانندگی می کنم، پلیس را می بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می کند. من از پلیس نمی ترسم. فقط حواس خود را جمع می کنم که مبادا مقابل چشمان پلیس تخلف کنم، اگر پلیس ببیند که با سرعت زیاد رانندگی می کنم مرا جریمه می کند. وقتی پلیس را می بینم بیشتر دقت می کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می ترسم که نکند جریمه شوم. در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می گویند اما برای آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیت» می گویند. (۹۶)

پس «خشیت» به معنای «خوف» نیست!

مؤمن از تو بیم و خشیت دارد، او مواظب است گناه نکند و از مسیر حقّ خارج نشود. او می داند که اگر گناه کند، خودش گرفتار می شود.

پس من نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان تری!

من باید از تو بیم و خشیت داشته باشم، مبادا گناهی کنم که به عذاب گرفتار شوم! من باید از گناه خود بترسم! (۹۷)

وقت آن است که ماجرای را در اینجا نقل کنم:

بیماری پیامبر شدّت گرفته بود و همه نگران حال او بودند، آخرین روزی بود که پیامبر زنده بود.

فاطمه (علیها السلام) در کنار بستر پیامبر بود، گویا تمام غم های دنیا، مهمان دل او بود،

ص: ۲۰۹

حال پیامبر لحظه به لحظه بدتر می شد، پیامبر گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد، قطرات اشک از چشم فاطمه (علیها السلام) جاری بود.

پیامبر به هوش آمد، رو به فاطمه (علیها السلام) کرد و فرمود: «دخترم! شوهرت علی را خبر کن تا نزد من بیاید».

فاطمه (علیها السلام) فرزندش حسن (علیه السلام) را به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد، علی (علیه السلام) با عجله خود را کنار بستر پیامبر رساند. پیامبر به او گفت: ای علی! سرت را پایین بیاور می خواهم سخنی با تو بگویم.

علی (علیه السلام) سر خود را پایین آورد و پیامبر به او چنین فرمود:

___ ای علی! آیا آیه ۷ سوره «بینه» را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید: «کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، بهترین مردمان هستند».

___ ای رسول خدا! آری این آیه را خوانده ام.

___ بدان که منظور قرآن از «بهترین مردمان»، تو و شیعیان تو می باشید. در روز قیامت در حالی که صورت های شما از نور می درخشد محشور می شوید و از آب حوض کوثر سیراب می شوید. (۹۸)

وقتی علی (علیه السلام) این سخن را شنید، بسیار خوشحال شد و لبخند بر چهره اش نشست، این مژده ای بزرگ برای او و شیعیانش بود.

خوشا به حال شیعیان واقعی! آنان در روز قیامت هیچ اندوه و ترسی نخواهند داشت و روز قیامت، روز سرور و شادمانی آنان خواهد بود.

این سوره، سوره شماره ۹۹ قرآن می باشد و بر این نکته تأکید می کنم که این سوره «مکی» است.

در آیه اول از زلزله بزرگی که در آستانه روز قیامت روی می دهد، سخن به میان آمده است، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. این سوره را با نام «زلزال» هم می خوانند.

زلزله: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

بُت پرستان مکه تصور می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، آنان قیامت را دروغ می پنداشتند، آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کردند، می گفتند: «انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود»

و همه چیز برای او تمام می شود».

چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

قیامت حقّ است، حسابرسی در آن روز حقّ است، تو به فرشتگان فرمان داده ای تا اعمال و آثارِ اعمال انسان ها را بنویسند و آنان نتیجه اعمال خود را در آن روز می بینند.

محمد(صلی الله علیه و آله) هنوز در شهر مکه است و به مدینه هجرت نکرده است، تو این سوره را بر او نازل می کنی. (۹۹)

این سوره به گوشه ای از حوادثی که در روز قیامت روی می دهد، اشاره می کند:

* * *

هنگامی که زمین با شدیدترین زلزله، به لرزه در آید،

هنگامی که زمین مردگانی که در آن دفن شده اند را بیرون اندازد و همه مردگان سر از خاک بردارند و زنده شوند،

در آن روز، انسان ها از شدت ترس و وحشت می گویند: «زمین را چه می شود که این گونه می لرزد؟».

در آن روز، زمین از اعمال و کردارهای انسان ها که بر روی آن انجام داده اند، خبر و گواهی می دهد.

ص: ۲۱۲

زلزله زمین برای چه است؟ این زلزله از روی نافرمانی تو نیست، زمین از تو اطاعت می کند، تو به او فرمان دادی که چنین بلرزد و مردگان را بیرون اندازد و بر اعمال آنان گواهی دهد.

در آن روز، انسان ها به صورت گروه های مختلف به پیشگاه تو می آیند تا حاصل اعمال خود را ببینند.

هر کس به قدر ذره ای کار نیک انجام داده باشد، در آن روز، پاداش آن را می بیند.

و هر کس به قدر ذره ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می بیند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۴ چنین می خوانم: «در آن روز زمین از خبرهای خود می گوید».

روزی، جمعی از یاران پیامبر از او درباره این آیه سؤال کردند، پیامبر در جواب به آنان فرمود: «در روز قیامت، زمین به همه کارهایی که انسان ها بر روی آن انجام داده اند، خبر می دهد. زمین می گوید که فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد».(۱۰۰)

من می دانم که شهادت زمین و سخن گفتن آن برای قدرت بی اندازه خدا، چیزی نیست، خدا بر هر کاری توانا می باشد و قدرت او نامحدود است.

مناسب است که این سخن علی(علیه السلام) را هم نقل کنم: روزی علی(علیه السلام) به یاران خود فرمود: «وقتی وارد مسجدی می شوید، در قسمت های مختلف آن، نماز بخوانید، زیرا هر قطعه از زمین، در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده است، گواهی می دهد».

ص: ۲۱۳

در تاریخ آمده است وقتی علی (علیه السلام) بیت المال را بین مسلمانان با عدالت تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین آنجا چنین می گفت: «ای زمین بیت المال! در روز قیامت در پیش خدا شهادت بده که من همه آنچه در اینجا بود به عدالت بین مسلمانان تقسیم کردم و هیچ چیز از آن را برای خود نگه نداشتم». (۱۰۱)

* نکته دوم

در آیه ۶ چنین می خوانم: «انسان ها به صورت گروه های مختلف محشور می شوند».

وقتی می توانم این مطلب را بهتر بفهمم که آیه ۷۱ سوره «اسرا» را بخوانم: وقتی روز قیامت برپا شود همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند، در آن روز خدا هر گروهی را با پیشوایانشان فرا می خواند.

مؤمنان همراه با امام یا پیامبر زمان خود به پیشگاه خدا می آیند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می کنند و به بهشت می روند.

ولی کسانی که در دنیا از رهبران باطل پیروی می کردند، همراه آنان فراخوانده می شوند، فرشتگان آنان را همراه با رهبرانشان به جهنم می برند، آری، سرانجام کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، چیزی جز آتش سوزان نیست.

* نکته سوم

یک روز، مرد عربی از طرف بیابان به مدینه آمد و نزد پیامبر رفت و به او گفت: «از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز».

پیامبر به یکی از یاران خود دستور داد تا قرآن را به او یاد دهد. آن یار پیامبر،

ص: ۲۱۴

شروع به خواندن سوره «زلزله» کرد، مرد عرب با دقت به قرآن گوش کرد، وقتی این سوره به پایان رسید، گفت: «همین سوره مرا کفایت می کند». سپس از جای خود بلند شد و به قبیله خود بازگشت. (۱۰۲)

آری، هر کس واقعاً به پیام این سوره ایمان بیاورد، به شاه کلید سعادت دست یافته است.

در حدیث دیگری از پیامبر نقل شده است که آن حضرت فرمود: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است».

آری، هر کس عمل خوبی انجام دهد، پاداش آن را می بیند، هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر آن را می بیند. هر کس این را بداند، یک چهارم آموزه های قرآن را دانسته است. (۱۰۳)

* * *

در روزگار جوانی، شبی مهمان یکی از دوستانم بودم، او به من رو کرد و گفت:

___ من دو آیه از قرآن را خوانده ام و نمی دانم کدام را قبول کنم؟

___ کدام دو آیه؟

___ آیه ۷ سوره زلزله می گوید: «هر کس ذره ای گناه کند، کیفر آن را در قیامت می بیند». آیه ۵۳ سوره «زمر» می گوید: «خدا همه گناهان شما را می بخشد».

___ خوب. حالا سؤال شما چیست؟

___ اگر من گناهی انجام دهم و بعداً واقعاً توبه کنم و از خدا بخواهم گناه مرا ببخشد، آیا باز هم، نتیجه آن گناه را در روز قیامت خواهم دید؟ اگر من توبه واقعی کنم، ولی باز هم کیفر گناه خود را ببینم، این توبه چه فایده ای دارد؟

آن شب من هم به فکر فرو رفتم. سؤال او، سؤال من هم شد، برای همین

تصمیم گرفتم تا در این زمینه تحقیق و بررسی کنم. بعد از مدّتی به پاسخ رسیدم. پاسخ این بود:

پیام آیه ۵۳ سوره «زُمر» این است: اگر من واقعاً توبه کنم و از گناه فاصله بگیرم، خدا گناه مرا می بخشد.

باید آیات ۷ و ۸ سوره زلزله را باز هم بخوانم، اشکال در این بود که من فقط به آیه ۸ توجه کردم.

این دو آیه را می خوانم: «هر کس به قدر ذرّه ای کار نیک انجام داده باشد، پاداش آن را می بیند و هر کس به قدر ذرّه ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می بیند».

سؤال: آیا توبه من، کار خوبی نبود؟

من گناه کردم، بعد از آن توبه کردم، در روز قیامت من، نتیجه توبه خود را می بینم، توبه یکی از بهترین و باارزش ترین کارهای خوب است.

توبه، نتیجه ای باارزش دارد.

نتیجه توبه چیست؟

همان بخشش و مهربانی خدا!

در روز قیامت، من نتیجه گناه خود را می بینم، امّا نتیجه توبه خود را هم می بینم، نتیجه توبه واقعی، هزاران هزار برابر نتیجه گناه است، توبه واقعی می تواند مرا از آتش جهنّم نجات دهد.

در واقع، در روز قیامت مجموعه کارهای خوب من با مجموعه کارهای بد من حساب می شود، اگر کارهای خوب من بیشتر از کارهای بدم باشد، اهل بهشت هستم. در آن وقت معلوم می شود که ارزش توبه واقعی، بسیار زیاد است. حاصل یک توبه واقعی چیزی جز بهشت نیست. این وعده خداست

ص: ۲۱۶

که در آیه ۵۳ سوره «زُمر» از آن سخن گفته است: «ای کسانی که بر خود ظلم کردید و راه شیطان را پیمودید! از رحمت من ناامید نشوید، من همه گناهان شما را می بخشم، من بخشنده و مهربان هستم». اکنون که جواب سؤال خود را یافتم به راحتی می توانم بفهمم که وقتی کسی یک عمر کار خوب انجام دهد، امّا سرانجام راه کفر را برگزیند، در روز قیامت چه حالی خواهد داشت. درست است که او کارهای خوب زیادی انجام داده است، امّا وقتی کارهای خوب او را با کفر او می سنجد، معلوم می شود که نتیجه کفر آن قدر بزرگ است که همه کارهای خوبش بی فایده است و نمی تواند او را از عذاب نجات دهد، او در آن روز می فهمد که همه کارهای خوب او از بین رفته است.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۰ قرآن می باشد.

«عادیات» به معنای شترهایی است که با عجله و نفس زنان می روند. در آیه اول قرآن به شترهای کسانی که به سفر حج می رفتند و این مراسم را انجام می دادند، سوگند یاد کرده است، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

عادیات: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرُونَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵)
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا
فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

کعبه و مراسم حج ، یادگار ابراهیم(علیه السلام) است، مردم مکه به کعبه احترام زیادی می گذاشتند و مراسم حج را به جا می آوردند اما این مراسم را با خرافات

تو محمد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، بزرگان مکه با او دشمنی می کنند و از مردم می خواهند به سخن او گوش نکنند، آنان به مردم می گویند: «محمد می خواهد ما را از آیین های پدرانمان جدا کند». وقتی مردم این سخن بزرگان مکه را می شنیدند، فکر می کردند که محمد(صلی الله علیه وآله) با همه مراسم حج مخالف است.

آری، محمد(صلی الله علیه وآله) با خرافاتی که جاهلان در مراسم حج ایجاد کرده بودند مخالف بود، اما با اصل حج موافق بود، حج یادگار ابراهیم(علیه السلام) است، چگونه می شود که محمد(صلی الله علیه وآله) با آن مخالف باشد.

آری، بُت پرستان دور کعبه را پر از بُت کرده بودند و وقتی کعبه را طواف می کردند در مقابل بُت ها سجده می کردند، محمد(صلی الله علیه وآله) با این خرافات مخالف بود.

اکنون تو این سوره را نازل می کنی، در ۵ آیه اول آن به سه مرحله مهم حج قسم یاد می کنی و این گونه به همه مردم مکه ثابت می کنی که اسلام هرگز با اصل حج مخالف نیست.

در این ۵ آیه به شترهای حاجیان سوگند یاد می کنی و چنین می گویی: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس زنان می روند و سنگ ها از زیر پای آن ها می پرد و به سنگ های دیگر اصابت می کند و جرقه تولید می کند و آن شترها صبح هنگام، هجوم می آورند و گرد و غبار بر پا می کنند و در وسط جمعی آشکار می شوند».

وقتی مردم مکه این ۵ آیه را می شنوند به فکر فرو می روند، آنان با خود می گویند: مراسم حج آن قدر قداست دارد که خدا به شترهای حاجیان،

سوگند یاد می کند!

مردم مکه با حج آشنا بودند، اما من باید بیشتر تحقیق کنم، باید به فضای آن زمان بروم تا این سوگندها را بهتر بفهمم...

من تحقیق می کنم و به این نتیجه می رسم:

در این سوره به سه مرحله از حج سوگند یاد شده است و به نکاتی اشاره شده است که با خرافات آمیخته نشده بود، ابراهیم (علیه السلام) این سه مرحله را در حج خود انجام داد. (پیامبر هم وقتی در سال دهم هجری با مسلمانان به حج آمد این سه مرحله را انجام داد).

در آن زمان وقتی کسی می خواست حج به جا آورد، این سه مرحله را انجام می داد:

مرحله اول: رفتن به سرزمین عرفات.

مرحله دوم: رفتن به سرزمین مشعر.

مرحله سوم: رفتن به سرزمین منا.

رفتن به این سه سرزمین بیشتر با شتر انجام می شد، در آن زمان فاصله بین مکه تا عرفات نزدیک به نصف روز طول می کشید. (امروزه در قسمتی از کوه های مکه تونل ایجاد کرده اند و با پای پیاده هم می توان این مسیر را طی کرد، اما در آن زمان، این تونل ها وجود نداشت و آنان مسافت زیادی را دور می زدند تا از مکه به عرفات می رفتند).

اکنون وقت آن است که این سه مرحله را توضیح دهم:

* مرحله اول: عرفات

ص: ۲۲۰

حاجی باید روز نهم ذی الحجه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب، در عرفات می ماند. وقتی آفتاب روز نهم، غروب می کرد و شب دهم (شب عید قربان) فرا می رسید، همه سوار بر شترهای خود می شدند تا با عجله به سوی سرزمین مشعر بروند. این مرحله دوم اعمال حج است.

خدا به من توفیق داده است تاکنون چهار بار به سفر حج رفته ام، واقعاً لحظه غروب روز عرفه، لحظه عجیبی است، همه عجله دارند! وقتی به صحرای عرفات نگاه می کنی می بینی هنوز یک ساعت دیگر تا غروب آفتاب مانده است، اما خیلی ها سوار بر ماشین شده اند و آماده اند تا به سمت مشعر بروند! میلیون ها نفر به خورشید نگاه می کنند و با غروب آن، با عجله به سوی مشعر می روند.

آیه اول این سوره چنین می گوید: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس زنان می روند».

* مرحله دوم: مشعر

حاجی باید شب عید قربان را در سرزمین مشعر بماند، این یکی از سنت های ابراهیم (علیه السلام) است.

مشعر بین عرفات و منا قرار دارد. همه حاجیان در آنجا می مانند.

فاصله عرفات تا مشعر تقریباً شش کیلومتر است و از دل چند رشته کوه عبور می کند، وقتی در تاریکی شب، حاجیان شترسوار با عجله پیش می رفتند سنگ ها از زیر پای شترها

ص: ۲۲۱

به این طرف و آن طرف، پرتاب می شد و به سنگ های دیگر اصابت می کرد و جرّقه ایجاد می کرد و این جرّقه ها در تاریکی شب در آن زمان، به چشم می آمد.

قرآن در آیه دوم این سوره چنین می گوید: «و سنگ ها از زیر پای شترها می پرد و به سنگ های دیگر اصابت می کند و جرّقه تولید می کند». این اشاره به حرکت حاجیان شترسوار از عرفات به سوی مشعر است.

* مرحله سوم: منا

نزدیک طلوع آفتاب که می شود، همه آماده می شوند تا با بیرون آمدن خورشید به سوی سرزمین منا بروند.

لحظه حرکت از مشعر به منا، لحظه ای عجیب است! میلیون ها نفر نگاهشان به اولین تابش نور خورشید است.

در آیه سوم این سوره چنین می خوانم: «و آن شترها صبح هنگام، هجوم می آورند و گرد و غبار بر پا می کنند». این اشاره به حاجیان آن روزگار است که با شتر از مشعر به سوی منا می رفتند، چون در آن وقت، هوا روشن شده است، به گرد و غباری که شترها در فاصله مشعر تا منا ایجاد می کردند، اشاره شده است.

در روز عید قربان، حاجی باید به سرزمین منا برود و در آنجا گوسفند قربانی کند. اما چرا آنجا را سرزمین منا می گویند؟

منا به معنای آرزوست. وقتی آدم (علیه السلام) به آن سرزمین رسید، جبرئیل به او گفت: «ای آدم! هر چه می خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین آرزوهای من برآورده می شود.

ابراهیم (علیه السلام) در خواب دید که باید اسماعیل را قربانی کند، او از فرمان خدا اطاعت کرد و پسرش را به این سرزمین آورد تا او را قربانی نماید، خدا برای او گوسفندی فرستاد و ابراهیم (علیه السلام) آن گوسفند را قربانی نمود.

حاجیان روز عید قربان در آن سرزمین باقی می مانند، چه غوغایی در آنجا به پا است!

ص: ۲۲۲

آیه پنجم به این نکته اشاره می کند: «و شترها در وسط جمعی آشکار می شوند». جمعیت زیادی در سرزمین منا جمع می شوند، البته یکی از نام های سرزمین «منا» واژه «جمع» می باشد، برای همین می توان این آیه را این گونه معنا کرد: «و شترها در سرزمین منا آشکار می شوند».

اکنون که این سه مرحله را دانستم، می توانم سوگندهای این سوره را بهتر بفهمم.

این منظور واقعی قرآن در این سوره است: «سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشعر، سوگند به حرکت حاجیان از مشعر به منا، سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا».

* * *

مرد عربی دوست داشت تا تفسیر این سوره را بداند، او به مکه آمده بود، کنار کعبه چشمش به «ابن عباس» افتاد. ابن عباس، پسرعموی پیامبر بود و مردم او را به عنوان استاد تفسیر می شناختند.

مرد عرب از ابن عباس سؤال کرد:

___ خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

___ خدا در این سوره به اسب های جهادگران سوگند یاد کرده است که شتابان به سوی دشمن می روند.

مرد عرب از ابن عباس تشکر کرد و به سوی چاه زمزم رفت تا مقداری آب بنوشد. در آنجا علی (علیه السلام) را دید، پیش خود فکر کرد که تفسیر این سوره را از علی (علیه السلام) هم سؤال کند. او رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت:

___ خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

___ ای مرد عرب! آیا پیش از این درباره این سوره چیزی شنیده ای؟

___ آری. من از ابن عباس سؤال کردم، به من گفت که خدا به اسب هایی که در راه جهاد، حمله می کنند، سوگند یاد کرده است.

___ ای مرد عرب! برو و ابن عباس را نزد من بیاور.

مرد عرب به سراغ ابن عباس آمد، او را نزد علی (علیه السلام) آورد. اینجا بود که علی (علیه السلام) رو به ابن عباس کرد و گفت:

___ چرا چنین سخن گفتی؟ چرا درباره چیزی که نمی دانی، سخن می گویی؟

___ مگر منظور این سوگندها، اسب های جهاد گران نیستند؟

___ ای ابن عباس! اولین جنگ اسلام، جنگ بدر بود، در آن جنگ مسلمانان فقط ۲ اسب داشتند، چرا سوگندهای این سوره را به اسب ها تفسیر کردی؟

___ پس تفسیر این سوگندها چیست؟

___ خدا در این سوره به شترهایی سوگند یاد کرده است که از عرفات به مشعر و از مشعر به منا می روند.

آن روز ابن عباس حقیقت را فهمید، به راستی چه کسی می تواند قرآن را بهتر از علی (علیه السلام) تفسیر کند؟

ابن عباس سخن علی (علیه السلام) را پذیرفت، با خود پیمان بست که همواره این سوره را، همان گونه تفسیر کند که علی (علیه السلام) بیان کرد. (۱۰۴)

اکنون که معنای این سوگندها را دانستم، تفسیر این سوره را بیان می کنم:

سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشعر،

سوگند به حرکت حاجیان از مشعر به منا،

سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا،

که انسان به نعمت های خدا ناسپاس است.

خدا به او نعمت فراوان می دهد، اما انسان ناسپاسی می کند و او به این ناسپاسی خودش آگاه است.

انسان به مال و ثروت علاقه زیادی دارد.

آیا انسان نمی داند روزی همه برای پاداش و کیفر از قبرها برانگیخته می شوند و سرانجام آنچه در دل های مردم پنهان است، آشکار می شود، به راستی که در آن روز خدا از همه کارهای آنان باخبر است.

قرآن در این سوره به اعمال حجّ سوگند یاد کرد و بزرگ ترین دشمن سعادت انسان را محبت به دنیا معرفی نمود، بیشتر کسانی که قیامت را انکار می کنند، شیفته دنیای زودگذر هستند.

این سوره از روز قیامت سخن گفت تا انسان ها به فکر روز قیامت باشند و از خواب غفلت بیدار شوند، قیامت حقّ است و هیچ شکی در آن نیست، در آن روز خدا همه انسان ها را زنده می کند و آنان حاصل کارهای خود را می بینند.

وقتی این سوره را خواندم، به فکر فرو رفتم، چه ارتباطی بین آیات اول آن با بقیه آیات آن می تواند باشد؟ در آخر سوره از روز قیامت سخن به میان آمده است، در ابتدای سوره هم از حجّ.

حجّ و قیامت چه ارتباطی با هم دارند؟

به راستی چرا خدا از ابراهیم(علیه السلام)خواست تا حجّ به جا آورد؟ چرا حجّ در اسلام واجب شده است؟

دنیا مرا به سوی خود می کشد، خیلی زود شیفته زیبایی های آن می شوم و

مرگ را فراموش می‌کنم. گاهی می‌شود که تصوّر می‌کنم همیشه در این دنیا خواهم بود و اصلاً مرگ به سراغم نخواهد آمد. غافل از این که اگر من مرگ را فراموش کنم، مرگ مرا فراموش نمی‌کند، دیر یا زود باید آماده سفر آخرت شوم.

تو می‌دانستی که من قیامت را فراموش می‌کنم، برای همین از من خواسته‌ای تا یک بار مرگ را تجربه کنم!

لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از همه دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن کردم و لثیك گفتم، در لباس احرام، نباید نگاه به آینه کنم، نباید عطر بزنم، باید از لذت‌های دنیا، چشم‌پوشم و فقط به تو توجه کنم و در سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفر زیباست!

حج، نمایشی کوچک از روز قیامت است!

انسان‌های بیشماری همه با لباس‌های سفید از هر نژاد و زبان، در یک نقطه جمع می‌شوند، حرکت این جمعیت، یادآور روز قیامت است، خصوصاً حرکت آنان در هنگام غروب روز عرفات! کسی که سفر حج را تجربه کرده است، به عمق این سخن من پی می‌برد.

ص: ۲۲۶

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۱ قرآن می باشد.

«قارعه» به معنای «حادثه کوبنده» می باشد، در آیه اول از روز قیامت به عنوان «حادثه کوبنده» یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

قارعه: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاغِبًا (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

بُت پرستان مکه به قیامت باور نداشتند، آنان خیال می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نخواهد بود، وقتی محمد (صلی الله علیه وآله) برای آنان از برپایی قیامت سخن می گفت به سخنان او می خندیدند و آن را دروغ می پنداشتند.

اکنون بار دیگر از روز قیامت یاد می‌کنی و با انسان‌ها چنین سخن می‌گویی:

* * *

چه حادثه کوبنده‌ای در پیش است!

آن حادثه کوبنده چیست؟

کسی چه می‌داند که آن حادثه چیست؟

روزی که مردم از ترس و وحشت همانند پروانه‌ها به هر سو پراکنده می‌شوند.

کوه‌ها مانند پشمی که از هم جدا شده است، خواهند شد.

در آن روز اعمال هر کسی سنجیده می‌شود، هر کسی که اعمال نیک او بیشتر از گناهانش باشد، او به بهشت می‌رود و در آنجا راضی و خشنود خواهد بود.

ولی کسی که اعمال نیک او کمتر از گناهانش باشد، جایگاه او «هاویه» خواهد بود.

و کسی چه می‌داند که «هاویه» کجاست؟

هاویه، آتش جهنم است، آتشی بسیار سوزان است و هرگز شعله آن، کم نمی‌شود.

* * *

در این سوره از روز قیامت با عنوان «کوبنده» یاد شده است، در آن روز، زلزله‌ای بزرگ روی می‌دهد و هر آنچه روی زمین است، نابود می‌شود، همه ساختمان‌هایی که بشر ساخته است، همه با خاک یکسان می‌شود، گویا خدا با قدرت خویش، همه چیز را می‌کوبد و نابود می‌کند، حتی کوه‌ها هم متلاشی می‌شوند و زمین، صاف می‌شود و در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی‌آید.

در آیه ۴ حالت انسان‌ها در روز قیامت به حالت ملخ‌ها، تشبیه شده است. به

راستی چه نکته ای در این سخن می تواند باشد؟

پرنندگان وقتی به صورت دسته جمعی حرکت می کنند، نظم و ترتیب خاصی دارند، امّا پروانه ها (و همچنین ملخ ها) در حرکت خود هیچ نظمی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند و به هم برخورد می کنند.

کافران در روز قیامت این گونه خواهند بود، آنان چنان وحشت زده می شوند که بدون هدف به هر سو می روند، شاید راه نجاتی بیابند.

در آیه ۷ و آیه ۸ از واژه «موازن» سخن به میان آمده است، «موازن» به معنای «میزان ها» می باشد.

به راستی واژه «میزان» به چه معناست؟

خیلی ها در ترجمه این آیه واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته اند.

در یکی از کتب اهل سنت چنین می خوانم: «در روز قیامت خدا ترازویی را به صحرای قیامت می آورد، این ترازو دو کفه دارد، هر کفه آن به اندازه آسمان و زمین است، خدا آن ترازو را بین بهشت و جهنم قرار می دهد». (۱۰۵)

این عقیده اهل سنت است.

حقیقت مطلب این است که «میزان» در اینجا به معنای «سنجش» است.

در روز قیامت، اعمال بندگان، سنجیده می شود، این سنجش از روی عدالت است. ترازو، وسیله ای برای سنجش کالا می باشد، وقتی به مغازه می روم، وزن نخود و لوبیا و برنج را با ترازو سنجش می کنند.

یادم نمی رود وقتی برای اولین بار این دو کلمه را شنیدم: «میزان الحراره»، من آن روز از این واژه فهمیدم: «ترازوی حرارت». خیلی فکر کردم، بعداً فهمیدم که منظور از «میزان الحراره» همان «دماسنج» می باشد. دماسنج، ترازو

ص: ۲۲۹

نیست، دو کفّه ندارد، اما دما را با آن می‌سنجند.

در زبان عربی برای «سنجش» از واژه «میزان» استفاده می‌شود، البتّه هر چیزی وسیله سنجش خود را دارد.

در روز قیامت، ترازویی که دو کفّه بزرگ داشته باشد، وجود ندارد، اعمال پیامبران و امامان، ملائک سنجش هستند، اعمال انسان‌ها با اعمال آنان سنجیده می‌شود. این معنای سنجش اعمال است.

آری، در روز قیامت، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می‌گیرد و به هیچ کس ظلم نمی‌شود، البتّه خدا به همه چیز آگاه است و نیاز به این سنجش ندارد.

این سنجش از روی جهل و نادانی نیست، هیچ چیز از خدا پنهان نیست و علم او حدّ و اندازه ندارد، خدا می‌خواهد خود انسان‌ها از اعمال خود باخبر شوند و خودشان نتیجه اعمال خود را به چشم ببینند.

آری، در آن روز کسانی که اعمال نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می‌شوند و به بهشت می‌روند و از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند می‌شوند. اما کسانی هم که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن‌تورا انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۲ قرآن می باشد.

«تکاثر» به معنای «زیاده خواهی» می باشد، در آیه اول به زیاده خواهی انسان ها اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

تکاثر: آیه ۸-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْهٰکُمْ التَّکَاثُرُ (۱) حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) کَلَّا سِوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۳) ثُمَّ کَلَّا سِوْفَ تَعْلَمُوْنَ (۴) کَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنَ الْیَقِیْنِ (۷) ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ (۸)

تو آسمان ها و زمین را بیهوده نیافریدی، بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

اما راه رسیدن به کمال چیست؟

بندگی و اطاعت از تو.

تو قرآن را فرستادی تا راه و روش بندگی را به انسان ها نشان دهد.

اکنون سؤال مهمی مطرح می شود: بزرگ ترین مانع سعادت انسان چیست؟

سرگرم شدن به دنیا و غافل شدن از هدف اصلی !

چرا انسان ها به کارهای کوچک سرگرم می شوند، چرا شیفته دنیا می شوند، چرا از یاد تو غافل می شوند؟ چرا با موضوعات بی ارزش، فخر می فروشند؟

دو قبیله در مکه می خواستند ثابت کنند که قبیله آنان بهتر از قبیله دیگری است، آنان ثروت خود را به رخ یکدیگر کشیدند، امّا ثروت آنان هم اندازه بود، بعد تعداد نفرات خود را شمردند، باز آنان با هم مساوی بودند، سرانجام تصمیم گرفتند به قبرستان بروند و تعداد مرده های خود را بشمارند، قرار شد هر قبیله ای که مردگان او بیشتر باشد، آن قبیله بهتر باشد.

آنان به قبرستان رفتند و قبرها را شمردند، در آن آفتاب گرم مکه، ساعت ها وقت گذاشتند و قبرها را شمردند.

چقدر خوب بود وقتی آنان به قبرستان رفتند، یاد قیامت می کردند، امّا آنان قیامت را باور نداشتند و می گفتند: «وقتی ما مُردیم، هرگز زنده نمی شویم». آری، محمّد (صلی الله علیه و آله) برای آنان از قیامت سخن می گفت، امّا آنان سخن او را دروغ می پنداشتند.

به راستی این چه کاری بود که آنان انجام دادند؟ چرا به کارهای بی ارزش پرداختند؟ چرا مرده پرستی کردند؟ ارزش یک جامعه به تعداد مرده های یک جامعه نیست !

چرا آنان دچار غفلت شدند؟ چرا از هدف اصلی خود باز ماندند؟

تو اکنون با آنان چنین سخن می گویی:

* * *

ای انسان ها! جاه طلبی، طلب مال و ثروت و فخر فروشی، شما را از یاد من غافل کرد تا آنجا که به قبرستان رفتید و قبرهای مردگان را شمردید و به زیادی آن افتخار کردید.

این جاه طلبی و فخر فروشی، درست نیست، شما به زودی خواهید دانست که این کارها، پوچ و بیهوده است، این پندارهای شما باطل است و به زودی حقیقت را خواهید دانست.

دنیاطلبی، جاه طلبی و فخرفروشی برای شما سودی ندارد، دنیا و آنچه در دنیا است، فانی می شود.

اگر شما بیوفایی دنیا را می دانستید و به آن یقین داشتید، هرگز این گونه دچار غفلت نمی شدید و به سوی دنیاطلبی و فخرفروشی نمی رفتید.

شما از یاد من غافل شدید و قیامت را دروغ پنداشتید، اما بدانید که همه شما در روز قیامت زنده می شوید و جهنم را می بینید، شما وارد جهنم می شوید و به آن یقین پیدا می کنید، وقتی در آتش سوزان آن بسوزید، یقین می کنید که جهنم حق است.

روزی که شعله های آتش بدن های شما را بسوزاند و ناله و فریاد شما بلند شود، به جهنم یقین پیدا خواهید کرد.

بدانید که در آن روز از نعمت هایی که به شما دادم و شما قدر آن را نشناختید و شکر آن را به جا نیاوردید، از شما سؤال خواهم کرد.

یک بار دیگر آیه اول این سوره را می خوانم: «جاه طلبی، طلب مال و ثروت و فخرفروشی شما را غافل کرد».

به فکر فرو می روم، خدا به من سرمایه بزرگی داده است و از من خواسته

ص: ۲۳۳

است تا با این سرمایه، تجارت خوبی را انجام دهم.

من باید بهترین بازار و بهترین خریدار را بشناسم و از تجارتي که با ضرر همراه است دوري کنم. بايد توشه اي براي سفر ابدی خویش تهيه کنم زیرا راه بسیار طولانی است!

دقیقه ها که سرمایه زندگی ام هستند، کم و کمتر می شوند، در واقع، عمر من لحظه به لحظه کم می شود. چرا برای خود فکری نمی کنم؟

تا کی می خواهم در فکر دنیا و آب و خاک باشم؟

ارزش من از همه این ها بالاتر است، باید عمر خود را صرف چیزی کنم که بی نهایت است.

سخن علی (علیه السلام) را می خوانم که چنین فرمود: «آه از توشه کم و راه دور و طولانی!». (۱۰۶)

اگر هدف علی (علیه السلام)، بهشت بود، پس چرا این چنین سخن گفت؟ او که توشه بهشت را داشت.

علی (علیه السلام) می خواست به من بیاموزد که بهشت مقصد نیست، بهشت یک منزل است، راه کمال انسان، بی پایان است و برای همین هر چه توشه بردارم، باز هم کم خواهد بود.

هر چیزی در مقابل این سفر بی پایان، بی ارزش است.

باید متوجه این راه طولانی شوم که پیش رویم است، باید از آن استعداد بزرگی که دارم، باخبر شوم.

باید کاری کنم که همه لحظات عمرم مفید باشد، خوابیدن، خوردن، رفتن و آمدن من، همه باید حرکت و عبادت باشد. پای من همواره باید پای رفتن باشد.

اگر فریاد علی (علیه السلام) را شنیدم دیگر فرصت ندارم بازی کنم، فقط کسانی اسیر جاه طلبی، طلب مال و فخرفروشی می شوند که هدفی آسمانی ندارند.

یادم می آید وقتی کودک بودم به بازی می رفتم و برای توپی کوچک، گریه می کردم!

یادش به خیر!

حسرت داشتن یک توپ بر دل داشتم!

وقتی بزرگ تر شدم دیگر به توپ وابستگی نداشتم، زیرا هدف والاتری را پیدا کرده بودم و به دنبال آن بودم.

وقتی هدف من تغییر کرد، دیگر توپ برایم جاذبه نداشت.

افسوس که بزرگ شده ام اما به توپ بزرگ تری مشغول شده ام، این توپ به بزرگی کره زمین است! خوشا به حال کسانی که اسیر این توپ بزرگ نشده اند، زیرا می دانند که این دنیا سراسر بازیچه است!

من کار بزرگی دارم، باید زاد و توشه برای خود فراهم کنم، سفری به طول ابدیت در پیش دارم.

سرگرمی و بازی برای کسی است که کاری ندارد، هدف و انگیزه ای ندارد، قرآن مرا به ضیافتی بزرگ و ابدی دعوت کرده است، باید به فکر آنجا باشم. باید راه را نگاه کنم، نگاهی هم به خود بیندازم، برخیزم، باید شب و روز تلاش کنم.

آخرین آیه این سوره را می خوانم: «روز قیامت، از نعمت ها از شما سؤال خواهد شد».

به این سخن فکر می کنم. به راستی خدا از چه نعمت هایی سؤال خواهد

ص: ۲۳۵

کرد؟

عده ای می گویند خدا در روز قیامت از آبی که می نوشم و از غذایی که می خورم، سؤال خواهد کرد.

اگر کسی دزدی کند، حق مردم را غصب کند و پولی به دست آورد و با آن غذایی تهیه کند، قطعاً در روز قیامت مورد بازخواست قرار می گیرد، اما اگر من کار کنم و زحمت بکشم و پول حلالی به دست آورم، آیا باز هم خدا در روز قیامت از آنچه نوشیده ام و خورده ام، سؤال می کند؟

مدتی به دنبال پاسخ این سؤال بودم تا این که ماجرای مهمانی امام صادق(علیه السلام) را خواندم و پاسخ خود را یافتم.

ابوحمزہ ثمالی یکی از شیعیان بود، او چنین نقل می کند: روزی من با گروهی از دوستانم به خانه امام صادق(علیه السلام) رفته بودیم. آن حضرت برای ما که از کوفه به مدینه آمده بودیم، سفره غذایی آوردند، ما بسیار گرسنه بودیم و غذا را خوردیم، غذایی بسیار خوشمزه و لذیذ بود، پس از آن، امام صادق(علیه السلام) دستور دادند تا برای ما خرماهای تازه آورند، خرمایی بسیار عالی که ما نمونه آن را ندیده بودیم.

یکی از دوستان ما آیه آخر سوره «تکواثر» را خواند و به ما گفت: «در روز قیامت، خدا از این غذا و خرما از شما سؤال خواهد نمود».

در این هنگام امام صادق(علیه السلام) به او رو کرد و فرمود:

___ خدا کریم تر و بزرگوarter از این است که به انسان ها از روزی خود، غذا دهد و در روز قیامت درباره آن غذا از آنان سؤال کند.

___ آقای من! پس چرا خدا در سوره تکواثر می گوید: «روز قیامت، از نعمت ها از شما سؤال خواهد شد».

ص: ۲۳۶

— آن نعمت‌هایی که خدا درباره آن از شما سؤال می‌کند نعمت رسالت و امامت است. خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری فرستاد و امامان معصوم را برای هدایت شما قرار داد، در روز قیامت از شما می‌پرسد آیا قدردان این نعمت‌ها بودید یا نه؟ (۱۰۷)

وقتی این ماجرا را شنیدم، با خود گفتم: به راستی که باید قرآن را فقط اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر کنند، باید فهم قرآن را از اهل بیت (علیهم السلام) فرا گرفت.

چقدر بین خدای شیعه و خدای اهل سنت، تفاوت است!

اهل سنت در تفسیرهای خود نوشته‌اند: «خدا در روز قیامت از آب سرد و گوارایی که انسان می‌نوشد و از غذایی که می‌خورد، سؤال می‌کند».

اگر من کسی را به خانه ام دعوت کنم و او را سر سفره خود بنشانم و بعداً از او درباره آنچه خورده ام سؤال کنم، همه به من اشکال می‌گیرند و می‌گویند: این کار خلاف جوانمردی است!

خدا انسان را خلق نمود، همه جهان را برای او آفرید، با قدرت خود به او روزی می‌دهد، اگر کسی روزی حلال تهیه کند و اسراف هم نکند، خدا از غذایی که خورده است، روز قیامت سؤال نمی‌کند.

خدایی که امام صادق (علیه السلام) برای من معرفی کرده است، این گونه است، او بزرگوارتر و کریم‌تر از همه است.

خدا در روز قیامت از مسلمانان درباره نبوت و امامت، چنین سؤال خواهد کرد: «آیا از فرمان پیامبر اطاعت کردید؟ آیا از امامان معصوم پیروی نمودید؟».

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۳ قرآن می باشد.

«عَصْر» به معنای «روزگار» است، قرآن در آیه اوّل به «روزگار» سوگند یاد کرده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

عَصْر: آیه ۳-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالْعَصْرِ (۱) اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ (۲) اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَتَوٰصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوٰصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

تو انسان را به این دنیا آورده ای و در مدّت محدودی در این دنیا زندگی می کنی، روز به روز سرمایه او کم می شود، او چه بخواهد، چه نخواهد به سوی مرگ پیش می رود.

ثانیه ها، ساعت ها، روزها، ماه ها و سال ها به سرعت می گذرند، توان و قدرت او کاسته می شود.

هر نفس او یک قدم به سوی مرگ است و این خسران بزرگی است !

اگر انسان این حقیقت را بداند به فکر می افتد تا از این خسران جلوگیری کند، اگر او راه قرآن را بیماید، سرمایه ای گران بها و ارزشمند را به دست می آورد و به رستگاری جاویدان می رسد.

اکنون می خواهی از این حقیقت سخن بگویی:

سوگند به روزگاری که سپری می شود که انسان ها در خسران می باشند، مگر کسانی که به تو ایمان بیاورند و عمل نیک انجام دهند و یکدیگر را به طرفداری از حق سفارش کنند و یکدیگر را به صبر فراخوانند.

مناسب می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

در ابتدای این سوره خدا به روزگاری که سپری می شود، سوگند یاد می کند، روزگاری که پراز درس ها، عبرت ها و حوادث تکان دهنده است، هر کس تاریخ را بخواند از آن بهره فراوان می برد.

انسان هایی که دل به دنیا بستند و همه وقت و همت خویش را صرف جمع کردن ثروت دنیا نمودند و سرانجام همه آن ثروت ها را گذاشتند و با دست خالی، روانه قبر شدند.

چه بسیار پادشاهانی که برای رسیدن به قدرت، ظلم ها نمودند و به خیال خود، به اوج اقتدار رسیدند، اما به یک باره از تخت فرمانروایی سرنگون شدند و روانه تاریکی قبر شدند.

ص: ۲۳۹

روزگار، درس پیروزی حق را به همه انسان ها نشان می دهد، درست است که هر کس در راه حق باشد با مشکلات زیادی روبرو می گردد، اما سرانجام حق پیروز است. این وعده خداست.

قرآن در آیه ۱۰۵ سوره «انبیا» درباره سرانجام روزگار سخن گفته است، خدا در کتاب های آسمانی از این وعده خود سخن گفته است: «بندگان شایسته من، وارث حکومت زمین خواهند شد». آری، سرانجام حکومت جهان به دست مؤمنان خواهد افتاد.

در اینجا هم به روزگار سوگند یاد می کنی، امام صادق (علیه السلام) در سخن خود به این مطلب اشاره می کند که خدا در سوره عصر به روزگار ظهور مهدی (علیه السلام) سوگند یاد کرده است. (۱۰۸)

آری، ظهور مهدی (علیه السلام)، آن وعده بزرگ خداست، سرانجام او ظهور می کند و در سر تا سر جهان، حکومت عدل و داد را برپا می کند.

* نکته دوم

در این سوره از خسران انسان ها سخن به میان آمده است، ما معمولاً خسران را به معنای ضرر می گیریم؛ اما در زبان عربی این دو واژه با هم تفاوت دقیقی دارند:

برای بیان این تفاوت مثالی می زنم:

من دو دوست دارم، یکی به نام پرویز دیگری به نام حمید.

یک روز به دیدن پرویز می روم. او به من می گوید: چند سالی است ۵۰ میلیون تومان پول در گاوصندوق خود برای روز مبادا گذاشته ام.

ص: ۲۴۰

من به او می گویم: خیلی ضرر کردی، زیرا اگر این پول را سرمایه گذاری کرده بودی، چند برابر می شد. اگر حوصله سرمایه گذاری نداشتی کافی بود این پول را به بانک ببری تا بانک به جای تو سرمایه گذاری کند، بعد از پنج سال، دو برابر آن پول را به تو می دادند.

با این سخن پرویز می فهمد که ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده و خیلی ناراحت می شود.

بعد به خانه حمید می روم. می بینم که او خیلی ناراحت است، با او سخن می گویم و می پرسم که چه شده است، مگر کشتی هایت غرق شده است؟

او می گوید: یک عمر زحمت کشیدم و ۵۰ میلیون تومان پس انداز کردم، همسایه ام به من گفت که این پول را بده تا با آن کاسبی کنم و من ۵۰ درصد به تو سود می دهم؛ اما همه این ها دروغ بود. الآن او به خارج از کشور فرار کرده است!

معلوم شد که پرویز و حمید هر دو ضرر کرده اند، هر دو ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده اند، اما این کجا و آن کجا!

پرویز ضرر کرده است؛ اما اصل سرمایه او باقی است و یک ریال هم از آن کم نشده است.

ولی حمید خسران کرده زیرا نه تنها سود نکرده است، بلکه اصل سرمایه او هم از دستش رفته است.

وقتی کسی تمام سرمایه خود را از دست بدهد به او می گویند خسران کرده است.

برای همین در این آیه از واژه خسران استفاده شده است.

قرآن می گوید: «همه انسان ها در خسران هستند»، آری کسانی که به دنیا مشغول شدند سرمایه خود را هم از دست دادند، آن ها فکر می کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می کنند سود می کنند، ولی به زودی مرگ سراغشان می آید و باید همه دنیای خود را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن ها دیگر سرمایه ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و اکنون دیگر هیچ وقتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن ها هیچ توشه ای کسب نکرده اند. آن ها خسران کرده اند. (۱۰۹)

قرآن چقدر دقیق، واژه ها را انتخاب می کند.

من وقتی به بعضی از ترجمه های قرآن مراجعه کردم دیدم این آیه را این گونه ترجمه کرده اند: «انسان ها همواره در ضرر هستند». وقتی ما قرآن را این طوری ترجمه می کنیم نمی توانیم زیبایی های قرآن را برای دیگران بازگو کنیم! (۱۱۰)

* نکته سوم

انسان هایی که راه قرآن را در پیش نگرفتند، در خسران هستند، آنان سرمایه وجودی خویش را صرف دنیا می کنند و با فرا رسیدن مرگ، دستشان از همه چیز خالی می شود و به عذاب تو گرفتار می شوند.

ولی انسان هایی که راه قرآن را می پیمایند به سعادت و رستگاری می رسند و در این تجارت سود بزرگی می کنند، آنان چند روزی در این دنیا، بندگی تو را می کنند، اما در مقابل این بندگی چند روزه، به سعادت جاودان می رسند،

ص: ۲۴۲

برای همیشه در بهشت تو جای می گیرند و این همان رستگاری بزرگ است.

به راستی انسان های رستگار چه ویژگی هایی دارند؟

در این سوره به سه ویژگی آنان اشاره شده است:

۱ - ایمان.

۲ - عمل صالح.

۳ - دعوت به طرفداری از حقّ و دعوت به صبر و استقامت.

ویژگی اول و دوم، درباره ارتباط آنان با خداست، آنان هم ایمان دارند و هم عمل صالح و نیک. اثر ایمان در کارهای آنان نمایان است، اگر به خدا و قرآن ایمان آورده اند، به فرمان و دستورات خدا عمل می کنند.

ویژگی سوم، درباره ارتباط آنان با مردم و جامعه است. آری، راه سعادت از ارتباط با خدا و خلق خدا می گذرد.

آنان نسبت به جامعه خود بی تفاوت نیستند، آنان یکدیگر را به حقّ سفارش می کنند، از حقّ دفاع می کنند و دیگران را به پذیرش حقّ دعوت می کنند، در سختی ها و مشکلات به یاری یکدیگر می آیند و همدیگر را به شکیبایی فرا می خوانند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «منظور از حقّ در این سوره، ولایت است». (۱۱۱)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم، مؤمنان واقعی کسانی هستند که راه توحید، نبوت و امامت را می پیمایند و یکدیگر را بر پایداری در این راه سفارش می کنند.

ص: ۲۴۳

اکنون می خواهیم دو حدیث امام صادق (علیه السلام) را که قبلاً آورده ام، بار دیگر ذکر کنم: «منظور از عصر در این سوره، عصر ظهور مهدی (علیه السلام) است». «منظور از حقّ در این سوره، ولایت است».

گویا این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی ها از آن اطلاع ندارند: عصر غیبت مهدی (علیه السلام) روزگار سختی است، امام زمان از دیده ها پنهان است، اما مؤمنان به او ایمان دارند.

سوگند به عصرِ ظهورِ مهدی !

ظهور مهدی (علیه السلام) حقّ است و سرانجام او می آید، همانا همه انسان ها در خسران هستند مگر کسانی که ایمان به مهدی (علیه السلام) دارند و انتظار او را دارند (انتظار ظهور بالاترین عمل صالح است) و به ولایت مهدی (علیه السلام) سفارش می کنند و در سختی های روزگار غیبت، مؤمنان را به صبر توصیه می کنند.

کسانی که به مهدی (علیه السلام) اعتقاد نداشته باشند، در خسران هستند، خدا شرط قبولی اعمال را قبولی ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) قرار داده است، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، خدا هیچ عمل او را نمی پذیرد و او در روز قیامت می فهمد که چقدر خسران کرده است.

آری، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت تو را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و هزار حجّ به جا آورد و سپس در کنار کعبه

مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت امامان معصوم را قبول نداشته باشد، هیچ کدام از این اعمال او نفعی به او نمی رساند و او وارد بهشت نخواهد شد. (۱۱۲)

در اسلام، ولایت از نماز و زکات و روزه و حج مهم تر است، کسی که به جای امامان معصوم (علیهم السلام)، ستمکاران را به عنوان رهبر خود برگزیند، همه اعمالش در روز قیامت نابود خواهد شد و از آن هیچ بهره ای نخواهد برد.

این حقیقت مهمی است: «هر کس در راه مهدی (علیه السلام) نباشد، در خسران است». (۱۱۳)

* * *

بارخدایا! من در عصر غیبت امام خویش زندگی می کنم، تو را سپاس می گویم که مرا با امام خویش آشنا کردی و محبتش را در قلبم قرار دادی.

هر که برای زندگی خویش دلیلی می خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده ام و زندگی می کنم تا سرود مهر مهدی (علیه السلام) را سر دهم و محبت او را بر دل های مردم، پیوند زنم.

بارخدایا! من از عشق و محبت خود به مهدی (علیه السلام) پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه، ثابت قدم بمانم.

ص: ۲۴۵

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۴ قرآن می باشد.

در زبان عربی به کسی که چهره در هم می کشد و فقیر را از خود دور می کند، «هُمَزَه» می گویند. در آیه اول قرآن چنین می گوید: «وای بر کسی که وقتی فقیری را می بیند، چهره در هم می کشد و آن فقیر را از خود دور می کند». برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

هُمَزَه: آیه ۹-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِیْلِ لِكُلِّ هُمَزَه لُمَزَه (۱) الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ اَخْلَدَهُ (۳) کَلَّا لَیُبَدَنَّ فِی الْحُطَمٰهِ (۴) وَمَا اَدْرَاکَ مَا الْحُطَمٰهُ (۵) نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَه (۶) الَّتِی تَطَّلِعُ عَلٰی الْاَفْنِدِه (۷) اِنَّهَا عَلَیْهِمْ مُّؤَصَّدَه (۸) فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَه (۹)

محمد (صلی الله علیه و آله) ثروتمندان مکه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروت هایشان را به فقیران و نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود.

بزرگان مکه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن ها دوست نداشتند از

ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی آوردند.

آنان همواره فقیران را مسخره می کردند و به آنان می گفتند: «خدا به شما خشم گرفته است که این چنین گرفتار فقر شده اید، اما خدا ما را دوست داشته است». این زخم زبان ها دل های فقیران را به درد می آورد.

آنان اگر می دیدند فقیری به سویشان می آید، راه خود را کج می کردند و از آن فقیر رو برمی گرداندند، اگر فقیری از آنان کمکی می خواست، عصبانی و خشمناک می شدند و ابرو در هم می کشیدند و او را از خود دور می کردند و با دست او را پس می زدند.

اکنون در این سوره درباره سرنوشتی که در انتظار آن ثروتمندان است، سخن می گویی:

* * *

وای بر ثروتمندی که وقتی فقیری نزد او می آید، چهره در هم می کشد و آن فقیر را از خود دور می کند! وای بر آن که بر فقیران عیب می گیرد و آنان را مسخره می کند، وای بر آن کسی که ثروت فراوانی جمع می کند و پیوسته ثروت خویش را می شمارد! (۱۱۴)

او همیشه به حساب و رسیدگی آن سرگرم است. او از این کار لذت می برد، وقتی به سکه های طلای خویش نگاه می کند، لذت می برد و شادی می کند.

او خیال می کند که ثروتش مرگ را از او دور می کند و به او عمر جاودان خواهد بخشید.

هرگز چنین نیست که او می پندارد، ثروت هرگز نمی تواند مرگ را از او دور کند، تو به او چند روزی مهلت می دهی و وقتی مهلت او به پایان رسید، مرگ او یک لحظه هم به عقب نمی افتد، مرگ او را از همه ثروت هایش جدا

ص: ۲۴۷

می کند.

روز قیامت که فرارسد، تو او را زنده می کنی و او را در «حُطَمَه» می اندازی!

و کسی چه می داند «حُطَمَه» چیست؟

«حُطَمَه» آتشی بسیار زیاد است که همه چیز را می سوزاند و نابود می کند، همان آتش جهنم که تو آن را افروخته ای، همان آتشی که به دل ها راه پیدا می کند.

آتش جهنم، آتشی سرپوشیده است و از هر طرف کافران را محاصره می کند، همه درهای جهنم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آتشی مانند ستون های بلند، زبانه کشیده است. کافران برای همیشه در آنجا می سوزند و هرگز نجات پیدا نمی کنند. (۱۱۵)

* * *

وقتی این سوره را خواندم، فهمیدم که دینداری فقط در نماز خواندن و روزه گرفتن نیست، دین داری واقعی این است که به فکر نیازمندان و فقیران هم باشم، با آنان مهربانی کنم و هرگز آنان را مسخره نکنم و از مال خویش به آنان کمک کنم.

حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو و کمک به نیازمندان می گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی تواند مانع رستگاری من شود. اگر در جامعه ای سخاوت رواج پیدا کند، بسیاری از اختلافات در آن جامعه ریشه کن می شود.

ص: ۲۴۸

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۵ قرآن می باشد.

یکی از پادشاهان یمن تصمیم گرفت تا خانه خدا را خراب کند، او با سپاهی همراه با فیل ها به مکه حمله کرد، ماجرای نابودی آن سپاه در این سوره بیان شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فیل: آیه ۵-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزِمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

در این سوره می خواهی از عظمت کعبه که در شهر مکه است سخن بگویی.

کعبه خانه توست.

کعبه، کهن ترین معبد یکتاپرستی و اولین عبادتگاه روی زمین است.

من دوست دارم از تاریخ کعبه بیشتر بدانم:

تاریخ کعبه به زمان آدم(علیه السلام) باز می گردد، وقتی آدم(علیه السلام) از بهشت رانده شد، روی

کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد.

آدم(علیه السلام) در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به زمین کعبه ببرد.

جبرئیل در آنجا کعبه را بنا کرد، آن وقت بود که تو فرمان دادی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند.

آدم(علیه السلام) نیز به طواف پرداخت و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم(علیه السلام) نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی.(۱۱۶)

بیش از دو هزار سال گذشت، زمان ابراهیم(علیه السلام) فرا رسید، ابراهیم(علیه السلام) در فلسطین بود، تو به او مأموریت دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکه ببرد و از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند و کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کند. ابراهیم(علیه السلام) با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید.

اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکه زندگی می کرد. کم کم در طول تاریخ مردم در اطراف کعبه جمع شدند و در آنجا شهری بنا شد.

نزدیک به ۳۵۰۰ سال گذشت و ماجرای «اصحاب فیل» روی داد.

در آن سال محمد(صلی الله علیه و آله) در مکه به دنیا آمد. (۵۳ سال قبل از سال اول هجری).

«اصحاب فیل» چه کسانی هستند؟

در این سوره درباره آن حادثه بزرگ سخن می گویی. حادثه ای که هلاکت اصحاب فیل را در پی داشت.

اکنون تو با محمد(صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! آیا ندیدی که من با اصحاب فیل چه کردم؟

آیا نقشه و نیرنگ آنان را بی اثر نکردم؟

من پرندگان را گروه گروه فرستادم که بر سر آنان، سنگ های کوچکی انداختند. من آنان را همانند کاه، خرد و نابود ساختم.

اصحاب فیل چه کسانی بودند؟ آنان سپاهیان ابرهه بودند که همگی نابود شدند.

ابرهه چه کسی بود؟

او پادشاهی مغرور بود که در سرزمین یمن حکومت می کرد، او در یمن، کلیسای بزرگی ساخت و دوست داشت تا همه مردم برای عبادت به آنجا بیایند. او خبر داشت که مردم سرزمین حجاز به کعبه احترام می گذارند و به زیارت کعبه می روند و آن را یادگار ابراهیم (علیه السلام) می دانند.

ابرهه افراد زیادی را به میان مردم حجاز فرستاد تا برای کلیسای او تبلیغ کنند و مردم را به سوی آنجا فرا خوانند، او تصمیم داشت تا مردم را از سفر به مکه و زیارت کعبه باز دارد.

هر سال تاجرانی از قبیله قریش به یمن می رفتند. قبیله قریش، مهم ترین قبیله ای بودند که در مکه زندگی می کردند و ریاست آن شهر با آنان بود و کلیددار کعبه بودند.

تاجران قریش به یمن رفته بودند، در یک شب، سرما شدید شد، آنان به کلیسای ابرهه پناه بردند و آتشی روشن کردند تا خود را گرم کنند. صبح آنان فراموش کردند آتش را خاموش کنند و کلیسا را ترک کردند، باد وزید و آتش همه جا را فرا گرفت و کلیسا در آتش سوخت.

ص: ۲۵۱

وقتی ابرهه از این ماجرا باخبر شد، فکر کرد که قبیله قریش از روی عمد این کار را کرده اند، پس تصمیم گرفت به مکه حمله کند و کعبه را ویران نماید.

ابرهه سپاه بزرگی فراهم ساخت و همراه با فیل های بزرگ به سوی مکه حرکت کرد. خبر به قریش رسید، آنان در فکر بودند چه کنند، ابرهه برای آنان پیام فرستاد: «من برای جنگ با شما نیامده ام، من فقط آمده ام کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به شمشیر نبرید، نیازی به ریختن خون شما ندارم».

عبدالْمُطَّلِب پدر بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) بود، او در آن زمان، یکی از بزرگان قریش بود او به فرستاده ابرهه چنین گفت: «ما توانایی جنگ با سپاه تو را نداریم و کعبه را صاحب آن حفظ می کند».

سپاه ابرهه به سوی مکه می آمد، عبدالْمُطَّلِب فرمان داد تا مردم مکه به کوه های اطراف پناه ببرند، او خودش کنار کعبه آمد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! هر کسی از خانه خود دفاع می کند، تو هم از خانه ات دفاع کن». بعد از آن از کعبه دور شد.

ابرهه سوار بر فیل بزرگی شده بود و به پیش می آمد، او خوشحال بود که هیچ کس از مردم مکه به جنگ او نیامده اند و بدون خونریزی می تواند به خواسته خود برسد، سپاه او راه زیادی تا کعبه نداشت که ناگهان هزاران پرنده در آسمان آشکار شدند، آن پرندگان همانند پرستو بودند و هر کدام سه سنگریزه همراه خود داشتند، یکی به منقار و دوتا به انگشتان پا.

سنگریزه هایی که عادی نبودند، در آنان چیزی از اعجاز و قدرت خدا پنهان بود. آن پرندگان سنگریزه ها را بر سر سپاه ابرهه انداختند، آن سنگریزه ها سر آنان را می شکافت و آنان را می کشت. وحشت عجیبی آنان را فرا گرفت و سپاه پا به فرار گذاشتند، گروه بیشماری از آنان کشته شدند، یکی از آن

سنگریزه ها به ابرهه اصابت کرد و او به سختی مجروح شد، او را به یمن بازگرداندند و بعد از مدّتی مرگ او فرا رسید.

این گونه بود که خدا اصحاب فیل که بزرگ ترین سپاه آن روزگار بود را با پرندگان کوچکی و سنگریزه هایی نابود کرد.

سوره «فیل» به پایان رسید، پس از آن سوره «قریش» است.

نکته ای را باید در اینجا بنویسم: نماز گزار باید در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند. اگر نماز گزاری در نماز خود، سوره فیل را خواند، باید حتماً بعد از آن سوره قریش را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم دارند.

ص: ۲۵۳

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۶ قرآن می باشد.

«قُریش» یکی از بزرگ ترین قبیله های عرب بود، خدا در این سوره به نعمت هایی که خدا به قریش داده بود، اشاره می کند. این سوره را به نام «ایلاف» هم می خوانند.

قُریش: آیه ۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَيْلًا قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

قُریش بزرگ ترین قبیله شهر مکه بود و ریاست آن شهر را به عهده داشت، آنان خود را از نسل ابراهیم (علیه السلام) می دانستند و همواره به کعبه افتخار می کردند، اما بُت پرستی را در پیش گرفته بودند و در مقابل بُت ها سجده می کردند.

وقتی محمّد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری رسید، تلاش کرد در ابتدا قریش را به اسلام دعوت کند، زیرا چشم مردم به دهان آنان بود، آنان خواص و برگزیدگان جامعه بودند و اگر آنان ایمان می آوردند، مردم نیز به راحتی ایمان می آوردند.

اگر محمد(صلی الله علیه وآله) موقّق می شد خواص مکه را به سوی خود جذب کند، راه او بسیار آسان می شد.

محمد(صلی الله علیه وآله) آنان را به یکتاپرستی فراخواند و از آنان خواست تا از بُت پرستی دست بردارند، اما آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمد(صلی الله علیه وآله) باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

محمد(صلی الله علیه وآله) بارها با آنان چنین سخن گفت: «چرا قطعه سنگ های بی جان را می پرستید؟ مگر این بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟».

افسوس که خواص مکه با محمد(صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند و بیشتر مردم هم از آنان پیروی کردند، زیرا خیال می کردند که قریش، خیر و صلاح آنان را بهتر می داند.

تو به قریش دو نعمت بزرگ داده بودی، این سوره را نازل می کنی و از آن دو نعمت سخن می گویی تا شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند. این سخن توست:

من نعمت های فراوانی به قریش داده ام و آنان باید شکر مرا به جا آورند و مرا پرستند، اگر آنان نعمت های مرا فراموش کردند، پس باید به خاطر الفت آنان به مکه و الفت آنان به سفر تابستانی و زمستانی، مرا عبادت کنند.

آنان باید به خاطر این دو نعمت، شکر مرا به جا آورند، من صاحب کعبه هستم و آنان را از گرسنگی نجات دادم و از ترس و ناامنی ایمن ساختم. (۱۱۷)

ص: ۲۵۵

اکنون وقت آن است که درباره این دو نعمتی که در اینجا ذکر شده است، توضیح بدهم:

* نعمت اوّل

خدا مقدر کرده بود که آخرین پیامبرش از کنار کعبه ظهور کند، محمد (صلی الله علیه و آله) اهل مکه و از قریش بود، برای این که چنین اتفاقی روی دهد، باید قریش، نسل در نسل در شهر مکه زندگی می کردند تا زمان تولد محمد (صلی الله علیه و آله) فرا رسد.

مکه، آب و هوای گرمی دارد و هیچ گیاهی در آنجا رویده نمی شود، آن سرزمین سراسر کوه و صخره است. سرزمین بی آب و گرم و کوهستانی!

شاید عده ای خیال کنند هر جا کوهستان است، هوا خنک است، اما همیشه چنین نیست، سرزمین مکه هم کوهستان است و هم هوای گرم دارد. وقتی من در سال ۱۳۸۲ شمسی به مکه رفتم، در آنجا درختان متعددی دیدم، بعداً فهمیدم که خاک آن درختان را از سرزمین دیگری آورده اند و با امکانات امروزی به آنان آب رسانی می کنند.

چه چیز می توانست باعث شود عده ای آنجا را برای زندگی انتخاب کنند؟

علت آن یک چیز بود: عشق و الفتی که خدا در قلب آن مردم نسبت به کعبه قرار داده بود. آنان کعبه را دوست داشتند و به سرزمین مکه الفت داشتند. این کار خدا بود.

وقتی ابرهه تصمیم گرفت کعبه را خراب کند، خدا آن سپاه بزرگ را نابود کرد، این امر سبب شد تا اعتقاد مردم به کعبه بیشتر شود.

درست است که آنان بت پرست بودند اما کعبه را هم دوست داشتند. آنان دچار انحرافات زیادی شده بودند و بت ها را شریک خدا می دانستند اما به خدا به عنوان صاحب کعبه اعتقاد داشتند.

ص: ۲۵۶

در شهر مکه هیچ درختی نمی روید، آنان برای این که بتوانند در آنجا زندگی کنند تصمیم گرفتند به تجارت پردازند، در فصل تابستان که هوا گرم بود به سمت شمال (شام) می رفتند و در زمستان به سمت جنوب (یمن) می رفتند.

خدا در میان آنان الفت و دوستی ایجاد کرده بود و آنان این سفرها را مدیریت می کردند و به سود خوبی دست می یافتند، آنان جنس هایی را از شام می خریدند و به یمن می بردند، سپس از یمن جنس هایی را می خریدند و به شام می بردند. در واقع آنان، پل ارتباطی بین شمال و جنوب جهان آن روز بودند.

در هر سفر، تعداد زیادی از آنان به شام یا یمن می رفتند و شهر مکه از مردان خالی می شد، خدا به شهر مکه امنیت داده بود، بعد از ماجرای هلاکت سپاه ابرهه، هیچ کس جرأت نمی کرد به مکه حمله کند، قریش بدون آن که ترسی داشته باشند، زنان و فرزندان خود را در مکه می گذاشتند و با خیالی راحت به این دو سفر تجاری می رفتند. گاهی سفر به شام چند ماه طول می کشید.

* * *

خدا این دو نعمت را به قریش داد، در این سوره این دو نعمت را برای قریش یادآوری می کند، شاید آنان ایمان آورند.

این سوره دو پیام مهم برای همه زمان ها و مکان ها دارد:

پیام اول: برای این که مردم را به یکتاپرستی دعوت کنیم، بهتر است از نعمت هایی که خدا به آنان داده است، یاد کنیم و این گونه آنان را به فکر واداریم.

پیام دوم: برای تغییر در یک جامعه، باید روی خواص و نخبگان آن جامعه

سرمایه گذاری کرد، زیرا مردم از نخبگان خود پیروی می کنند. خدا از محمد (صلی الله علیه و آله) خواست تا قریش را به اسلام فرا خواند.

ذکر این نکته هم لازم است: پدر بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله)، عبد المطلب نام داشت، او ریاست شهر مکه را به عهده داشت و مردی یکتاپرست بود. وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) به هشت سالگی رسید، عبد المطلب از دنیا رفت و ریاست شهر به ابوسفیان و همفکران او رسید و بیشتر بزرگان شهر مکه با محمد دشمنی کردند، البته شخصیت بزرگواری همچون ابوطالب که عموی پیامبر بود، همواره از پیامبر حمایت می کرد و به او ایمان آورده بود، امّا او یک نفر بود، این سخن از اکثریت بزرگان شهر مکه است.

آری، بیشتر بزرگان شهر مکه، سخن پیامبر را نپذیرفتند و با او دشمنی کردند و سرانجام پیامبر مجبور شد شهر مکه را ترک کند و به مدینه برود.

در مدینه چه اتفاقی افتاد؟

خواص و نخبگان مدینه به پیامبر ایمان آوردند و از او دعوت کردند تا به شهر آنان بیاید، وقتی نخبگان ایمان آوردند، مردم گروه گروه مسلمان شدند. این راز موفقیت پیامبر در مدینه بود.

نخبگان جامعه نقش بسیار زیادی در سعادت یا بدبختی جامعه دارند و باید به نقش آنان توجه نمود.

ص: ۲۵۸

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۷ قرآن می باشد.

در زبان عربی به زکات و صدقه دادن، «ماعون» می گویند، در آیه آخر این سوره به این نکته اشاره شده است: «وای بر کسانی که زکات را پرداخت نمی کنند و به نیازمندان کمک نمی کنند!» و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ماعون: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳)

در قرآن بارها از قیامت سخن گفته ای و همواره از انسان ها خواسته ای تا به قیامت ایمان بیاورند، هر کس قرآن را بخواند با خود می گوید: «این همه تأکید برای قیامت برای چیست؟».

اکنون می خواهی در این سوره جواب این سؤال را بدهی، ایمان به قیامت سبب می شود تا انسان راه خوبی ها را در پیش گیرد، شیفته دنیا نشود، قلبش

مهربان شود، دیگر انسان ها را دوست بدارد، فطرت او از بین نرود.

ولی کسی که به قیامت باور ندارد، تصوّر می کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست. او به جمع کردن ثروت رو می آورد و شیفته دنیا می شود. قلبش از احساسات و عواطف تهی می گردد و نور فطرت در او خاموش می شود و به نیازمندان کمک نمی کند. او روز به روز از انسانیت فاصله می گیرد.

اکنون درباره چنین انسانی با محمّد (صلی الله علیه و آله) سخن می گویی: «ای محمّد! آیا کسی که روز قیامت را انکار می کند، دیدی؟ او همان شخصی است که یتیمان را می آزارد و آنان را با خشونت از خود می راند و دیگران را به اطعام فقیران، تشویق نمی کند».

آری، چنین انسانی گرفتار بخل می شود و به یتیمان کمک نمی کند و از روی همان بخلی که دارد نه خود به نیازمندان غذایی می دهد و نه دیگران را به این کار تشویق می کند.

او فقیران را به حال خود وامی گذارد تا بر اثر گرسنگی از پای در آیند، چنین کسی شایسته عذاب است و تو در روز قیامت او را به آتش جهنّم گرفتار خواهی ساخت. در آن روز، ثروت او به هیچ کار او نمی آید، تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن او بیندازند و او را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنّم ببرند.

وقتی او آتش سوزان جهنّم را می بیند، هراسان می شود و صدای ناله اش بلند می شود، آن وقت است که تو به او می گویی: «این همان جهنمی است که آن را دروغ می پنداشتی!».

* * *

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

سخن از کافرانی به میان آمد که به قیامت ایمان ندارند و قرآن را دروغ می پندارند و بهشت و جهنم را هم باور ندارند، اکنون می خواهی از کسانی که کافر نیستند ولی ایمان واقعی ندارند سخن بگویی، آنان با زبان به یگانگی تو ایمان آورده اند، اما نور ایمان در قلب های آنان وارد نشده است.

تو درباره آنان چنین سخن می گویی: «وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافل اند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می کنند و از کمک به دیگران دریغ میورزند و زکات نمی دهند». (۱۱۸)

* * *

کسانی که ایمان به قلب آنان وارد نشده است سه نشانه «غفلت از نماز، ریاکاری و ندادن زکات» را دارند.

مناسب می بینم درباره این سه نشانه، قدری توضیح دهم:

* نشانه اول: غفلت از نماز

نماز، معراج مؤمن است، وقتی مؤمنی نماز را با آداب آن می خواند به تو نزدیک می شود و از لطف و مهربانی تو بهره مند می گردد.

کسانی که ایمان واقعی ندارند از نماز غفلت می کنند، نماز را به تأخیر می اندازند و بدون عذر، آن را در آخر وقت می خوانند. (۱۱۹)

قرآن می گوید: «کسانی که از نماز غافل هستند»، قرآن نمی گوید: «وای بر کسانی که در نماز غافل هستند».

تفاوت این دو چیست؟

ص: ۲۶۱

«غفلت در نماز» یعنی این که مؤمن نماز را اول وقت می خواند، اما در نماز، حضور قلب ندارد، او نماز را سر وقت آن خوانده است. قرآن چنین کسی را نفرین نمی کند، هر چند نماز او، نماز کاملی نبوده است.

«غفلت از نماز» یعنی این که شخص در اصل نماز غفلت می کند، نماز را فراموش می کند، آن را بدون عذر، در آخر وقت می خواند. قرآن درباره چنین کسی سخن می گوید و فریاد بر می آورد: «وای بر کسانی که از نماز غافل اند».

* نشانه دوم: ریاکاری

ریا آن است که انسان کاری را برای خودنمایی انجام دهد، مثلاً اگر به دیگران کمک می کند، به دنبال تعریف و تمجید مردم است.

در اینجا سخنی از پیامبر را درباره ریاکاران می نویسم: وقتی فرشتگان اعمال انسان ریاکاری را به آسمان می برند، خدا به آن ها می گوید: «ای فرشتگان! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید اما من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را برای من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

همه فرشتگان که این سخن خدا را می شنوند، چنین می گویند: «اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

به راستی چرا خدا ریاکار را لعنت می کند؟

وقتی جامعه ای دچار آفت ریا می شود، خطر بزرگی معنویت را تهدید می کند. در آن جامعه، دین و معنویت ابزار دنیاپرستی می شود، ریاکاران، دزدان راه معنویت می شوند. (۱۲۰)

ریاکاران برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دکان باز می کنند و جوانان را فریب می دهند. جوانانی که با عشق

ص: ۲۶۲

مقدّسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شهادت می ریزند و بعد از گذشت مدّتی که می فهمند سر آن ها کلاه رفته است از دین و معنویّت بیزار می شوند.

آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست. ریاکار به نام دین، دنیا را می خواهد، جامعه ای که دینداران آن ریاکارند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

نشانه سوم: ندادن زکات

خدا به مسلمانان فرمان داده است تا به دیگران انفاق کنند و زکات پرداخت کنند و نیازمندان را فراموش نکنند. مؤمنان واقعی زکات را با اشتیاق پرداخت می کنند، اما کسانی که ایمان واقعی نیاورده اند از کمک به دیگران دریغ میورزند.

این نکته را در اینجا ذکر می کنم: این سوره در مکه نازل شده است. زکاتی که بر مسلمانان همچون نماز واجب است زمانی نازل شد که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود، منظور زکات در اینجا، صدقه های مستحبی است که در سوره هایی که در مکه نازل شده است به آن اشاره شده است.

اکنون که این سه نشانه ذکر شد، هر کس که این نشانه ها را دارد، باید از خدا بخواهد که خدا نور ایمان را در قلب او قرار دهد.

خوشا به حال کسی که نماز را در اوّل وقت می خواند و از ریا و خودبینی پرهیز می کند و به نیازمندان کمک می کند، چنین کسی نور ایمان به قلب او وارد شده است و او مؤمن واقعی است.

ص: ۲۶۳

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۸ قرآن می باشد.

«کوثر» به معنای «خیر زیاد» است، خدا در این سوره به پیامبر وعده می دهد که به او خیر زیاد عطا کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

کوثر: آیه ۳-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

محمد(صلی الله علیه وآله) با خدیجه(علیها السلام) ازدواج کرده بود، اولین پسر آنان «قاسم» بود، قاسم در همان کودکی از دنیا رفت. محمد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد، خدا به او پسر دیگری به نام «عبدالله» داد. عبدالله بیش از شش ماه زنده نماند، مرگ او برای محمد(صلی الله علیه وآله) بسیار سخت بود، اما او در این مصیبت صبر نمود.

بزرگان مکه با محمد(صلی الله علیه وآله) دشمنی می کردند، آنان خوشحال بودند که او پسری ندارد و با خود می گفتند: «وقتی محمد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می رود، زیرا او پسر ندارد که نام او را زنده نگاه دارد».

روزی «عاص» که یکی از بُت پرستان بود، محمّد(صلی الله علیه وآله) را دید، محمّد(صلی الله علیه وآله) مدّتی با او سخن گفت، شاید او اسلام را بپذیرد و رستگار شود. وقتی عاص از نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) جدا شد نزد بزرگان مکه رفت. بزرگان مکه به او گفتند:

— چرا دیر کردی؟ با چه کسی سخن می گفتی؟

— من با آن مرد اَبتر سخن می گفتم.

— منظور تو این است که با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن می گفتی؟

— آری. او اَبتر است.

در زبان عربی به کسی «اَبتر» می گفتند که هیچ فرزند پسری نداشت. این واژه در اصل به معنای «قطع شده» می باشد، کسی که نسل او قطع شده است.

اینجا بود که جبرئیل نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمد و این سوره را بر او نازل کرد:

* * *

ای محمّد! من به تو کوثر عطا می کنم،

پس نماز شکر به جا آور و در راه من، شتری قربانی کن!

بدان این دشمن توست که بدون نسل است.(۱۲۱)

* * *

در این سوره خدا به پیامبر وعده می دهد که به او «کوثر» عطا می کند.

معنای «کوثر» چیست؟

خیر زیاد. برکت فراوان.

کوثری که خدا به پیامبر می دهد، چیست؟

در دنیا خدا به پیامبر دختری به نام فاطمه(علیها السلام) می دهد، فاطمه(علیها السلام) همان کوثر پیامبر در دنیا می باشد. نسل پیامبر از فاطمه(علیها السلام) زیاد می شود، نسلی که نه تنها از جهت تعداد همواره در حال زیاد شدن هستند، بلکه از این نسل،

امامان

معصوم به دنیا آمدند و دین اسلام را حفظ نمودند.

با آن که دشمنان، تعداد زیادی از نسل پیامبر را به شهادت رساندند، اما تعداد آنان در همه جهان اسلام زیاد است. هر کجا که برویم «سادات» یا کسانی را که از نسل پیامبر هستند، مشاهده می کنیم. این همان برکت فراوان است که خدا به پیامبر داده است.

از طرف دیگر، نسل دشمنان پیامبر، قطع شد و از آنان، هیچ نامی باقی نماند. این وعده خدا بود که نسل آنان قطع شود.

البته خدا در روز قیامت، حوض آب گوارایی را به پیامبر می دهد که به آن حوض کوثر می گویند، در آن روز، تشنگی بیداد می کند، مؤمنان از آن حوض سیراب می شوند.

همچنین وقتی که حسابرسی همه انسان ها تمام شد و مؤمنان به بهشت رفتند، خدا نهری به پیامبر عطا می کند، نام آن نهر، کوثر است.

در واقع خدا سه کوثر به پیامبر داده است:

۱ - در دنیا فاطمه (علیها السلام) را به محمد (صلی الله علیه وآله) عطا کرد و نسل پیامبر فقط از طریق فاطمه (علیها السلام) زیاد شد.

۲ - در صحرای قیامت، حوض کوثر به پیامبر می دهد.

۳ - در بهشت، نهر کوثر به پیامبر می دهد.

بزرگان مکه خوشحال بودند که محمد (صلی الله علیه وآله) پسری ندارد و با خود می گفتند: «وقتی محمد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می رود»، خدا به محمد (صلی الله علیه وآله) وعده داد که به او فاطمه (علیها السلام) را عطا می کند، دختری که سبب می شود نام محمد (صلی الله علیه وآله) تا روز قیامت، زنده بماند.

ص: ۲۶۶

فاطمه (علیها السلام) همان کوثری است که پیامبر هرگاه مشتاق بهشت می شد، او را می بوسید. چه رازی در میان بود؟ خلقت فاطمه (علیها السلام) چگونه بود؟

باید از ماجرای شب معراج بنویسم:

شیئی که پیامبر به آسمان ها رفت... آن شب، پیامبر وارد بهشت شد، بوی خوشی، بهشت را فرا گرفته بود، آن بوی خوش از چه بود که بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده بود؟

پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

___ این عطر خوش از چیست؟

___ این بوی سیب است. سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را آفرید. از آن زمان تاکنون این سؤال برای ما بدون جواب مانده که خدا این سیب را برای چه آفریده است؟

لحظاتی گذشت، گروهی از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند.

آنان به پیامبر گفتند: «ای محمد! خداوند این سیب را برای شما فرستاده است». (۱۲۲)

پیامبر مهمان خدا بود و خدا می خواست از پیامبرش این گونه پذیرایی کند. پیامبر آن سیب را خورد... پیامبر به زمین و به خانه اش بازگشت، همسرش خدیجه (علیها السلام) در انتظار او بود.

نزدیک به یک سال گذشت، فاطمه (علیها السلام) به دنیا آمد.

فاطمه (علیها السلام) بوی بهشت می داد، بوی سیب سرخ بهشتی! (۱۲۳)

در آن روزگار، گروهی از مردم، دختران خود را زنده به گور می کردند و دختر را مایه ننگ خود می دانستند، امّا پیامبر دخترش را می بوسید و می بوید

و می فرمود: «هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم». آری، فاطمه (علیها السلام)، کوثر پیامبر بود.

این سخن پیامبر است: «خدا با خوشحالی فاطمه، خوشحال می شود و با غضب فاطمه، غضبناک می شود». (۱۲۴)

اکنون می خواهم درباره حوض کوثر مطلبی بنویسم:

روز قیامت فرا می رسد، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند و آسمان شکافته شده است.

چه غوغایی بر پا شده است!

همه جا را ترس و اضطراب فرا گرفته است!

همه مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کسی با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟

آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم دیگر خسته شده اند، پس خدا کی می خواهد حسابرسی را شروع کند؟

صدایی به گوش همه می رسد.

فرشته ای چنین می گوید: «پیامبر مهربانی ها، محمد کجاست؟».

محمد (صلی الله علیه و آله) جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند. پس از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: «علی کجاست؟».

علی (علیه السلام) هم به سوی حوض کوثر می رود و کنار پیامبر می ایستد.

تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می برند،

امّا هر کسی نمی تواند از حوض کوثر بنوشد، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا می باشد، فرشتگانی در آنجا ایستاده اند، آنان نمی گذارند گناهکاران به حوض کوثر برسند.

عده ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سوی حوض کوثر می آیند، فرشتگان آن ها را بر می گردانند، آنان شیعیان گناهکار هستند.

محمد (صلی الله علیه و آله) این منظره را می بیند، او شیعیان علی (علیه السلام) را می شناسد و می بیند که چگونه در آتش تشنگی می سوزند.

اشک در چشمان محمد (صلی الله علیه و آله) حلقه می زند و دست به دعا بر می دارد و می گوید: «بارخدا یا! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

آیا خدا دوست دارد اشک چشمان محمد (صلی الله علیه و آله) را ببیند؟

هرگز!

خدا فرشته ای را می فرستد تا پیام او را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) برساند.

آن پیام چیست؟

پیام خدا این است: «ای محمد! به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیان گناهکار از حوض کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می شود، شیعیان گروه گروه در حالی که اشک شوق به چشم دارند به سوی حوض کوثر می آیند و از دستان پیامبر و علی (علیه السلام) سیراب می شوند. (۱۲۵)

ص: ۲۶۹

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۰۹ قرآن می باشد.

در این سوره، خدا به پیامبر فرمان می دهد تا از بُت و بُت پرستی بیزاری بجوید و به دین کافران توجّه نکنید، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

کافرون: آیه ۶-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴)
وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند و آن بُت ها را دختران تو می دانستند و در مقابل آنان به سجده می افتادند، آنان در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند.

بت هُبل!

مهم ترین بُت شهر مکه!

ص: ۲۷۰

این بُت به شکل انسان بود که از «یاقوت سرخ» درست شده بود، آنان آن بُت را بر بالای کعبه قرار داده بودند و فریاد برمی آوردند: «ای هبل! سربلند و سرافراز باشی». (۱۲۶)

بزرگان مکه از بُت پرستی دفاع می کردند و به مردم می گفتند: «محمد گمراه است، مواظب باشید فریب او را نخورید، او می خواهد شما را از دین پدرانتان جدا کند».

چرا آنان چنین رفتار می کردند؟

منافع آنان در بُت پرستی و جهالت مردم بود!

در آن روزگار، مردم اموال خود را نذر بُت ها می کردند، هر چه نذر بُت ها می شد به بزرگان مکه می رسید، زیرا آنان خود را به عنوان خادمان بُت ها به مردم معرفی کرده بودند!

عجیب بود، بزرگان مکه مردم را تشویق می کردند تا فرزندان خود را برای بت ها قربانی کنند، هدف آنان از این کار این بود که اعتبار و ارزش بُت ها در میان آن مردم نادان، زیاد و زیادتر شود، کسی که فرزند خود را برای یک بُت قربانی می کند، دیگر چگونه می تواند دست از پرستش آن بُت بردارد؟

بزرگان مکه با این کار، حکومت و اقتدار خود را بر آن مردم بیچاره استوار می کردند. آنان با سخنان خود، کاری می کردند که قربانی کردن فرزند برای مردم، کاری زیبا جلوه کند.

نتیجه این خرافات این بود که مردم از دین آسمانی و حقیقی جدا شدند و گرفتار خرافات شدند.

* * *

سه دختر زیبای خدا!

ص: ۲۷۱

این خرافه ای بود که بُت پرستان به آن باور داشتند.

«لات»، «منات» و «عزّی».

سه دختر خدا.

بُت پرستان این بُت های سه گانه را دختران خدا می دانستند.

درباره این سه بیشتر مطالعه می کنم و به نکات جالبی می رسم:

۱ - عَزّی: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به داشتن عَزّی، افتخار می کردند، زیرا او در سرزمین آن ها منزل کرده بود. (۱۲۷)

۲ - لائت: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهار گوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرب می جستند. این بت، بازارش خیلی داغ بود و عدّه زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود. (۱۲۸)

۳ - منات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکه و یثرب بود، مردم می گفتند: «منات، بزرگ ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی زیادی می کردند. (۱۲۹)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عَزّی و منات که آن ها سه دختر زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن ها امید داریم». (۱۳۰)

به راستی که چقدر آنان نادان بودند!

تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلط داری و از همه رفتارها و گفتارها باخبری، چگونه می شود که شریکی داشته باشی؟

ص: ۲۷۲

انسان سخن می گوید، راه می رود، دختر او هم می تواند سخن بگوید و راه برود، این قانون است. اگر واقعاً این بُت ها دختران تو هستند، باید بعضی از صفات تو را داشته باشند. این صفات توست: «خالق، رازق، دانا، شنوا...». اگر این بُت ها، دختران تو هستند، چرا هیچ صفتی از این صفات را ندارند؟

چرا مردم فکر نمی کردند؟ چگونه ممکن است این سنگ ها، دختران تو باشند؟

تو محمد(صلی الله علیه و آله) را فرستادی تا مردم را از خواب غفلت بیدار کند تا دین اسلام را بپذیرند و یکتاپرست شوند، اما آنان سخن او را قبول نکردند و دوست داشتند در تاریکی آن خرافات بمانند.

بزرگان مکه با محمد(صلی الله علیه و آله) دشمنی زیادی نمودند و او را دروغگو و جادوگر خواندند و پیروانش را شکنجه های سختی نمودند. آنان به محمد(صلی الله علیه و آله) سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، اما محمد(صلی الله علیه و آله) راه خود را ادامه داد.

در ابتدا تعداد پیروان محمد(صلی الله علیه و آله) بسیار کم بود، اما با گذشت زمان کم کم پیروان او زیاد شدند، بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند، نگران شدند، آنان نزد محمد(صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند:

___ آیا تو دوست داری ما به دین تو ایمان بیاوریم؟

___ آری، من همواره مشتاق سعادت شما بوده ام.

___ ای محمد! ما پیشنهاد خوبی برای تو داریم.

___ چه پیشنهادی؟

___ یک سال تو بُت های ما را عبادت کن، سال بعد ما خدای تو را عبادت می کنیم. اگر دین تو از دین ما بهتر باشد، ما آن را ادامه می دهیم.

ص: ۲۷۳

— به خدا پناه می برم از این که بخواهم بُت های شما را شریک خدا قرار بدهم.

— ای محمّد! به پیشنهاد ما فکر کن! این پیمان بین ما و تو خواهد بود و سال های سال باقی خواهد ماند، یک سال پرستش بُت ها و سال بعد از آن، پرستش خدای تو! به نفع توست که این پیشنهاد را قبول کنی.

آری، بزرگان مکه که فهمیده بودند دیگر سیاست شکنجه و آزار، فایده ای ندارد، می خواستند این گونه دین محمّد (صلی الله علیه و آله) را منحرف کنند، اگر محمّد (صلی الله علیه و آله) اصل بُت پرستی را قبول می کرد، آنان به هدف خود می رسیدند، هدف آنان، نذرهایی بود که مردم برای بُت ها می کردند، اگر محمّد (صلی الله علیه و آله) این پیشنهاد را قبول می کرد، آنان در همان سالی که مخصوص پرستش بُت ها بود به اندازه سال بعد از آن، پول و ثروت جمع می کردند، برای آنان ساختن یک قانون جدید کاری نداشت، مثلاً به مردم می گفتند: «شما باید نذر سال آینده را هم امسال بدهید تا بُت ها از شما راضی باشند و برکت به زندگی شما بیاید و باران نازل شود».

این بزرگان مکه راه کفر را برگزیده بودند، آنان می دانستند که محمّد (صلی الله علیه و آله) پیامبر توست، آنان معجزه قرآن را درک کرده بودند، اما با این حال، حق را انکار می کردند، آنان کافران واقعی بودند.

* * *

اکنون تو این سوره را نازل می کنی و از محمّد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا با کافران چنین بگوید:

ای کافران! من بُت های شما را نمی پرستم.

شما نیز خدای مرا نمی پرستید.

من بُت های شما را نمی پرستم.

شما نیز خدای مرا نمی پرستید.

ص: ۲۷۴

دین شما برای خودتان باشد و دین من هم برای خود من !

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول:

در این سوره تکرار وجود دارد، جمله «من بُت های شما را نمی پرستم» دو بار ذکر شده است.

جمله «شما نیز خدایِ مرا نمی پرستید»، دو بار ذکر شده است.

این برای اهمیت و تأکید بیشتر است، خدا با این سخن ثابت کرد که بین راه محمد(صلی الله علیه وآله) و راه بُت پرستان، جدایی کامل وجود دارد و محمد(صلی الله علیه وآله) هرگز بر سر مساله بُت پرستی، مصالحه نخواهد کرد. مبارزه محمد(صلی الله علیه وآله) با بُت پرستی ادامه خواهد داشت تا آنجا که او با دست خودش بُت ها را نابود کند. این وعده خدا بود و خدا به وعده اش وفا می کند.

وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) این سوره را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمد(صلی الله علیه وآله) اهل سازش در برابر بُت پرستی نیست، این گونه بود که همه آنان ناامید شدند.

* نکته دوم

در این سوره پیش بینی شده است که کافران هرگز مسلمان نخواهند شد، وقتی من تاریخ را می خوانم می بینم که در سال هشتم هجری وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) مکه را فتح کرد، مردم گروه گروه به اسلام ایمان آوردند.

باید دقت کنم که کافران در این سوره، همان بزرگان مکه هستند که به محمد(صلی الله علیه وآله) آن پیشنهاد را دادند، افرادی مانند ابوجهل. آنان تا آخر هرگز ایمان

ص: ۲۷۵

نیاوردند. ابوجهل در سال دوم سپاه بزرگی تشکیل داد و به جنگ محمد (صلی الله علیه و آله) رفت و جنگ روی داد و در آن جنگ کشته شد. گروهی که آن پیشنهاد را به محمد (صلی الله علیه و آله) دادند تا آخر عمر، مسلمان نشدند. در واقع مخاطب این سوره، خواص و برگزیدگان مکه بودند نه مردم عادی.

* نکته سوم

وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) این سوره را برای بزرگان مکه خواند، آنان تصمیم گرفتند تا آزار و اذیت مسلمانان را زیاد و زیادتر کنند، تاریخ هرگز مثل یاسر و همسرش (سمیه) را فراموش نمی کند. آن روزی که به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

آفتاب سوزان مکه می تابید، یاسر و سمیه را در آفتاب خواباندند و سنگ های داغ را بر روی سینه آن ها قرار دادند. لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود.

ابوجهل از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، امّا آنان در جواب گفتند: «لا إله إلاّ الله». اینجا بود که ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیه نشانه گرفت. خون فواره زد و سمیه شهید شد. بعد از دقایقی آنان، یاسر را هم شهید کردند. (۱۳۱)

ص: ۲۷۶

این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۱۱۰ قرآن می باشد.

«نصر» به معنای «پیروزی» می باشد، خدا این سوره را به پیامبر نازل کرد و به او وعده پیروزی داد و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

نصر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

سال ششم هجری است. محمد (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت کرده است، مسلمانان زیادی در مدینه جمع شده اند. یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان، یهودیانی بودند که در سرزمین خیبر زندگی می کردند، آنان بارها با مسلمانان دشمنی کرده بودند، پیامبر همراه با لشکر اسلام به سوی سرزمین خیبر رفت و آن یهودیان تسلیم شدند. (۱۳۲)

اکنون محمد (صلی الله علیه و آله) به فکر آن است که مکه را از بت و بت پرستی پاک گرداند، کافران مکه، هنوز بت ها را می پرستند و نمی گذارند یکتاپرستان به زیارت

کعبه بروند، مسلمانان آرزو دارند دور کعبه که یادگار ابراهیم (علیه السلام) است، طواف کنند و نماز بخوانند.

اکنون به محمد (صلی الله علیه وآله) وعده ای بزرگ می دهی و با او چنین سخن می گویی: «ای محمد! وقتی که یاری من و روز پیروزی فرا رسید و تو دیدی که مردم، گروه گروه به دین من درمی آیند، پس به شکرانه آن، مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن که من بسیار توبه پذیر می باشم».

روز پیروزی!

روزی که یاری تو فرا می رسد!

تو از فتح مکه، سخن می گویی!

سال ششم هجری است، محمد (صلی الله علیه وآله) باید فقط دو سال دیگر صبر کند...

سال هشتم فرا رسید، پیامبر با لشکر ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا این شهر را از وجود بُت ها پاک گرداند.

پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر اسلام به سوی مکه پیش می رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی (علیه السلام) خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

ص: ۲۷۸

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه کردند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او همه را می بخشد.

آری، امروز روز مهربانی است.

پیامبر وارد شهر مکه شد و کنار کعبه آمد، بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند بعد از آن وارد کعبه شد، همه بُت های آنجا را هم واژگون ساخت.

اکنون نوبت بُتی بزرگ بود که بر بالای بام کعبه ایستاده بود!

«هبل»!

بزرگ ترین و مهم ترین بُت شهر مکه!

این بُت به شکل انسان بود که از سنگ «یاقوت سرخ» درست شده بود.

این بُت همان بُتی است که در جنگ «احد» مشرکان نام او را می بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، اما در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: «ای هبل! سربلند و سرافراز باشی».

امروز روز سرنگونی این بُت است!

پیامبر بر بالای بام کعبه رفت، این بُت آن قدر بزرگ بود که پیامبر به تنهایی نمی توانست آن را سرنگون کند.

علی (علیه السلام) کجاست؟

او علی (علیه السلام) را صدا زد، علی (علیه السلام) به بالای بام کعبه آمد، پیامبر نشست و از علی (علیه السلام) خواست روی شانه های او قرار گیرد.

پیامبر از جا بلند شد، علی (علیه السلام) روی شانه های پیامبر ایستاد و بُت «هبل» را به

پایین انداخت، همان لحظه جبرئیل نازل شد و آیه ۸۱ سوره «اسرا» را برای پیامبر خواند: «ای محمد! بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل سرانجام نابودشدنی است».

پیامبر با صدای بلند آن آیه را خواند، همه مردم نگاه کردند، هبل جلوی چشمشان قطعه قطعه شد.

روزگار بُت پرستی در این شهر به پایان رسید.

* * *

آیه آخر این سوره را می خوانم: «مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن».

مناسب می بینم در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

انسان در هنگام پیروزی و موفقیت، نباید گرفتار غرور گردد.

من در لحظه پیروزی باید در برابر تو فروتنی کنم، موفقیت را از تو بخواهم، اگر توفیق تو نبود، آن پیروزی هم نبود، من باید حمد و ستایش تو را به جا آورم و نماز شکر بخوانم.

* نکته دوم

خدا به پیامبر می گوید: «از من طلب بخشش کن!».

محمد (صلی الله علیه و آله) هرگز گناهی انجام نداده بود، این باور ما است، خدا به او مقام عصمت داده بود و او را از هر خطا و گناهی حفظ نموده بود، معلوم است که منظور از این سخن، این است که مسلمانان از خطای خویش، طلب بخشش کنند.

این شیوه خدا در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در

ص: ۲۸۰

روحیه مسلمانان دارد، وقتی خدا به پیامبر می گوید: «ای محمد! از من طلب بخشش نما!» مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله بسیار مهمی است.

* نکته سوم

در روز فتح، مسلمانان باید از چه گناهی طلب بخشش کنند؟

وقتی مسلمانان زیر شکنجه کافران بودند، خدا به پیامبر وعده داد که یاری او فرا می رسد و روزی، همه شهر مکه مسلمان می شوند و بُت ها به دست پیامبر نابود می گردند.

پیامبر این سخن را به مسلمانان گفت، بعضی از آنان در دل خود، شک داشتند و این سخن را باور نکردند، آنان می گفتند: «ما در شهر مکه زیر شکنجه کافران هستیم، جانمان در خطر است، پیامبر به ما می گوید: این شهر از آن ما خواهد شد؟ آخر چگونه؟ خدا فقط به ما رحم کند که زنده بمانیم، فرمانروایی شهر مکه، آرزویی دست نیافتنی است».

وقتی که لشکر اسلام با ده هزار نفر وارد شهر مکه شد و پیامبر همه بُت ها را شکست، آنان به یاد فکرهای باطل خود افتادند و سرافکنده شدند، خدا از آنان می خواهد که ناراحت نباشند و افسرده نشوند، توبه کنند و از او طلب بخشش کنند که او بسیار توبه پذیر است.

ص: ۲۸۱

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۱ قرآن می باشد.

در زبان عربی به زنجیر آهنین، «مَسَد» می گویند. در آیه آخر این سوره چنین می خوانیم: «در روز قیامت بر گردن یکی از دشمنان پیامبر، زنجیری آهنی افکنده خواهد شد»، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

مَسَد: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵)

محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر تو بود و برای نجات مردم از بُت پرستی تلاش می کرد، تو از او خواسته بودی تا بندگانت را از خرافات و جهالت ها نجات دهد، اما مردم مکه با او دشمنی می کردند و به او سنگ می زدند و بر سرش خاکستر می ریختند و دروغگو و جادوگرش می خواندند.

محمد (صلی الله علیه و آله) با همه این مشکلات می ساخت، اما یک چیز دل او را بیش از همه

چیز آزار می داد و اندوهناک می نمود، در آن روزگار، خویشاوندان هر کسی، مدافع و یاور او بودند، اما محمد(صلی الله علیه و آله) عمویی داشت که او را ابولهب می خواندند. او دشمن درجه یک محمد(صلی الله علیه و آله) بود، او محمد(صلی الله علیه و آله) را بسیار آزار و اذیت می کرد و به او سنگ پرتاب می کرد و فریاد می زد: «ای مردم! محمد دروغگوست، سخن او را باور نکنید».

محمد(صلی الله علیه و آله) به خارج از مکه می رفت و با قبیله هایی که در بیرون مکه بودند، سخن می گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد. آن قبایل نیز برای تحقیق بیشتر، افرادی را به مکه می فرستادند، ابولهب خود را به آنان می رساند و به آنان می گفت: «محمد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سخنان برمی دارد»، اگر آن قبیله اصرار بر دیدار محمد(صلی الله علیه و آله) داشتند، ابولهب عصبانی می شد و می گفت: «مرگ بر محمد!». (۱۳۳)

آری، ابولهب سنّ و سالی داشت و همه او را به عنوان ریش سفید مکه می شناختند، این کارهای او مانع گرایش مردم به سوی اسلام می شد.

از طرف دیگر، همسر ابولهب که نامش «امّ جمیل» بود با ابولهب کاملاً هم عقیده بود، او هم از هیچ تلاشی برای دشمنی با محمد(صلی الله علیه و آله) فروگذار نمی کرد، بسیار بددهن بود و فحش های زشتی می داد، او زنی ثروتمند بود و جواهرات زیادی داشت و در میان زنان نفوذ داشت، زنان مکه به سخنانش گوش می کردند، او وظیفه خود می دانست تا از مسلمان شدن آنان جلوگیری کند، به راستی چه گناهی بالاتر از گمراه کردن دیگران!

ابولهب ثروت زیادی داشت و وقتی با دوستانش جمع می شد به آنان چنین می گفت: «محمد، پسر برادر من است، او می گوید که انسان ها بعد از مرگ

زنده می شوند، اگر سخن او راست باشد و جهنمی در کار باشد، ثروت من به کار من می آید و من می توانم خود را نجات دهم».

این کارهای ابولهب و همسرش، دل پیامبر را به درد آورده بود، اینجا بود که تو این سوره را نازل کردی:

بریده باد دو دست ابولهب! مرگ بر او!

او خیال می کند که ثروتش او را از عذاب نجات می دهد، امّا هرگز ثروت و آنچه از مال دنیا به دست آورده است، نمی تواند سودی به او ببخشد و او را از عذاب برهاند، به زودی او در آتشی که شعله های فراوان دارد، وارد می شود.

و همسر او، بار گناهان زیادی بر دوش دارد، او هم در آتش وارد می شود و بر گردن او زنجیری از آهن خواهد بود.

مناسب است که درباره چند آیه این سوره توضیح بیشتری بدهم:

* آیه اوّل

«بریده باد دو دست ابولهب! مرگ بر او!».

وقتی محمّد (صلی الله علیه وآله) از خانه بیرون می رفت تا با مردم سخن بگوید، ابولهب مقداری سنگ در دستان خود قرار می داد و دنبال محمّد (صلی الله علیه وآله) به راه می افتاد و آن سنگ ها را به سوی او پرتاب می کرد، گاهی بدن محمّد (صلی الله علیه وآله) زخم می شد و خون از آن جاری می شد.

خدا در اینجا چنین نفرین می کند: «بریده باد دو دست ابولهب!!»، یعنی دستان او نابود باد که با پیامبر من چنین می کند.

از طرف دیگر، وقتی قبایل عرب اندک علاقه ای به اسلام پیدا می کردند،

ابولهب به آنان می گفت: «محمد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سخنان برمی دارد، مرگ بر محمد».

خدا در جواب آن سخن ابولهب، چنین می گوید: «مرگ بر ابولهب!». (۱۳۴)

در اینجا یک نکته را بیان کنم: نام اصلی ابولهب، عبدالعزی بود ولی مردم او را ابولهب می خواندند. «لهب» یعنی آتش! او گونه های سرخی داشت، مردم گونه های او را به آتش تشبیه می کردند، گویا او گونه های آتشین داشت.

ولی چرا قرآن او را به نام اصلی اش یاد نکرد؟

عبدالعزی. بنده عزی.

عزی نام یکی از بُت ها بود، قرآن می خواست از این عبارت پرهیز کند، از طرف دیگر، مردم او را «صاحب گونه های آتشین» می نامیدند، در روز قیامت، این مطلب واقعیت پیدا می کند و از صورت و گونه های او، آتش زبانه خواهد کشید.

* آیه چهارم

«همسر ابولهب، بار گناهان زیادی بر دوش دارد».

برای توضیح این آیه، ابتدا مثالی می زنم: در زبان فارسی، این جمله کاربرد زیادی دارد: «خاک عالم بر سرم شد».

اگر من این جمله را به زبان دیگری به همین صورت ترجمه کنم، کسی که آن را می خواند، واقعاً گیج می شود، آخر چگونه می شود که خاک عالم را بر سر ریخت؟ مگر یک انسان، چقدر می تواند خاک بر سر خود بریزد.

ص: ۲۸۵

این یک کنایه است. هر فارسی زبان می داند که معنای این سخن چیست.

«خاک عالم بر سرم شد» یعنی «من بیچاره و بدبخت شدم». لازم نیست کسی خاک بر سر خود بریزد.

اگر من فقط واژه های آیه چهارم را معنا کنم، نتیجه این می شود: «زن ابولهب، همیزم حمل می کرد».

این سخن چه معنایی دارد؟

او ثروتمندترین زن مکه بود و خادمان بسیاری داشت، او هرگز خودش همیزم جمع نمی کرد و همیزم به دوش نمی گرفت.

این یک کنایه است. یعنی او بار گناهان زیادی بر دوش داشت!

گناهان او، همان همیزم هایی بودند که آتش جهنم را برای او به ارمغان می آوردند، او سبب گمراهی مردم شد و با پیامبر خدا دشمنی زیادی نمود. (۱۳۵)

* آیه پنجم

«بر گردن همسر ابولهب، زنجیری از آهن خواهد بود».

زن ابولهب، ثروت زیادی داشت، او گردنبندی بسیار قیمتی داشت، روزی به بُت ها سوگند یاد کرد که این گردنبند را خواهد فروخت و پول آن را در راه دشمنی با محمد (صلی الله علیه وآله) هزینه خواهد کرد.

خدا در این آیه به این مطلب اشاره می کند که در روز قیامت به جای این گردنبند که به گردن اوست، زنجیری از آهن بر گردن او خواهد افکند، گردنبندی که بسیار سنگین است و مانند شعله های آتش، داغ است.

قرآن از عبارت «حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» استفاده کرده است، در زبان عربی برای دو چیز این عبارت را به کار می برند:

۱ - طنابی که از الیاف درخت خرما تهیه شده است.

۲ - زنجیری که از آهن بافته شده است.

تعدادی از دانشمندان لغت شناس در شرح این عبارت، معنای دوم را بیان

کرده اند.

سخن یکی از آنان این است: «جبل من مسد، همان زنجیری است که قرآن در آیه ۳۲ سوره «حاقّه» درباره آن سخن گفته است. زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است». (۱۳۶)

وقتی من این سخن را شنیدم، به نظرم رسید که ترجمه این آیه به این صورت بهتر است. آری، زن ابولّهب در این دنیا، گردنبندی گران قیمت گردن داشت، گردنبندی که از طلا و جواهرات بسیار قیمتی بود، خدا در روز قیامت، زنجیری از آهنی داغ و سوزنده به گردن او می اندازد و او در میان آتش ها می سوزد.

* * *

پیام این سوره برای انسان های امروز چیست؟

انسان ها باید بدانند که پیوندهای خانوادگی اگر با پیوند مکتبی همراه نباشد، ارزشی ندارد.

خدا با هیچ کس تعارف ندارد!

ابولّهب، عموی پیامبر است، از نسل ابراهیم (علیه السلام) است، راه کفر را برمی گزیند، سخت ترین عذاب ها در انتظار اوست.

سلمان فارسی، اهل ایران است، هیچ نسبتی با محمد (صلی الله علیه و آله) ندارد، او را به عنوان «برده» به سرزمین حجاز آورده اند، اما ایمان می آورد و به آنجا می رسد که محمد (صلی الله علیه و آله) درباره او می گوید: «سلمان از ما اهل بیت است».

هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشش بهشت است.

هر کس که راه کفر برگزیند، حتی اگر عموی پیامبر باشد، جایگاهش آتش جهنم است.

ص: ۲۸۷

البته، خدا در روز قیامت به پیامبر و بندگان خویش، اجازه شفاعت می دهد، اما این شفاعت به معنای «پارتی بازی» نیست.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می ریزند تا رشد کند، اما درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به پای آن بریزند، فایده ای برای او ندارد!

پیامبر و امامان معصوم فقط می توانند کسی را شفاعت کنند که ایمان آورده باشد و قسمتی از راه را آمده باشد، ولی در فراز و نشیب های راه، وامانده باشد، شفاعت او را یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بیماید، اما کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

پیامبر هرگز در روز قیامت حق ندارد ابولهب را شفاعت کند، خدا هرگز به او چنین اجازه ای را نمی دهد، زیرا ابولهب تا لحظه آخر عمر، ایمان نیاورد و با کفر از دنیا رفت.

* * *

چرا خدا ابولهب را این گونه نفرین می کند؟ چرا از همسرش این گونه یاد می کند؟

وقتی زن و شوهرهایی را که در قرآن از آنان یاد شده است، بررسی می کنم. قرآن در سوره های قبل، سه نوع از زن و شوهرها را بیان کرده است، قرآن می خواهد نوع چهارم آن ها را در این سوره بیان کند تا سخن از انواع زن و شوهرها، کامل باشد.

اکنون که این سوره تمام شده است، من چهار نوع زن و شوهرهایی که در قرآن ذکر شده است، بیان می کنم:

۱ - مرد مؤمن، زن مؤمن: ابراهیم (علیه السلام) و همسرش هاجر

ص: ۲۸۸

ابراهیم(علیه السلام) پیامبر خدا بود، خدا به او فرمان داد تا همسرش هاجر را از فلسطین کنار کعبه ببرد، در آن هنگام، هیچ کس در کنار کعبه نبود، ابراهیم(علیه السلام) هاجر و اسماعیل را به آنجا آورد، هیچ آب و غذایی در آنجا پیدا نمی شد، هیچ کس آنجا نبود، ابراهیم(علیه السلام) فرمان خدا را اطاعت کرد و هاجر هم تسلیم تصمیم ابراهیم(علیه السلام) بود، چون او به خدا ایمان داشت. ابراهیم(علیه السلام) رفت و اسماعیل تشنه شد، هاجر به دنبال آب دوید و سرانجام، چشمه زمزم از زیر پای اسماعیل جوشید و کم کم مردم به آنجا آمدند و شهر مکه بنا شد.

۲ - مرد مؤمن، زن کافر: لوط(علیه السلام) و همسرش

لوط(علیه السلام) پیامبر خدا بود، خدا او را برای هدایت مردم شهر سدوم فرستاد، مردم به سخن لوط(علیه السلام) گوش نکردند، زن لوط(علیه السلام) هم از کافران بود و در شبی که عذاب نازل شد، او هم در آن عذاب هلاک شد.

۳ - مرد کافر، زن مؤمن: فرعون و همسرش آسیه

آسیه(علیها السلام)، زن فرعون بود، فرعون راه کفر را برگزید ولی آسیه(علیها السلام) به موسی(علیه السلام) ایمان آورد. او ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، وقتی فرعون این ماجرا را فهمید او را شکنجه نمود و آسیه(علیها السلام) زیر شکنجه ها شهید شد.

۴ - مرد کافر، زن کافر: ابولهب و همسرش

در این سوره خدا از این زن و شوهر سخن می گوید، عجیب است، وقتی زن و شوهری با هم در مسیر گمراهی قرار می گیرند، سرعت هلاکت آنان بسیار زیاد می شود و این هشدار برای همه انسان ها می باشد. در این سوره قرآن به ابولهب، شدیدترین نفرین ها را می کند و همسر او را هم وعده عذابی سخت می دهد.

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۲ قرآن می باشد.

«اِخْلَاصُ» به معنای «پاک کردن» می باشد. این سوره به بیان یکتاپرستی می پردازد تا اعتقاد مؤمنان از هرگونه شرک به خدا، پاک بشود. کسی که به این سوره باور دارد، در واقع دین خود را از شرک پاک نموده است. نام دیگر این سوره «توحید» می باشد. توحید به معنای «یکتاپرستی» می باشد. همچنین این سوره را «سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هم می خوانند.

اخلاص: آیه ۴-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

محمد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان مکه را به یکتاپرستی دعوت می کرد و از آنان می خواست از عبادت بُت ها دست بردارند و در مقابل آن ها به سجده نیفتند، روزی گروهی از بُت پرستان کنار کعبه آمدند، محمد(صلی الله علیه وآله) را دیدند که برای مردم قرآن می خواند.

آنان با یکدیگر سخن می گفتند، یکی گفت: «آیا کسی می داند این خدایی که

محمد ما را به عبادت آن فرا می خواند، چگونه است؟».

آنان به هم نگاه کردند، به راستی خدای محمد (صلی الله علیه وآله) چگونه است؟

آن بُت پرستان سال های سال بُت ها را پرستیده بودند، بزرگ ترین بُت آنان، هُبل بود، بُتی که به شکل انسان بود و از «یاقوت سرخ» ساخته شده بود، دست راست این بُت شکسته شده بود و آنان از طلا دستی برای او درست کرده بودند.

این هبل بود، بُتی با دست طلایی!

به راستی خدای محمد چگونه است؟ آیا او هم دست دارد؟

آنان تصمیم گرفتند نزد محمد (صلی الله علیه وآله) بیایند و این سؤال را از خود او پرسند، همه با هم برخاستند و نزد محمد (صلی الله علیه وآله) آمدند و گفتند: «ای محمد! خدای خود را برای ما وصف کن! برایمان بگو که او چگونه است؟».

(۱۳۷)

اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این سوره را برای محمد (صلی الله علیه وآله) خواند:

ای محمد! بگو او خدای یگانه است،

او بی نیاز است و همه، نیازمند او هستند،

او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد،

و برای او هیچ همتایی نیست».

اکنون این سوره را در شش قسمت شرح می دهیم، دقت در این مطالب می تواند سبب آشکار شدن معنای این سوره شود:

* قسمت اوّل: «هو»

ص: ۲۹۱

این واژه به چه معناست؟

«او»

منظور از این واژه چیست؟

وقتی قدری فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که در اینجا قرآن می‌خواهد به من بگوید: «خدا غیب است و از دیده‌ها پنهان است».

مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای دعای علی (علیه السلام) در جنگ «صفین» را بنویسم: صفین جایی بود که سپاه علی (علیه السلام) با سپاه معاویه روبروی هم قرار گرفتند، وقتی جنگ آغاز شد، علی (علیه السلام) خودش به میدان آمد، به قلب لشکر نفاق حمله کرد و دعایی را می‌خواند.

عَمَّار (پسر یاسر) صدای علی (علیه السلام) را می‌شنید، او می‌شنید که علی (علیه السلام) پیوسته این دعا را می‌خواند: «یا هُوَ! یا مَنْ لا هُوَ إِلا هُوَ». عَمَّار با خود گفت: «این چه دعایی است؟ چه رمز و رازی در این دعا نهفته است؟». او نزد علی (علیه السلام) رفت و پرسید:

___ آقای من! این دعا چیست که شما می‌خوانید؟

___ این نام اعظم خداست، این دعا، پایه اساسی توحید و خداشناسی است. (۱۳۸)

وقتی من این ماجرا را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم: مگر در این دعا چه نهفته است که پایه اصلی خداشناسی است؟

یا هُوَ یا مَنْ لا هُوَ إِلا هُوَ!

ای او!

او از دیده‌ها پنهان است. هیچ کس توانایی دیدن او را ندارد، هیچ کس نمی‌تواند حقیقت او را درک کند، او آفریننده است، هیچ آفریده‌ای نمی‌تواند

ص: ۲۹۲

به او احاطه کند، او هیچ کدام از صفات مخلوقات خود را ندارد، عقل بشر هرگز نمی تواند او را درک کند.

ای غیبی که هیچ غیبی جز او نیست !

در این جهان، چیزهای زیادی هستند که با چشم دیده نمی شوند و غیب هستند، غیب یعنی پوشیده از چشم ما انسان ها.

مثلاً فرشتگان !

من نمی توانم آن ها را ببینم، آری ! فرشتگان هم غیب هستند، امّا همه فرشتگان، مخلوقات خدا هستند، آن ها صفات و ویژگی های مخلوقات را دارند و برای همین آنان برای یکدیگر، غیب نیستند.

مثلاً جبرئیل یک فرشته است، میکائیل هم یک فرشته است. این دو فرشته برای من غیب هستند، امّا آن ها برای همدیگر غیب نیستند، آن ها صفات و ویژگی های همدیگر را درک می کنند. جبرئیل می تواند صفات و ویژگی های میکائیل را درک کند، پس میکائیل در نظر جبرئیل، غیب نیست.

پس من که یک انسان معمولی هستم، وقتی چیز غیبی را در نظر می گیرم، آن چیز برای من غیب است، امّا همان چیز برای فرشتگان غیب نیست.

فقط یک غیب است که همیشه غیب است، هیچ کس نمی تواند آن را درک کند و آن هم خدای یگانه است.

خدا همیشه و برای همه، غیب بوده است. هیچ کس نمی تواند خدا را ببیند و یا به ذات او احاطه پیدا کند.

ای کسی که هیچ غیبی جز او، غیب نیست !

* * *

* قسمت دوم: الله

ص: ۲۹۳

این واژه، زیباترین نام خدا می باشد و در قرآن ۲۸۱۶ بار تکرار شده است. این نام مخصوص خدا می باشد.

به راستی چرا به خدا الله می گویند؟

در اینجا سخنی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کنم: «وقتی عرب ها در چیزی سرگردان می شوند از واژه اَلِه استفاده می کنند». (۱۳۹)

آری، وقتی کسی در بیابانی، راه را گم کند، متحیر و سرگردان شود و نداند چه کند، در زبان عربی می گویند: «اَلِه الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد متحیر شد.

یک نظر این است که نام خدا را از این ریشه گرفته اند، آیا می دانی علت آن چیست؟

وقتی من می خواهم درباره خدا فکر کنم، چیزی جز تحیر نصیب نمی شود، هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا را درک کند، خدا را نمی توان با چشم ها دید. او هیچ کدام از صفات مخلوقات را ندارد، او غیب است، برای همین هر کس که بخواهد ذات او را بشناسد، چیزی جز تحیر نصیب او نمی شود.

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «از فکر کردن درباره حقیقت خدا پرهیز کنید، زیرا عقل بشر به آنجا راهی ندارد».

آری! من می توانم درباره آیات و نشانه های قدرت خدا هر چه قدر می خواهم سخن بگویم، در جهان هستی شگفتی های زیادی وجود دارد، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان ها و... (۱۴۰)

برای شناخت خدا باید به قرآن مراجعه کنم، بینم که خدا، خودش را چگونه معرفی کرده است.

اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی

از بین می رود و تو می دانی که خدا هرگز از بین نمی رود.

خدای یگانه هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، نمی توان او را حس کرد و یا دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم سر ببیند.

اکنون که این را دانستم می توانم به راز واژه «الله» پی ببرم، من خدایی را می پرستم که همه در درک او متحیر و سرگشته اند، خدایی که از دیده ها پنهان است، خدایی که عقل بشری هم نمی تواند حقیقت او را درک کند.

* قسمت سوم: أَحَدٌ

أَحَدٌ به معنای «یگانه» است. «خدا احد است»، یعنی خدا یگانه است، یعنی هیچ چیز، مانند او نیست، او مثل و همانندی ندارد، او از اجزای مختلفی تشکیل نشده است.

وقتی به خودم نگاه می کنم، می بینم که از سر و دست و پا تشکیل شده ام، اما خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است، یعنی حقیقت او، یکی است و جزئی ندارد.

* قسمت چهارم: الصَّمَدُ

خدا بی نیاز است و همه نیازمند او هستند.

درباره واژه «صمد» باید این چنین بگوییم: او کسی است که هیچ نیازی به دیگری ندارد و همه نیازمند او هستند. (۱۴۱)

باید بدانم که خدا به عبادت من، به نماز و روزه من، هیچ نیازی ندارد، اگر همه مردم هم گناه کنند، به خدا هیچ ضرری نمی رسد. او از همه چیز بی نیاز

ص: ۲۹۵

است. به هیچ چیز و هیچ کس نیاز ندارد، نه نیاز به غذا دارد، نه نیاز به خواب.

او همواره بوده و خواهد بود. او کسی است که آقایی و بزرگی اش اندازه ای ندارد، او از هر گونه تغییر و دگرگونی به دور است، او به هیچ شریکی نیاز ندارد، او هیچ شریکی ندارد، هیچ کاری برای او غیرممکن نیست، او به هر کاری تواناست، هیچ چیز از نظر او مخفی نیست.

* * *

* قسمت پنجم: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ

او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد.

انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد.

این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. خدا فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد.

آری! من خدایی را می پرستم که مثل و همانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده و خواهد بود.

خدای من هرگز آغازی نداشته است و برای همین هم پایانی ندارد. من خدایی را می پرستم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند.

بزرگی فقط سزاوار اوست و همه چیز غیر او کوچک و حقیر است. چشم ها از دیدن او درمانده اند و ذهن ها از درک وصف او عاجز.

من خدایی را سپاس می گویم که هرگز نمی میرد و عظمت و بزرگی او هرگز پایان نمی پذیرد و او هر روز آفرینش تازه ای دارد. (۱۴۲)

* * *

* قسمت ششم: وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

برای او هیچ همتایی نیست.

ص: ۲۹۶

خدا یگانه است، هیچ چیز شبیه او نیست، هر چه غیر از او در جهان وجود دارد، مخلوق و آفریده اوست. معلوم است که هرگز آفریده نمی تواند مانند آفریننده باشد.

همه آفریده ها پایان دارند و خدا پایان ندارد، همه آفریده ها نیازمند هستند و خدا بی نیاز است، همه آفریده ها، آغاز داشته اند و خدا آغازی نداشته است.

سخن درباره واژه ها و جملات این سوره را به پایان می برم.

مستحب است وقتی انسان قرائت این سوره را به پایان رساند، سه بار بگوید: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»، یعنی: «خدای من، این گونه است». (۱۴۳)

دیگر وقت آن است که حدیثی جالب از امام سجّاد (علیه السلام) را نقل کنم:

«عاصِم» یکی از شیعیان بود، او نزد امام آمد و از ایشان درباره شناخت خدا چند سؤال نمود، امام سجّاد (علیه السلام) به او پاسخ دادند و سپس فرمودند: «خدا می دانست که در آخر الزّمان مردمی می آیند که تحقیق را دوست دارند، خدا سوره اخلاص و قسمتی از سوره حشر را برای آنان نازل کرد. هر کس درباره خدا مطلبی بگوید که با این آیات، تفاوت داشته باشد، هلاک شده است». (۱۴۴)

وقتی من این حدیث را خواندم به فکر فرو رفتم.

راه شناخت خدا سوره اخلاص و آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ سوره حشر است. سوره اخلاص ۵ آیه دارد. (وقتی ۵ آیه سوره اخلاص و ۳ آیه سوره حشر را جمع کنیم به عدد ۸ می رسیم).

راه شناخت خدا این ۸ آیه است!

این سخن امام سجّاد (علیه السلام) هشدار بزرگ برای کسانی است که خدا را به

گونه ای معرّفی می کنند که با قرآن سازگاری ندارد.

آیا کسی این هشدار را جدّی می گیرد؟ آیا کسی به این سخن امام سجّاد (علیه السلام) گوش می کند؟

هر کس درباره خدا سخنی مخالف این ۸ آیه بگوید، هم خودش گمراه شده است و هم دیگران را گمراه کرده است.

در آن قسمت سوره حشر ۱۶ نام خدا همراه با بعضی از مطالب ذکر شده است که من آن را در اینجا می نویسم:

۱ - الله: خدا یگانه است و از دیده ها پنهان است و هیچ خدایی جز او نیست.

۲ - عالم الغیب و الشهاده: هر امر پنهان و آشکار را می داند.

۳ - رحمان، بخشنده و مهربان است و مهربانی او در این دنیا شامل همه انسان ها می شود.

۴ - رحیم: او مهربان است و در روز قیامت، فقط مؤمنان از این مهربانی بهره مند می شوند. او خدای یگانه است و خدایی جز او نیست.

۵ - ملک: فرمانروای جهان است.

۶ - قدّوس: از هر عیبی و نقصی، پاک می باشد.

۷ - سلام: به هیچ کس ظلم نمی کند و همه از او در امن و سلامت هستند.

۸ - مؤمن: به دوستانش امتیّت عطا می کند و آنان را از عذاب جهنّم نجات می دهد.

۹ - مُهیمِن: نگاهدارنده همه چیز می باشد، جهان به او پایدار است.

۱۰ - عزیز: توانا می باشد و هرگز شکست نمی خورد.

۱۱ - جبار: با اراده خود به اصلاح هر امری می پردازد و شکست ها را جبران می کند، اگر مؤمنی گناه کند و توبه کند، خدا گناهان او را به خوبی ها تبدیل

می کند.

۱۲ - متکبر: شایسته بزرگی و عظمت است و هیچ چیز برتر و بالاتر از او نیست. او هیچ شریکی ندارد، او بالاتر و والاتر از این است که شریک داشته باشد، او از هر عیب و نقصی به دور است.

۱۳ - خالق: او آن خدای یگانه است که جهان را خلق کرده است.

۱۴ - باری: او جهان را بدون آن که نمونه قبلی داشته باشد، پدید آورده است.

۱۵ - مصور: به هر موجودی، شکل خاص خودش را داده. برای او نام های نیکوست. آنچه در آسمان ها و زمین است او را تسبیح می کنند و او را از همه نقص ها و عیب ها، پاک می دانند، او خدای توانا می باشد.

۱۶ - حکیم: همه کارهای او از روی حکمت است و کار بیهوده انجام نمی دهد و او جهان را بیهوده نیافریده است.

من باید بارها سوره اخلاص و این آیات سوره حشر را بخوانم و به معنای آن فکر کنم که این تنها راه رسیدن به شناخت خدا می باشد.

سوره اخلاص فضیلت بسیار زیادی دارد، بهترین و با فضیلت ترین سوره قرآن، همین سوره است.

از نظر تعداد ۲۱ کلمه بیشتر ندارد، اما از نظر ارزش و فضیلت، بزرگ ترین سوره قرآن است.

سوره ای کوچک که مهم ترین پیام های توحیدی را در خود جای داده است.

روزی پیامبر رو به یارانش کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی هست که هر روز، یک بار قرآن را از اول تا آخر بخواند و به اصطلاح «ختم قرآن» داشته باشد؟

ص: ۲۹۹

همه سکوت کردند و فقط سلمان فارسی بود که دست خود را بالا گرفت و گفت: من هر روز قرآن را ختم می‌کنم.

بعضی از مسلمانان از این سخن سلمان فارسی تعجب کردند، کسی که بخواهد هر روز قرآن را ختم کند باید تمام روز مشغول خواندن قرآن باشد، اما سلمان که این گونه نیست، بیشتر وقت‌ها به کار خودش مشغول است.

آن‌ها فکر کردند که سلمان دروغ می‌گوید، برای همین رو به پیامبر کردند و در حالی که بسیار خشمناک بودند چنین گفتند:

— ای رسول خدا! سلمان، مردی است ایرانی. او می‌خواهد بر ما عرب‌ها فخر بفروشد، ما می‌دانیم او دروغ می‌گوید.

— آرام باشید! سلمان همانند لقمان حکیم است. بروید از خود او سؤال کنید، حتماً جواب شما را خواهد داد.

آن‌ها نزد سلمان آمدند و سؤال خود را پرسیدند، سلمان به آن‌ها لبخندی زد و گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: هر کس سه بار سوره اخلاص را بخواند مانند این است که قرآن را ختم کرده است. من هر روز، سه بار این سوره را می‌خوانم!
(۱۴۵)

* * *

در قرآن از موضوعات زیادی سخن به میان آمده است، اما مهم‌ترین موضوعات قرآن چیست؟

من سه سخن از پیامبر را با هم نقل می‌کنم تا به جواب این سؤال برسیم:

سخن اول: «سوره اخلاص، یک سوم قرآن است». موضوع این سوره یکتاپرستی است.

سخن دوم: «سوره کافرون، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره ترک

ص: ۳۰۰

بُت و بُت پرستی است. (۱۴۶)

سخن سوم: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره، ایمان به قیامت است. این دو جمله در این سوره آمده است: هر کس ذرّه ای خوبی کند، نتیجه آن را در قیامت می بیند، هر کس ذرّه ای بدی کند، نتیجه آن را می بیند. (۱۴۷)

آری، این سه موضوع مهم ترین موضوعات قرآن می باشد: یکتاپرستی، ترک بُت پرستی، باور به قیامت.

در اینجا به این نکته هم اشاره کنم که سوره فاتحه یا حمد، چکیده و خلاصه ای از همه قرآن است.

خدا در آیه ۸۷ سوره «حجر» به پیامبر چنین می گوید: «من به تو قرآن و سوره فاتحه عطا کردم»، آری، سوره فاتحه آن قدر فضیلت دارد که خدا آن را در کنار قرآن ذکر می کند. همه معارف قرآن به صورت خلاصه در این سوره آمده است: یکتاپرستی، عدل، نبوت، امامت، معاد.

ص: ۳۰۱

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۳ قرآن می باشد.

«فَلَقَ» به معنای «سپیده دم» می باشد، در ابتدای این سوره به سپیده دم سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فَلَقَ: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

محمد (صلی الله علیه وآله) در شهر مکه است، پیروان او در سختی هستند، دشمنان، آن ها را شکنجه می کنند، اما مؤمنان استقامت می کنند، آنان همانند کوهی استوار ایستاده اند و دست از دین خود بر نمی دارند. قلب آنان با ایمان نورانی شده است و هیچ هراسی به دل راه نمی دهند.

مقابله با دشمنی که آشکار است، مشکل نیست، هر چه ایمان انسان قوی تر باشد، با شجاعت بیشتری با دشمنی که سلاح در دست گرفته است و به میدان آمده است، روبرو می شود.

ولی یک چیز وجود دارد که ممکن است انسان مؤمن از آن هم هراس به دل بگیرد: سحر و جادو!

سحر و جادویی که به چشم نمی آید، مخفی است، مرموز است، آشکار نیست، آیا می توان سحر را باطل کرد؟

کسانی که در مقابل همه شکنجه ها و سختی ها ایستادگی کرده اند، وقتی نام جادو را می شنیدند، وحشت می کردند.

در آن روزگار، زنانی بودند که کارشان سحر و جادو بود، آنان می توانستند با جادو بین زن و شوهر فاصله بیندازند و کارهای عجیبی انجام دهند، گویا آخرین حربه بزرگان مکه این بود که دست به دامن زنان جادوگر شدند و از آنان خواستند تا پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) را جادو کنند.

اینجا بود که تو این سوره را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی.

هیچ کس نمی تواند محمد (صلی الله علیه و آله) را جادو کند، چون او در پناه خدا می باشد، اگر کسی بتواند پیامبران را جادو کند، دیگر هیچ اعتباری به گفته های آنان نخواهد بود.

آری، همان گونه که خدا عصمت را به پیامبران داد و آنان را از گناهان به دور کرد، قدرتی به روح آنان داد که هیچ جادوگری نمی تواند آنان را جادو کند.

آری، قرآن در این سوره از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهد تا از جادو به خدا پناه ببرد، قرآن در این سوره با محمد (صلی الله علیه و آله) سخن گفته است، اما منظور قرآن این است که مسلمانان از وسوسه های شیطان به او پناه ببرند.

در زبان فارسی ضرب المثلی وجود دارد. این ضرب المثل می گوید: «به در می گویم تا دیوار بشنود».

ص: ۳۰۳

در زبان عربی ضرب المثل دیگری استفاده می شود:

«إياك أعنى و اسمعى يا جاره». «مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

گاهی من با پسر من سخن می گویم، اما منظور اصلی من این است که مثلاً همسایه ام این سخن را بشنود.

این نوع سخن گفتن، شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۱۴۸)

مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از شرّ جادوگران به خدا پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را از شرّ آن جادوگران حفظ می کند.

اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

* * *

ای محمّد!

بگو که به خدای سپیده دم پناه می برم،

از شرّ آنچه خدا خلق کرده است،

از شرّ شب تار آن هنگام که در می آید،

از شرّ آن کسانی که در گره ها می دمند،

از شرّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می شود.

* * *

اکنون آیات این سوره را شرح می دهم، دقت در این مطالب می تواند سبب آشکار شدن معنای این سوره شود:

* * *

ص: ۳۰۴

* آیه اول

«بگو که به خدای سپیده دم پناه می برم»

وقتی مردم از آمدن بلایی می ترسند به چیزی پناه می برند، مثلاً وقتی مسافری می خواهد به سفر برود پشت سر او آب می ریزند، آن ها به آب پناه می برند تا شاید مسافرشان به سلامت برگردد.

یا وقتی از چشم زخم می ترسند به تخته می زنند، آن ها با این کار می خواهند بلا را از خود دور کنند.

این ها خرافاتی است که دامن گیر جامعه می باشد، به راستی وقتی که ما دچار ترسی می شویم باید چه کنیم؟ به چه چیزی پناه ببریم؟ چگونه؟

این آیه به مؤمنان می آموزد تا به خدا پناه ببرند، همان خدایی که سپیده دم و روشنایی را آفریده است، همان خدایی که در دل تاریکی شب، سپیده را آشکار می سازد و سپس خورشید همه جا را روشن می کند.

آری، شب تاریک همان ترس و وحشتی است که در دل انسان ها وجود دارد، اگر کسی به خدا پناه ببرد، همین پناه بردن، سپیده دل او می شود و همه ترس ها را از بین می برد.

مؤمن نباید برای ترس از چیزی به خرافات پناه ببرد، پناه بردن به خرافات، خطاست و چه بسا ترس را زیادتر می کند، مؤمن باید فقط به لطف خدا پناه ببرد.

* * *

* آیه دوم

«از شرّ آنچه خدا خلق کرده است».

مؤمن باید از شرّ هر آنچه در جهان است به خدا پناه ببرد، جادوگران یکی از

ص: ۳۰۵

آنان هستند، اما شیاطین هم در کمین هستند، دوست بد هم بزرگ ترین خطر است، غوغای شهوت نیز ممکن است در یک لحظه انسان را به هلاکت افکند.

مؤمن باید از شرّ هوای نفس خویش نیز به خدا پناه ببرد، از شرّ هر آنچه که در جهان است به خدا پناه ببرد.

سؤالی به ذهنم می رسد: مگر خدا، بدی و شرّ هم آفریده است؟

نه. خدا هر چه آفریده است، خوبی است، اما این انسان ها هستند که از آن استفاده بد می کنند.

آیا چاقو بد است؟

اگر چاقو در دست پزشک جراح باشد می تواند جان انسانی را نجات دهد، اما اگر دست جنایتکاری باشد، جان انسانی را می گیرد، چاقو بد نیست، مهم این است که با آن چه کاری انجام شود.

جادوگران با کمک شیاطین از قوانینی که در این جهان وجود دارد، باخبر می شوند و آن قوانین را در راه سحر و جادو به کار می گیرند، آن قوانین به خودی خود، چیز بدی نیستند.

آیا نیروی اتمی که خدا در دل اتم های «اورانیوم» قرار داده است، چیز بدی است؟

هزاران سال بود که این نیرو در «اورانیوم» بود، کسی از آن خبر نداشت، این نیرو کشف شد. دو استفاده از آن می توان کرد، می توان بمب اتم ساخت که دنیا را نابود کند، می توان نیروگاه برق ساخت که انرژی برق تولید کند. ۱۲ گرم اورانیوم می تواند به اندازه سوزاندن یک تن زغال سنگ، انرژی تولید کند.

آیا اورانیوم، بد است؟

ص: ۳۰۶

هیچ انسان عاقلی، اورانیوم را بد نمی داند، او اورانیومی را که در بمب اتم استفاده می شود، بد می داند. او کسی که بمب اتم را می سازد، بد می داند.

در جهان خدا چیز بدی نیافریده است، این انسان ها هستند که از آنچه خدا آفریده است، استفاده بد می کنند و شر ایجاد می کنند.

آیا غریزه جنسی بد است؟

اگر این غریزه نبود، نسل انسان ادامه پیدا نمی کرد، کانون خانواده، سرد و بی روح بود. غریزه جنسی، بد نیست، شهوت رانی بد است.

* * *

* آیه سوم

«از شرّ شب تار آن هنگام که در می آید»،

منظور از این سخن چیست؟

وقتی تحقیق می کنم می بینم جادوگران وقتی می خواهند جادوی بزرگی کنند، صبر می کنند تا شب های آخر ماه قمری فرا رسد، شب هایی که ماه در آسمان آشکار نمی شود و آسمان تاریک تاریک است. (ماه در مُحاق است). آن وقت است که آنان مشغول کار خود می شوند. (۱۴۹)

این یکی از اسرار آنان است.

جادوگران اسرار کار خود را سینه به سینه از استادان خود آموخته اند، اولین استاد جادوگری هم شیطان بوده است! جادوگران سربازان شیطان هستند. برای همین است که جادوگری در اسلام حرام اعلام شده است و حتی گفته شده است: «کسی که جادو می کند، کافر است»، گویا تا کفر جادوگر به شیطان ثابت نشود، او را در این راه یاری نمی کند.

در این آیه خدا به مؤمنان می آموزد تا چنین بگویند: «خدایا! از شرّ

شب‌هایی که ماه تاریک می‌شود به تو پناه می‌بریم».

آری، شب‌های ۲۹ و ۳۰ ماه قمری، شب‌های بدی نیستند، جادوگران از این شب‌ها، استفاده بد می‌کنند.

البته ممکن است که جادوگری در روز هم جادوگری کند، جادوگری در شب‌های آخر ماه برای نمونه ذکر شده است، می‌توان چنین گفت که مؤمنان باید از شرّ آن وقتی که جادوگران جادو می‌کنند و فتنه‌گران فتنه می‌کنند به خدا پناه ببرند.

* آیه چهارم

«از شرّ آن کسانی که در گره‌ها می‌دمند».

بیشتر جادوگران از زنان بی‌ایمان هستند، گویا ارتباط با شیطان و وارد شدن به دنیای پر رمز و راز جادوگری، نیاز به لطافت روح دارد، این چیزی است که با روح زنان کافر، مناسبت بیشتری دارد. زنان کافر بهتر از مردان کافر می‌توانند با شیاطین ارتباط برقرار کنند.

زنان جادوگر برای این که جادوی بزرگی انجام دهند، بیشتر وقت‌ها چنین می‌کنند: صبر می‌کنند تا شب ۲۹ یا ۳۰ ماه فرا رسد، سپس ریسمانی را در دست می‌گیرند و شروع به تکرار الفاظی می‌کنند که شیاطین به آنان یاد داده‌اند، بعد یک گره به آن ریسمان می‌زنند و به آن می‌دمند، سپس دوباره شروع به خواندن الفاظی می‌کنند و بعد از مدتی یک گره دیگر به آن ریسمان می‌زنند و به آن می‌دمند، این کار را به اندازه‌ای که خودشان می‌دانند، ادامه می‌دهند.

در این آیه خدا به مؤمنان می‌آموزد که چنین بگویند: «خدایا! از شرّ آن جادوگرانی که در گره‌ها می‌دمند، به تو پناه می‌بریم».

البته ممکن است که جادوگری از روش دیگری استفاده کند، این روش در اینجا برای نمونه ذکر شده است، در واقع منظور قرآن این است که مؤمنان چنین بگویند: «خدایا! از شرّ آن

ص: ۳۰۸

کارهایی که جادوگران برای جادو کردن استفاده می کنند به تو پناه می بریم».

این نکته را هم اضافه کنم که منظور از شیطان، همان ابلیس است که از جنّ می باشد، ابلیس پیروان زیادی در میان جنّ ها دارد که به آن ها «شیاطین» گفته می شود.

* * *

* آیه پنجم

«از شرّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می شود».

جادوگران چرا جادو می کنند؟

حسودی که با مؤمنی دشمنی دارد نزد جادوگران می رود و به آنان پول می دهد و از آنان می خواهد آن مؤمن را جادو کنند.

آری، جادوگری با یک حسادت آغاز می شود!

امان از حسادت!

کافران مکه هم که می خواستند پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) را جادو کنند، به محمد (صلی الله علیه و آله) حسادت میورزیدند، آنان می گفتند: «چرا خدا او را به پیامبری انتخاب کرده است؟ محمد فقیر است و دستش از مال دنیا خالی است، چرا او برای این مقام انتخاب شده است؟ خدا باید ما را انتخاب می کرد».

آری، آنان می دانستند که حقّ با محمد (صلی الله علیه و آله) است، معجزه قرآن را دیده بودند، اما به او حسادت میورزیدند، آنان می دانستند که هرگز نمی توانند محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: ۳۰۹

را جادو کنند، پس به فکر آن افتادند که مسلمانان را جادو کنند.

پس ریشه مراجعه به جادوگر، چیزی جز حسد نیست.

وقتی به جامعه نگاه می‌کنم می‌بینم افرادی سراغ جادو می‌روند که در آتش حسد می‌سوزند، همسایه نمی‌تواند موفقیت همسایه را ببیند، به او حسادت می‌ورزد و نزد جادوگر می‌رود تا جادویی بگیرد و زندگی او را تباه کند. رفتن به پیش جادوگر، گناهی بزرگ است.

* * *

این سوره به پایان رسید، کسی که معنای این سوره را به خوبی درک کند، دیگر از جادوگران نمی‌هراسد، او با تمام وجود به تو پناه می‌برد و می‌داند که آن قدر قدرت داری تا جادوی همه جادوگران را بی‌اثر کنی.

جاهلان تصور می‌کنند که خدا جهان را به حال خود رها کرده است، آنان چنین می‌گویند: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد روی تصمیم انسان نفوذ کند، خدا نمی‌تواند جلوی انجام کار انسان‌ها را بگیرد».

این عقیده باطلی است. خدا هرگز انسان را این گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، اما هر وقت که خدا بخواهد می‌تواند مانع کار انسان شود.

هر کس قرآن را با دقت بخواند، این حقیقت را می‌داند!

مؤمنان از ماجرای گلستان شدن آتش بر ابراهیم (علیه السلام)، درس بزرگی می‌گیرند!

نمرود آتش بزرگی آماده کرد و ابراهیم (علیه السلام) را در آتش انداخت، نمرود اراده

ص: ۳۱۰

کرد که ابراهیم(علیه السلام) را بسوزاند، اما خدا اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام) نسوزد.

آیا جادوی جادوگران از آتش نمرود بزرگ تر است؟

هرگز.

خدایی که می تواند آتش با آن عظمت را بر ابراهیم(علیه السلام) گلستان کند، می تواند جادوی جادوگر را هم بی اثر کند!

مؤمن هرگز از جادوگران نمی ترسد، او به خدایی پناه برده است که آتش نمرود را گلستان می کند.

مؤمن از خدا می ترسد و از هیچ چیز غیر خدا، هراس به دل ندارد، او در پناه خداست و می داند که اراده خدا بالاتر از همه چیز است.

* * *

در پایان این حدیث پیامبر را ذکر می کنم: «سوره فلق را بخوانید که این سوره از عَوَدَه است.» (۱۵۰)

عَوَدَه یعنی چه؟

پناه بردن!

خوب است عَوَدَه را در روزگار جاهلیت بیان کنم:

در روزگار جاهلیت، مردم برای بر طرف کردن جادوی جادوگران و جنّ ها، چیزهایی را همراه خود می کردند، گویا از شرّ جادوگران به این چیزها پناه می بردند. برای مثال استخوان خرگوش را به گردن می کردند و می گفتند: «اگر کسی استخوان خرگوش همراه داشته باشد از شرّ جنّ ها در امان است.» (۱۵۱)

این ها خرافاتی بود که مردم آن روزگار اسیر آن شده بودند، آنان فکر نمی کردند خود خرگوش که زنده است، نمی تواند جان خود را نجات دهد، چگونه استخوان او می تواند آنان را نجات دهد!

ص: ۳۱۱

امان از این خرافات !

این ها مردمی بودند که از نعمت دین آسمانی، بی بهره بودند.

وقتی این سوره و سوره «ناس» نازل شد، پیامبر از مسلمانان خواست که هرگاه از زخم چشم، جادو و یا چیز خطرناکی ترسیدند، این دو سوره را بخوانند.

حسن و حسین (علیهما السلام)، پسران فاطمه (علیها السلام) بودند و پیامبر به آن دو علاقه بسیار زیادی داشت، بسیاری از وقت ها پیامبر سوره های فلق و ناس را برای حسن و حسین (علیهما السلام) می خواندند و این گونه پیامبر، آنان را از شرّ بدخواهان و حسودان در پناه خدا قرار می داد. (۱۵۲)

ص: ۳۱۲

این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۱۱۴ قرآن می باشد.

«ناس» به معنای «انسان ها» می باشد، در این سوره ۵ بار این کلمه تکرار شده است: (پروردگار انسان ها، فرمانروای انسان ها، خدای انسان ها...) و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ناس: آیه ۶-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

محمد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکه است، گروهی به او ایمان آورده اند. پیروان محمد(صلی الله علیه وآله) راه سختی در پیش دارند، کافرانی که هر روز آنان را به بُت پرستی می خوانند، به آنان وعده پول و ثروت می دهند تا از دین اسلام دست بکشند، یکی از ثروتمندانی که تلاش می کرد مسلمانان را فریب دهد، «نَضر» بود.

«نَضر» یکی از ثروتمندان مکه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمد(صلی الله علیه وآله)

ایمان آورده اند، تصمیم گرفت تا کنیز آوازه خوانی بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه اش آورد.

نُضر نزد بعضی از مسلمانان می رفت و آن ها را به مهمانی دعوت می کرد و به کنیزش می گفت: «از مهمانان من، پذیرایی کن، به آن ها شراب بده و آواز بخوان». سپس به مهمانانش می گفت: «محمّد به شما می گوید اگر مسلمان شوید در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهید شد! این کنیز امشب در اختیار شما باشد، چرا می خواهید یک عمر نماز بخوانید و به خود زحمت بدهید تا به بهشت برسید؟ من آنچه در بهشت است را امشب به شما می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد... (۱۵۳)

گروهی از کسانی که ایمان ضعیف داشتند، گرفتار فتنه نُضر می شدند، وقتی مؤمنان واقعی این مطلب را می شنیدند، نگران می شدند و با خود فکر می کردند که نکند ما هم ایمان خود را از دست بدهیم! نکند ما هم فریب نُضر را بخوریم!

مؤمنان در ترس و وحشت از وسوسه های کافران بودند و چه بسا نزدیک بود دچار یأس شوند.

از طرف دیگر قرآن از ماجرای ابلیس سخن گفته بود، مؤمنان سوره «طور» را شنیده بودند، ماجرای شیطان در آن سوره آمده بود:

وقتی تو آدم (علیه السلام) را آفریدی به فرشتگان دستور دادی تا بر او سجده کنند، همه فرشتگان سجده کردند، اما ابلیس سجده نکرد، او از جنّ ها بود.

تو به ابلیس چنین گفتی:

ص: ۳۱۴

___ ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟

___ من بهتر از آدم هستم.

___ ای شیطان! تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود.

___ به عزّت تو سوگند می خورم که همه انسان ها را گمراه خواهم کرد.

___ ای شیطان! حقّ این است و من حقّ می گویم که جهنّم را از تو و همه پیروانت پر می کنم.

وقتی مسلمانان این ماجرا را شنیدند، از شیطان و وسوسه های او بسیار ترسیدند، آنان با خود گفتند: «ما در مقابل وسوسه های بُت پرستان و شیطان چه کنیم؟».

* * *

مسلمانان با دو وسوسه بزرگ روبرو بودند، وسوسه کافران و وسوسه شیطان!

آنان گاهی دچار یأس و ناامیدی می شدند، فقر و بیچارگی آنان را آزار می داد، شکنجه های کافران، دردناک بود، کافران به آنان می گفتند: «دست از اسلام بردارید تا به شما ثروت زیادی بدهیم»، شیطان هم آنان را وسوسه می کرد، آنان چه باید می کردند؟

راه چاره چه بود؟

اینجا بود که تو این سوره را بر محمّد (صلی الله علیه و آله) نازل کردی.

محمّد (صلی الله علیه و آله) از وسوسه های شیطان و کافران در امان بود، خدا به او مقام عصمت داده بود، خدا در این سوره با محمّد (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید، اما منظور او این است که مسلمانان از وسوسه های شیطان به او پناه ببرند. این نوع سخن گفتن، شیوه

ص: ۳۱۵

قرآن در بعضی از آیات است.

مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از وسوسه های کافران و شیطان به خدا پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را حفظ می کند.

اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

* * *

ای محمد! بگو پناه می برم به پروردگار انسان ها!

به فرمانروای انسان ها!

به خدای انسان ها!

از شرّ وسوسه گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می شود،

همان که در دل های مردم وسوسه می کند،

خواه این وسوسه گر از جنّ ها باشد یا از انسان ها.

* * *

مناسب است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

در این سوره از خدا با سه عنوان ذکر شده است: «پروردگار انسان ها»، «فرمانروای انسان ها» «خدای انسان ها».

هدف از این جملات چیست؟

قرآن می خواهد به انسان هایی که از وسوسه های کافران و شیطان می ترسند، اطمینان بدهد که اگر به او پناه ببرند، خدا آنان را یاری می کند و خدا قدرت بر این کار را دارد، چون او هم پروردگار است و هم فرمانروا و هم خدای یکتا! کسی که این سه صفت را دارد، انسان ها را تنها نمی گذارد.

ص: ۳۱۶

در آیه ۴ چنین می خوانیم: «از شرّ وسوسه گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می شود». آری، کافران و شیاطین تلاش می کنند تا مؤمنان را فریب دهند، وسوسه آنان فقط تا زمانی احتمال اثر دارد که مؤمن از یاد خدا غافل باشد، اما اگر مؤمن خدا را یاد کند، همه آن وسوسه ها بی اثر می شود.

به یک مطلب اشاره کنم: در این آیه واژه «خَنَاس» آمده است. بعضی «خَنَاس» را به معنای «پنهان» معنا کرده اند و در ترجمه این آیه گفته اند: «از شرّ وسوسه گری که پنهان است». باید توجه کرد که در آیه ۵ می گوید: «خواه این وسوسه گر از جنّ ها باشد یا از انسان ها».

معلوم می شود این وسوسه گر می تواند از انسان ها باشد، برای همین معنای «خَنَاس» به معنای «پنهان» نیست، بلکه به معنای «دور شونده» می باشد.

من در ترجمه این آیه چنین نوشتم: «از شرّ وسوسه گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می شود».

مؤمنان از وسوسه گران به خدا پناه می برند، این وسوسه گران دو نوع هستند:

۱ - وسوسه گرانی که از جنس جنّ ها هستند که به آنان شیاطین گفته می شود و بزرگ ترین آنان ابلیس است.

۲ - وسوسه گرانی که از جنس انسان هستند، مانند بُت پرستانی که مسلمانان را وسوسه می کردند. این وسوسه گران در هر زمانی وجود دارند، دوستان ناباب، کسانی که فیلم های ضدّ اسلامی می سازند، کسانی که در سایت های اینترنتی بر ضدّ دین مطلب می نویسند و... همه این ها وسوسه گرانی هستند که باید از شرّ آنان به خدا پناه برد.

* نکته چهارم

پیامبر خیلی وقت ها، سوره فلق و سوره ناس را برای حسن و حسین (علیهما السلام) می خواند و این گونه آنان را از شر بدخواهان و حسودان در پناه خدا قرار می داد. (۱۵۴)

* * *

تو این سوره را فرستادی تا مؤمنان ناامید نشوند و بدانند در مقابل وسوسه ها، راه نجات دارند.

راه نجات آنان این است که به تو پناه ببرند.

درست است که تو به شیطان فرصت دادی، امّا تو می دانستی شیطان وسیله ای برای پیشرفت و کمال انسان است، شیطان با وسوسه های خود سبب می شود که قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد.

شیطان زمینه امتحان را برای انسان پیش می آورد، اگر شیطان نبود، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها داشتند، ولی آن تقوا، تقوا نبود، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند.

شیطان انسان را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسان راه خود را خودش انتخاب می کند، این راز خلقت اوست.

این قانون توست: تو هرگز نمی گذاری وسوسه های شیطان و کافران بر مؤمنان تسلط پیدا کند.

شیطان فقط مؤمنان را وسوسه می کند، این انسان است که باید انتخاب کند که

ص: ۳۱۸

به او جواب مثبت دهد یا نه!

تو به انسان حق انتخاب دادی، می تواند سخن شیطان و کافران را نپذیرد.

تو به شیطان مهلت دادی و او را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، اما انسان را در مقابل شیطان ها بی دفاع نگذاشتی، تو به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند، همچنین تو در توبه را به روی انسان باز نمودی.

آری، هر کس به تو پناه بیاورد، تو او را پناه می دهی، هرگز مؤمن تنها نیست، او تو را دارد، هنگام ترس ها و وحشت ها به لطف تو پناه می آورد، کسی که به تو پناه آورد، ناامید نمی شود.

* * *

تو مؤمنی را که به تو پناه بیاورد، از شرّ وسوسه ها نجات می دهی و به او لطف می کنی و او را تنها نمی گذاری.

مناسب می بینم یک نمونه از لطف تو را به مؤمنان بنویسم:

آسیه(علیها السلام)، زن فرعون بود، او وقتی سخنان موسی(علیه السلام) را شنید و معجزات او را دید، به او ایمان آورد، اما ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، سرانجام فرعون از راز او باخبر شد و از او خواست دست از یکتاپرستی بردارد، اما آسیه(علیها السلام) قبول نکرد.

اینجا بود که فرعون بسیار عصبانی شد و دستور داد تا آسیه(علیها السلام) را زیر آفتاب ببرند و دست و پای او را با میخ های بلند به زمین بکوبند و سنگ بزرگی را روی سینه او قرار دهند. فرعون به همه گفت: «این مجازات کسی است که از پرستش فرعون خودداری کند و به خدای موسی ایمان آورد».

ص: ۳۱۹

آری، آسیه(علیها السلام) زندگی در کاخ های باشکوه فرعون و مقام ملکه بودن را رها کرد و به تو ایمان آورد، در آن لحظات سخت، که درد تمام وجودش را فرا گرفته بود به تو پناه آورد.

فرعون کنار آسیه(علیها السلام) آمد و به او گفت: «ای آسیه! دست از دین خود بردار تا از خطاییت چشم بپوشم و بار دیگر تو را ملکه این کشور کنم».

این هم همان وسوسه گری از جنس انسان بود. شیطان هم بی کار ننشسته بود، او هم آسیه(علیها السلام) را وسوسه می کرد تا از ایمان خود دست بردارد و به عزّت و شُکوه خود بازگردد.

لحظه بسیار حساسی بود!

وسوسه جن و انس! شکنجه های دردناک!

آسیه(علیها السلام) در آن لحظه چه کرد؟

تو را صدا زد، به تو پناه آورد و چنین گفت: «خدایا! من از قصر و کاخ های فرعون گذشتم، به تو ایمان آوردم، تو خانه ای بهشتی، در کنار رحمت و مهربانی خودت برایم بنا کن! مرا از شرّ فرعون نجات بده! مرا از شرّ مردم ستمکار رهایی بخش!».

آسیه(علیها السلام) زیر شکنجه ها تو را صدا می زد تا تو او را از وسوسه ها نجات دادی!

او از تو خواست تا ایمان او را حفظ کنی!

او به تو پناه آورد!

تو به او پناه دادی، این وعده توست، تو هیچ گاه لطف خود را از مؤمنان، دریغ نمی کنی!

مگر آسیه(علیها السلام) غیر تو کسی را داشت؟

تو پروردگار او بودی!

تو فرمانروایِ او بودی !

تو خدای او بودی !

او تو را صدا زد و به تو پناه برد تا از وسوسه های جن و انس نجاتش بدهی !

تو هم او را پناه دادی و یاری کردی و دعایش را مستجاب کردی و او با قلبی مطمئن زیر آماج شکنجه ها صبر کرد و سرانجام شهید شد.

تو این گونه به آسیه مقامی بس بزرگ دادی و او را برای مقامی والا انتخاب نمودی، روز قیامت که فرا برسد، آسیه همراه با فاطمه (علیها السلام) به سوی بهشت می رود...

پایان.

* * *

خدایا ! نمی دانم چگونه تو را شکر کنم که این توفیق را به من ارزانی داشتی تا این کتاب را به پایان ببرم، این روزها زیباترین روزهای زندگی من بود، روزهایی که هر لحظه و ساعتش با قرآن تو زندگی می کردم.

خودت می دانی که دلتنگ این لحظه های ناب خواهم شد، هنوز دارم می نویسم و این دلتنگی را احساس می کنم.

خدایا ! نمی دانم این کار مرا قبول می کنی یا نه، اما اگر لطف کنی و ثوابی برای نوشتن این کتاب به من بدهی، من آن ثواب را به حضرت فاطمه (علیها السلام) هدیه می کنم، این کتاب هدیه ای است به مادر مظلوم شیعه، همان مادری که کوثر قرآن است. (۱۵۵)

ص: ۳۲۱

۱. (عم يتسائلون، عن النبأ العظيم)، قال: النبأ العظيم: الولایه...: الکافی ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۵۲، البرهان ج ۵ ص ۵۶۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۱.

۲. هذا أخى ووصيى وخليفتى فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبى طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع: الإرشاد للمفيد ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبى طالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضه فى فضائل أمير المؤمنين ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدير ج ۲ ص ۲۷۹، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ۱۳ ص ۲۱۱، كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۳۶۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۶۳، الكامل فى التاريخ ج ۲ ص ۶۳، البدايه والنهائيه ج ۳ ص ۵۳، كشف الغمّه ج ۱ ص ۶۳، السيره النبويه ج ۱ ص ۴۵۹، تقريب المعارف ص ۱۹۳.

۳. ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح فى قومه ألف سنه إلاّ خمسين عامًا، يصوم النهار ويقوم الليل فى ذلك المكان، ولقى الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالى للطوسى ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۴۲۶... ثم قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثم لم يوالك يا علىّ، لم يشم رائحه الجنّه ولم يدخلها: المناقب للخوارزمى ص ۶۷، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، وج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، وج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفى ص ۱۵۳.

۴. در تفسير نمونه ج ۲۶ ص ۵۳ چنین آمده است: در بعضی از روایات نیز آمده است که: این آیه درباره گناهکارانی است که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند، نه کافرانی که مخلّد در آتش هستند.

وقتی به کتاب اصلی این روایت مراجعه می کنیم چنین می خوانیم: هذه في الذين لا يخرجون من النار. تفسير القمي ج ٢ ص ٤٠٢، البرهان ج ٥ ص ٥٦٩.

اما در بحار الانوار ج ٨ ص ٢٩٥ چنین می خوانیم: هذه في الذين يخرجون من النار. در واقع این روایت، اختلاف نسخه دارد، در نسخه بحار الانوار يخرجون به جای لا يخرجون ذکر شده است، با توجه به این نکته، نمی توان به سخنی که تفسیر نمونه ذکر کرده است، اعتماد نمود، زیرا در کتاب اصلی که تفسیر قمی می باشد، لا يخرجون ذکر شده است.

لازم می بینم در اینجا حدیث را با نسخه تفسیر قمی ذکر می کنم: عن حمران بن اعين قال سألت أبا عبد الله عن قول الله (لابئين فيها أحقابا لا يذوقون فيها بردا ولا شرابا إلا حميما وغساقا) قال: هذه في الذين لا يخرجون من النار: تفسر القمي ج ٢ ص ٤٠٢.

٥. فرقان: آیه ١٤-١٣

٦. عَطَاءٌ حِسَابًا أَى كَثِيرًا. يقال: أعطيت فلانا عطاء حسابا، و أحسبت فلانا، أى أكثر له... غريب القرآن ج ١ ص ٤٣٦.

٧. (وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ): قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمة: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٥ ص ٣٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٠.

٨. (وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ): قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمة: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٥ ص ٣٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٠.

٩. وما عليك يا ابن ام عمر ان لاتدرى ما الإِب؟ ثم قال: اتبعوا ما تبين لكم من هذا الكتاب: تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١٣٤، روح المعاني ج ٣٠ ص ٤٧، معالم التنزيل ج ٤ ص ٤٤٩.

١٠. يا سبحان الله اما علم ان الإِب هو الكلاً والمرعى...: الارشاد ج ١ ص ٢٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٨٧، البرهان ج ٥ ص ٥٨٥، نور الثقلين ج ٥ ص ٥١١.

١١. دعوه! فَإِنَّ الذى يريده الأعرابى هو الذى نريده من القوم. ثم قال: يا أعرابى، إِنَّ القول فى أَنَّ الله واحد على أربعه أقسام...: التوحيد للصدوق ص ٨٣، الخصال ص ٢، معانى الأخبار ص ٥، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٠٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٤٧٥، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٦٦، أعلام الدين ص ٧٧.

١٢. والإيمان به واجب، والسؤال عنه بدعه، وإئى لأحسبك ضالاً. ثم أمر به فأخرج. وفى روايه: فَإئى أخاف أن يكون شيطاناً: المدونه الكبرى ج ٦ ص ٤٦٥، فتح البارى ج ١٣ ص ٣٤٣، عون المعبود ج ١٣ ص ٣٠، تفسير السمرقندى ج ١ ص ٦٦، تفسير السلمى ج ١ ص ٤٣٥، تفسير البغوى ج ٢ ص ١٦٥، تفسير البحر المحيط ج ٤ ص ٣١١، روح المعانى ج ٨ ص ١٣٤، تذكره الحفاظ ج ١ ص ٢٠٩، الملل والنحل ج ١ ص ٩٣.

١٣. من زارنى على بعد دارى و مزارى، اتيته يوم القيامة فى ثلاثه مواطن... تهذيب الاحكام ج ٦ ص ٨٥، وسائل الشيعه ج ١٤

ص ٥٥١، المزار للمفيد ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ٤٠.

١٤. قرأت كتاب أبي الحسن الرضا: (أبلغ شيعتي أنّ زيارتي تعدل عند الله ألف حجّه)، قال البزنطي: فقلت لأبي جعفر: ألف حجّه؟، قال: إي والله ألف ألف حجّه لمن زاره عارفاً بحقه: كامل الزيارات: ٥١٠، الأمل للصدوق ص ١٢٠، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٢٨٧.

١٥. يا عليّ، لقد مُثّلت لي أمتي في الطين حتّى رأيت صغيرهم وكبيرهم أرواحاً قبل أن تُخلق الأجساد...: بصائر الدرجات ص ١٠٤، مختصر بصائر الدرجات ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ٧ ص ١٨٠.

ص: ٣٢٤

١٦. فنذر قيس بن عاصم المنقري التميمي الايولد له بنت الا وأدها والوَاد ان يخنقها فى التراب ويثقل وجهها به حتى تموت...: شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد ج ١٣ ص ١٧٥، مجمع البيان ج ٤ ص ١٧١ ٢.

١٧. (اذا المؤوده سئلت باى ذنب قتلت) قال: نزلت فى الحسين بن على عليهماالسلام: البرهان ج ٥ ص ٥٩٤.

١٨. ثم إن عمر بن سعد نادى فى أصحابه : من ينتدب للحسين ويوطئه فرسه؟: تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٥٤، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٧٣، أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٤١٠، وراجع : المنتظم، ج ٥، ص ٣٤١، أسد الغابه، ج ٢، ص ٢٨ .

١٩. فانتدب منهم عشره، وهم : إسحاق بن حوبه الذى سلب الحسين عليه السلام قميصه، وأخنس بن مرثد، وحكيم بن طفيل السبيعي ...: مثير الأحزان، ص ٧٨، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥٩.

٢٠. قال هشام بن محمّد : لمّا رأهم الحسين عليه السلام مصرّين على قتله، أخذ المصحف ونشره وجعله على رأسه ...: تذكره الخواصّ، ص ٢٥٢.

٢١. فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشما...: مثير الأحزان، ص ٧٣ .

٢٢. فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال...فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب، فوقع فى قلبه: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ٢، ص ٣٤، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥٣ .

٢٣. فقال الحسين عليه السلام : بسم الله وبالله وعلى ملّه رسول الله: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ٢، ص ٣٤، فرماه ... وأبو أيوب الغنوى بسهم مسموم فى حلقه، فقال عليه السلام : بسم الله ولا حول ولا قوه إلا بالله، وهذا قتيل فى رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١١١، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥٥ .

٢٤. ثم خرّ على خدّه الأيسر صريعاً: الأمالى للصدوق، ص ٢٢٦، ح ٢٣٩، بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٢ .

٢٥. اذا البحار سجرت: قال: تتحول البحار التى حول الدنيا نيراناً: تفسير القمى ج ٢ ص ٤٠٧، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣١٤، تفسير الصافى ج ٥ ص ٢٩٠، البرهان ج ٥ ص ٥٩١.

٢٦. شعرا: آيه ١٩١-١٧٦

٢٧. الرحيق: الشراب الذى لا غش فيه: غريب القرآن ج ١ ص ٤٤٤.

٢٨. ختامه مشكك: اى آخر طعمه و عاقبته اذا شرب: غريب القرآن ص ٤٤٥.

٢٩. مجادله: آيه ٢٠-١٩

٣٠. اذا اراد الله بعبد شراً حاسبه على رووس الناس وبكّته...: بحار الأنوار ج ٧ ص ٣٢٥، البرهان ج ٥ ص ٤١٨.

٣٢. كان سببهم ان الذى هيج الحبشه على غزوه اليمن ذا نواس وهو آخر ملك من حمير...:تفسير القمى ج ٢ ص ٤١٣، تفسير الصافى ج ٥ ص ٣٠٩، البرهان ج ٥ ص ٦٢٤، نور الثقلين ج ٥ ص ٥٤٤.

٣٣. الشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفه: مصباح المتعجد ص ٢٨٣، معانى الاخبار ص ٢٩٩، وسائل الشيعة ج ١٣ ص ٥٤٩.

٣٤. قال ابن عطيه: يقوى أن الآيه فى قريش لأن هذا اللفظ فيهم أحكم منه فى أولئك الذين قد علم أنهم ماتوا على كفرهم، و أما قريش فكان فيهم وقت نزولها من تاب و آمن: روح المعانى ج ١٥ ص ٣٠٠

٣٥. أول شهيد استشهد فى الإسلام سميّه أمّ عمّار، طعنها أبو جهل فى قلبها بحربه فقتلها: الاستيعاب ج ٤ ص ١٨٦٤، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٦٤، البدايه والنهايه ج ٣ ص ٧٦، كانت بنو مخزوم يخرجون بعّار بن ياسر وأبيه وأمه، وكانوا أهل بيت إسلام، إذا حميت الظهره يعدّونهم برمضاء مكّه: البدايه والنهايه ج ٣ ص ٧٦، السيره النبويه لابن هشام ج ١ ص ٢١١، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٩٤.

٣٦. الطَّارِقِ وَ: النجم، سمي بذلك: لأنه يطرق (أى يطلع) ليلا- و كلّ من أتاك ليلا: فقد طرقتك. و الثَّاقِبُ: المضى: غريب القرآن ج ١ ص ٤٤٩.

۳۷. بعضی ها (النجم الثاقب) را به معنای سیاره زحل تفسیر کرده اند. این تفسیر از روایت ضعیفی اخذ شده است که سند معتبری ندارد، برای همین ما در تفسیر این آیه از زحل نامی نبردیم. این روایت را کتاب خصال شیخ صدوق ص ۴۸۹ با این عبارت (فما زحل عندکم فی النجوم...) بیابید. همچنین این روایت در این دو کتاب ذکر شده است: البرهان ج ۵ ص ۶۳۰، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۲۱۹.

۳۸. در اینجا فقط سخن از نطفه پدر است، نطفه ای که در رحم مادر ریخته می شود و با تخمک مادر ترکیب می شود و سلول اولیه انسان شکل می گیرد. این آیه، از نطفه پدر قبل از ترکیب با تخمک مادر سخن می گوید.

در قرآن هر جا واژه نطفه به کار رفته است، منظور از آن، نطفه مرد است. در این آیه هیچ اشاره ای به تخمک زن نشده است، زیرا تخمک زن، چیزی پنهان است و از بدن زن، خارج نمی شود. اینجا سخن از آبی است که از بدن خارج می شود و معلوم است که منظور نطفه مرد است.

قرآن مسأله جفت گیری انسان را به گونه ای بیان کرده است که با حیا و عفت همراه باشد، برای همین چنین می گوید: «نطفه پدر از بین کمر و سینه پدر خارج می شود».

در این آیه از دو واژه «صُلب» و «ترائب» سخن گفته شده است. وقتی به کتاب لغت مراجعه می کنم می بینم چنین نوشته اند:

صُلب: استخوان کمر.

ترائب: استخوان های دنده.

قرآن با کنایه سخن می گوید و منظورش این است: «نطفه از جایی بین جلو و پشت پدر خارج می شود».

مناسب می بینم خاطره ای از بیست سال پیش نقل کنم: در دانشگاهی در تهران مشغول تحصیل بودم. در خوابگاه با فرهاد دوست شدم، او زرتشتی بود. روزی دوستانم به اتاق من آمده بودند، به آنان گفتم: «من پشت سر فرهاد نماز می خوانم». یکی در آن میان به من رو کرد و گفت: «مگر فرهاد مسلمان شده است؟ مگر او امام جماعت شده است؟».

همه زدند زیر خنده!

متأسفانه این دوست ما با ادبیات فارسی، بیگانه شده بود! زبان مادری خودش را نمی شناخت!

به او توضیح دادم که این کنایه است. وقتی من می گویم پشت سر کسی نماز می خوانم، یعنی او را خیلی قبول دارم، به او اطمینان دارم!

قرآن می گوید: «نطفه پدر از جایی بین استخوان کمر و دنده های او خارج می شود». بعضی از پزشکان اشکال کرده اند که این سخن درست نیست، چرا قرآن سخن غیر علمی گفته است؟ نطفه مرد در بیضه او ساخته می شود نه در بین استخوان های

کمر و دنده های او!

من به آن پزشک می گویم: تو این واژه جنسی را به راحتی به کار میبری، زیرا برای بیان این واژه، محدودیتی نمی بینی، اما قرآن می خواهد با حیا و عفت سخن بگوید، نمی خواهد این واژه را به کار ببرد، برای همین قرآن با کنایه سخن می گوید.

اگر آن پزشک، با زبان عربی آشنا بود، اگر شیوه قرآن در بیان مطالب را می دانست، هرگز چنین نمی گفت، حکایت این پزشک، همانند دوست من است. اکنون این دو جمله را می نویسم:

۱ - نطفه مرد از بین استخوان های کمر و دنده های مرد خارج می شود. (نطفه پدر اصلاً در آنجا نیست).

۲ - منظور از استخوان های کمر، پشت مرد و منظور از دنده ها، جلوی مرد است. نطفه مرد از بین پشت و جلو او

ص: ۳۲۶

خارج می شود، عضو جنسی مرد بین پشت و جلوی او قرار دارد.

آری، قرآن نخواست است واژه ای به کار برد که خلاف عفت و حیا باشد، حتی قرآن نخواست است اشاره کند که آن عضو، بین دو پای مرد قرار دارد.

قرآن بسیار باحیا سخن می گوید، از استخوان های کمر و دنده های مرد سخن می گوید، این کنایه از پشت و جلوی مرد است، کسی که به زبان عربی مسلط است، این معنا را می فهمد.

این سخن قرآن، شبیه آن است که در فارسی می گوئیم: «نطفه از میان مرد خارج می شود»، این یک کنایه در زبان فارسی است و مطابق با حیا می باشد.

افسوس که عده ای از عفت کلام قرآن، سوءاستفاده کردند و گفتند: «قرآن بر خلاف علم سخن گفته است»، آنان دشمنان قرآن و اسلام هستند، اما حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند.

۳۹. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۴۰. سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما يعني به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷، سبحان الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.

۴۱. (والاخره خير وابقى)، قال: ولايه اميرالمومنين: الكافي ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۷۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۵۵۶.

۴۲. قد جعلت امرهم اليكم وشفعتكم فيهم وغفرت لمسيئهم...: بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۰، البرهان ج ۵ ص ۶۴۷.

۴۳. يفتح عينه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزّه، فيقول: يا أيّها النفس المطمئنّه إلى محمّد وأهل بيته، ارجعي إلى ربّك راضيه بالولاية، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمّد أو أهل بيته...: الكافي ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶.

۴۴. اقرؤا سورة الفجر في فرائضكم ونوافلكم فانه سورة للحسين بن علي (ع)...: ثواب الاعمال ص ۱۲۳، البرهان ج ۵ ص ۶۴۹.

۴۵. من ادمن قرائه الفجر كان مع الحسين عليه السلام في درجته في الجنة...: البرهان ج ۵ ص ۶۵۸، تفسير كنز الدقائق ج ۱۴ ص ۲۸۰.

۴۶. فقال الحسين عليه السلام: بسم الله وبالله وعلى مله رسول الله: مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۳۴، فرماه ... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال عليه السلام: بسم الله ولا حول ولا قوه إلا بالله، وهذا قتيل في رضى الله: المناقب

لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١١١، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥٥.

٤٧. وقال : صبراً على قضائك يا ربّ، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين...: موسوعه كلمات الإمام الحسين، ص ٦١٥.

٤٨. ويقول عمر بن سعد : ويلكم، عجلوا بقتله...: ينابيع المودّه، ج ٣، ص ٨٢، فقال عمر بن سعد لرجل عن يمينه : انزل ويحك إلى الحسين فأرحه...: بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥٤، وراجع : مروج الذهب، ج ٣، ص ٧١.

٤٩. لمّا قُتل الحسين بن عليّ عليهما السلام، كسفت الشمس كسفه بدت الكواكب نصف النهار، حتّى ظننّا أنّها هي: السنن الكبرى، ج ٣، ص ٤٦٨، ح ٦٣٥٢، المعجم الكبير، ج ٣، ص ١١٤، ح ٢٨٣٨، تهذيب الكمال، ج ٦، ص ٤٣٣، الرقم ١٣٢٣، تاريخ دمشق، ج ١٤، ص ٢٢٨، كفايه الطال، ص ٤٤٤، الصواعق المحرقة، ص ١٩٤، راجع: تاريخ دمشق، ج ١٤، ص ٢٢٦، أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٤١٣، كامل الزيارات، ص ١٨٢، ح ٢٤٩، قصص الأنبياء، مجمع البيان، ج ٦، ص ٧٧٩ و ج ٩، ص ٩٨، تأويل الآيات الظاهره، ج ١، ص ٣٠٢، التبيان في تفسير القرآن، ج ٩، ص ٢٣٣، الطرائف، ص ٢٠٣، ح ٢٩٣، الصراط المستقيم، ج ٣، ص ١٢٤، تفسير القرطبي، ج ١٦، ص ١٤١، تذكره الخواصّ، ص ٢٧٤، شرح الأخبار، ج ٣، ص ٥٤٤، ح ١١١٥، التبصره، ج ٢، ص ١٦، إثبات الوصيه، ص ١٧٨، الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥٨٠.

ص: ٣٢٧

۵۰. (واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى)، يعنى بذلك ركعتى طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۱ ص ۳۸۸.

۵۱. نزلت فى النضر بن الحارث اشترى قنيه وكان لا يسمع بأحد يريد الاسلام إلا انطلق به إلى قينته فيقول أطمعته واسقيه وغنيه هذا خير مما يدعوك إليه محمد من الصلاة والصيام وأن تقاتل بين يديه فنزلت: تفسير الجلالين ص ۶۲۳.

۵۲. نار موصده: أى مطبقة، مغلقة، يقال: اوصدت الباب اذا اطبقتة و اغلقتة: غريب القرآن ج ۱ ص ۴۵۹.

۵۳. شأن نزولى درباره این سوره ذکر کرده اند. من این شأن نزول را بعيد می دانم، زیرا در این شأن نزول از درختان خرما ذکر شده است و فضای این داستان به گونه ای است که با مدینه سازگار است، زیرا شهر مکه درخت نخل ندارد، در حالی که این سوره به اتفاق همه مفسران، مکی است.

اکنون این شأن نزول را ذکر می کنم: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماى او بالای خانه مرد فقیری قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت. مرد فقیر به پیامبر شکایت آورد پیغمبر ص فرمود: برو تا به کار تو رسیدگی کنم. سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد، آن مرد قبول نکرد، یکی از یاران آن نخل خرما را از آن مرد خرید و به آن فقیر داد اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد».

این خلاصه آن شأن نزول بود که من از کتاب مجمع البیان ج ۱۰ ص ۷۶۰ ذکر نمودم.

نکته مهم این است: در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام «ابو الدحاح» بود، در کتاب اکمال الکمال ج ۳ ص ۳۱۷ آمده است: «ابو الدحاح الأنصاری، له صحبه». یعنی او انصاری و اهل مدینه بوده است و از یاران پیامبر بوده است. طبق این سخن، این سوره باید در مدینه نازل شده باشد در حالی که همه مفسران بر این باورند این سوره، مکی است، این نشانه آن است که این شأن نزول، صحیح نیست.

۵۴. (فنیسره لیسری)، ای: الجنة...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.

۵۵. زم: آیه ۷۴-۷۳

۵۶. (فنیسره للعسری)، یعنی النار: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.

۵۷. شوری: آیه ۴۶-۴۵

٥٨. (صَدَّقَ بِالْحَسَنِيِّ)، قال: بالولايه... تفسير القمى ج ٢ ص ٤٢٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٤٤، البرهان ج ٥ ص ٦٧٨.

٥٩...مَدَّ عَمْرَهُ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمِيهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ مَظْلُومًا، ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيَّ، لَمْ يَشْتَمِ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، ج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

٦٠. من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.

٦١. فينزل ملك الموت ومعه خمسمئه من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كلّ واحد منهم يبشّره ببشاره سوى بشاره صاحبه...: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين في أصول الدين ص ٤٨٨.

ص: ٣٢٨

٦٢. فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلى عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر ، أنا رسول الله: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨.

٦٣. أمّيا ما كنت ترجو فقد أعطيتها، وأمّيا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّة... دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠.

٦٤. يستقبل باب الرحمة ويخر ساجدا فيكتم ما شاء الله...: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٥، البرهان ج ٣ ص ٥٧١.

٦٥. كان معاشهم من الرحلتين، رحله في الشتاء إلى اليمن، ورحله في الصيف إلى الشام، وكانوا يحملون من مكّة الأدم واللباس وما يقع من ناحيه البحر من الفلفل وغيره، فيشترون بالشام الثياب والدرمك والحبوب، وكانوا يتألّفون في طريقهم: تفسير القمي ج ٢ ص ٤٤٤، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٤٧٩، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٧٦، وكانت قريش إذا رحلت غيرها في الرحلتين (يعنى رحله الشتاء والصيف) كانت طائفه من العير لخديجه، وكانت أكثر قريش مالا، وكان صلى الله عليه وآله ينفق منه ما شاء: الأمالي للطوسي ص ٤٦٨.

٦٦. خطبها عقبه بن أبي معيط، والصلت بن أبي يهاب، وكان لكل واحد منهما أربعمئة عبد وأمه، وخطبها أبو جهل بن هشام وأبو سفيان، وخديجه لا ترغب في واحد منهم: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٢٢.

٦٧. هي أكثرهن مالا- وأحسنهن جمالا- وأعظهن كمالا، وأعفهن فرجا، وأبسطن يدا، طاهره مصونه، تساعدك على الأمور، وتقنع منك بالميسور، ولا ترضى من غيرك بالكثير، وهي قريبه منك في النسب، يحسدك عليها جميع الملوك والعرب: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٥٤.

٦٨. فدخلا على عمّها، وخطب أبو طالب الخطبه المعروفه، وعقد النكاح، فلمّا قام محمّد صلى الله عليه وآله ليذهب مع أبي طالب، قالت خديجه: إلى بيتك، فبيتي بيتك، وأنا جاريتك: الخرائج والجرائح ج ١ ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣، قال ابن عباس: في قوله: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـأَوْى) عند أبي طالب (فـأوى) إلى أبي طالب يحفظك ويربيك... (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) بمال خديجه: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٥، وراجع: المبسوط للسرخسي ج ٣ ص ١١، بحار الأنوار ج ٣٣ ص ١٣٨، عمده القارئ ج ١٩ ص ٢٩٩، تحفه الأحوذى ج ٦ ص ٤٩٢، تفسير السمرقندی ج ٣ ص ٥٦٨، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٣٨٤، تفسير البغوى ج ٤ ص ٤٩٩، زاد المسير ج ٨ ص ٢٧٠، فتح القدير ج ٥ ص ٤٥٨.

٦٩. عن فضل البقباق قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: (وَ أَمَّا نِنْعَمِهِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)؟ قال: الذى أنعم عليك بما فضّل لك وأعطاك وأحسن إليك، ثم قال: فحدّث بدينه وما أعطاه الله، وما أنعم به عليه: الكافي ج ٢ ص ٩٤، بحار الأنوار ج ٧٨ ص ٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠١.

٧٠. ان الله عزوجل امره بالصلاه والزكاه والصوم والحج، ثم امره اذا فعل ذلك ان ينصب عليا وصيّه: البرهان ج ٥ ص ٦٨٨، تفسير كنز الدقائق ج ١٤ ص ٣٣٨، يقول: اذا فرغت فانصب علمك و اعلن وصيك...: الكافي ج ١ ص ٢٩٤، جامع احاديث الشيعة ج ١ ص ١٩٢، تفسير الصافي ج ٥ ص ٣٤٤، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠٥.

٧١. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبى طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع: الإرشاد للمفيد ج ١ ص ٣٣، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٣٠٦، الروضه فى فضائل أمير المؤمنين ص ٧٠، بحار الأنوار ج ٣٨ ص ٢٢٢، الغدير ج ٢ ص ٢٧٩، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ١٣ ص ٢١١، كنز العمال ج ١٣ ص ١١٤، جامع البيان ج ١٩ ص ١٤٩، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٣٦٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٤٩، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٦٣، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٦٣، البدايه والنهائيه ج ٣ ص ٥٣، كشف الغمّه ج ١ ص ٦٣، السيره النبويه ج ١ ص ٤٥٩، تقريب المعارف ص ١٩٣.

٧٢. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافى ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال

ص: ٣٢٩

الدين ص ٢٧٦، معانى الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذى ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفه الأحوذى ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبى يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البرّ ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الرايه ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبى ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدرّ المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.

٧٣. نحل: آيه ٣٢

٧٤. و ذلك أنه فصل برکتى الأرض المقدسه الدنيويه و الدينيه بذكر الشجرتين أو تمرتيهما، و الطور الذى نودى منه موسى عليه السلام و ناب المجموع مناب و الأرض المباركه على سبيل الكنايه، فظهر التناسب فى العطف: روح المعانى ج ١٥ ص ٣٩٣

٧٥. ان الله تبارك و تعالى علم أن الأرواح فى شرفها و علوها متى ما تركت على حالها نزع أكثرها إلى دعوى الربويه دونه عز و جل فجعلها بقدرته فى الأبدان...: التوحيد ص ٤٠٢، علل الشرايع ج ١ ص ١٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ١٣٣.

٧٦. كان يغدو كلّ يوم إلى حراء يصعده و ينظر من قلله إلى آثار رحمه الله و أنواع عجائب رحمته و بدائع حكمته، و ينظر إلى أكناف السماء و أقطار الأرض و البحار...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٣٠٩.

٧٧. كان يجاور فى حراء من كلّ سنه شهراً... فإذا قضى جواره من حراء، كان أوّل ما يبدأ به إذا انصرف أن يأتى باب الكعبه قبل أن يدخل بيته...: شرح نهج البلاغه ج ١٣ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٣٦٣.

٧٨. لا تدع صيام يوم سبع و عشرين من رجب، فإنّه اليوم الذى نزلت فيه النبوه على محمّد صلى الله عليه وآله: الكافى ج ٤ ص ١٤٩، جامع المدارك ج ٢ ص ٢٢٤، الحدائق الناضره ج ١٣ ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٨٩، بعث الله عزّ و جلّ محمّداً صلى الله عليه وآله رحمه للعالمين فى سبع و عشرين من رجب: بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٨٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٦٦، ج ٥ ص ٣٢٢.

٧٩. فلمّا استكمل أربعين سنه و نظر الله عزّ و جلّ إلى قلبه، فوجده أفضل القلوب و أجملها و أطوعها و أخشعها و أخضعها، أذن لأبواب السماء ففتّحت و محمّد ينظر إليها، و أذن للملائكه فنزلوا و محمّد ينظر إليهم...: فتح البارى ج ٨ ص ٥٤٨، عمده القارئ ج ١٩، التفسير الصافى ج ٧ ص ٥١٥، جامع البيان ج ٣٠ ص ٣١٧، تفسير الثعلبى ج ١٠ ص ٢٤٢، أضواء البيان ج ٩ ص ١٣، البدايه و النهايه ج ٣ ص ١٩، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٠٥، سبل الهدى و الرشاد ج ٢ ص ٢٤٠، وللاطلاع أكثر راجع: إلى: صحيح البخارى ج ٦ ص ٨٨، صحيح مسلم ج ١ ص ٩٧، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١٨٣، السنن الكبرى ج ٩ ص ٦، عمده القارئ ج ١٩ ص ٣٠٧، تفسير الثعلبى ج ١٠ ص القرطبى ج ٢٠ ص ١١٨، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٤٨٧، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٤٦٩، تفسير الجلالين ص ٨١٤، الدرّ المنثور ج ٦ ص ٣٦٨، فتح القدير ج ٥ ص ٤٧٠، روح المعانى ج ٣٠ ص ١٧٨، الطبقات الكبرى ج ١ ص ١٩٦، تاريخ مدينه دمشق ج ٦٣ ص ١٢، فتوح الشام ج ١ ص ٢٨٧، البدايه و النهايه ج ١ ص ٣٦٨،

إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣٠، السيره النبويه ج ١ ص ١٥٥، عيون الأثر ج ١ ص ١١٢، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٣٨٥.

٨٠. توجه إلى خديجه، فكان كلّ شيء يسجد له ويقول بلسان فصيح: السلام عليك يا نبى الله: مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٩٦.

٨١. حتّى إذا كنت فى وسط من الجبل سمعت صوتاً من السماء يقول: يا محمّد، أنت رسول الله وأنا جبرئيل. قال: فرفعت

ص: ٣٣٠

رأسى إلى السماء...: تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٤٩، تاريخ مدينه دمشق ج ٦٣ ص ١٣، تاريخ الإسلام ج ١ ص ١٣١، البدايه والنهائيه ج ٣ ص ١٨، إمتاع الأسماع ج ٣ ص ٢٦، السيره النبويه لابن هشام ج ١ ص ١٥٥، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٠٣، سبل الهدى والرشاد ج ٢ ص ٧٣٤.

٨٢. إن النبوه نزلت على رسول الله يوم الاثنين، وأسلم على يوم الثلاثاء، ثم أسلمت خديجه بنت خويلد زوجه النبى...: تفسير القمى ج ١ ص ٣٧٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٧٩، فدخل على عيله السلام إلى رسول الله صلى الله عليه وآله... فدعاه إلى الإسلام فأسلم، وأسلمت خديجه، وكان لا يصلّى إلا رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى وخديجه: أعلام الورى ج ١ ص ١٠٢، قصص الأنبياء ص ٣١٥، كشف الغمه ج ١ ص ٨٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٨٤.

٨٣. فقالت خديجه: وما هذا النور؟ قال: هذا نور النبوه، قولى: لا- إله إلا- الله محمّد رسول الله، فقالت: طالما عرفت ذلك. فأسلمت: مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ١٩٦.

٨٤. ان جبرئيل كان يعرض على القرآن كل سنه مره. قد عرضه علىّ العام مرتين...: الارشاد ج ١ ص ١٨١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٦، اعيان الشيعة ج ١ ص ٢٩٢.

٨٥. در آيه ٩ سوره حجر چنين مى خوانم: من قرآن را نازل كردم و خود من هم آن را حفظ مى كنم.

٨٦. فرقان: آيه ١٤-١٣

٨٧. اقرب ما يكون العبد من الله عزوجل وهو ساجد...: الكافى ج ٣ ص ٢٦٤، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٣٧٩، بحار الأنوار ج ٨٢ ص ١٦١، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ٢٢٥.

٨٨. فأوحى الله إليه أنى اطلعت إلى الأرض فلم أجد عليها أشدّ تواضعاً لى منك...: الأمالى للطوسى ص ١٦٤، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٤.

٨٩. ان جبرئيل كان يعرض علىّ القرآن كل سنه مره. قد عرضه علىّ العام مرتين...: الارشاد ج ١ ص ١٨١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٦، اعيان الشيعة ج ١ ص ٢٩٢.

٩٠. (وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ): قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأئمه: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٨، تفسير القمى ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٥ ص ٣٢٨، نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٠.

٩١. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه لا- ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومثان، ومكذّب بالقدر...: الخصال ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٨٧، وسائل الشيعة ج ٢٥ ص ٣٣٥.

٩٢. ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو منه، وما لم تستطع أن تلوم العبد عليه فهو من فعل الله، يقول الله تعالى للعبد: لم عصيت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زنيت؟ فهذا فعل العبد...: بحار الأنوار ج ٥ ص ٥٩، إذا كان يوم القيامة وجمع الله الخلائق

سألهم عمّا عهد إليهم ولم يسألهم عمّا قضى عليهم: الإرشاد ج ٢ ص ٢٠٤، كنز الفوائد ص ١٧١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٠.

٩٣. يا معشر الشيعة خاصموا بسوره إنا أنزلناه تفلجوا فو الله إنها لحجه الله تعالى على الخلق بعد رسول الله و إنها لسيدة دينكم: الكافي ج ١ ص ٢٤٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٧٢، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٣٥.

٩٤. من قرء إنا أنزلناه في ليله القدر فجهر بها صوته كان كالشاهر سيفه في سبيل الله عز و جل، و من قرأها سرا كان كالمتشطح بدمه في سبيل الله، و من قرأها عشر مرات محى الله عنه ألف ذنب من ذنوبه... مستدركالوسائل ج ٤ ص ٣٦٠، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٣٢٧، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٦٨، تفسير الصافي ج ٥ ص ٣٥٣.

٩٥. من أحيا هاتين الليتين بمذاكره العلم فهو أفضل: أمالي الصدوق ص ٧٤٧، وراجع: بحار الأنوار ج ١٠ ص ٤٠١، مفتاح الكرامه ج ٩ ص ١٩٠.

٩٦. خوف: أصل واحد يدل على الذعر والفرع، يقال: خفت الشيء خوفاً وخيفه: معجم مقاييس اللغة ج ٢ ص ٢٣٠، إن

ص: ٣٣١

الأصل الواحد في هذه المادّة هو ما يقابل الأمن، ويعتبر في الخوف توقّع ضرر مشكوك والظنّ بوقوعه: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹، خشى: إنّ الأصل الواحد في هذه المادّة هو المراقبه والوقايه مع الخوف، بأن يراقب أعماله ويتقى نفسه مع الخوف والملاحظه: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.

۹۷. ریشه خشى و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ریشه خ و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیت دارند. زیرا مقام خشیت مقامی است که فقط کسانی به آن می رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده اند.

۹۸. عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه لفاطمه عليها السلام: يا بُنَيَّة، بأبي أنتِ وأُمِّي، أرسلني إلى بعلك فادعيه لي، فقالت للحسن عليه السلام: انطلق إلى أبيك فقل له: إنّ جدّي يدعوك. فانطلق إليه الحسن فدعاه، فأقبل أمير المؤمنين حتّى دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله... يا عليّ، ادن منّي، فدنا منه، ثمّ قال: فادخل أذنك في فمي، ففعل، فقال: يا أخي، ألم تسمع قول الله في كتابه: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؟ قال: بلى يا رسول الله... تفسير فرات ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۵۴.

۹۹. ابن عباس و مجاهد و عطاء بر این باورند که این سوره، مکی است، لحن آیات این سوره که درباره معاد و نشانه های وقوع قیامت سخن می گوید، مناسب با سوره های مکی می باشد: (اما قتاده و مقاتل این سوره را مدنی می دانند: تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۱۲۲۳، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۲۶۶).

در واقع کسانی که این سوره را مدنی می دانند به این حدیث استدلال کرده اند: «عن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) قلت يا رسول الله، انى لراء عملى ؟ قال: نعم تلك الكبار الكبار ؟ قال: نعم قلت الصغار الصغار؟».

آنان می گویند: ابوسعید در مدینه و در سال سوم مسلمان شد، پس نازل شدن این سوره در مدینه بوده است.

وقتی ما این حدیث را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که سند این حدیث ضعیف است. این سند حدیث است: (حدثنا أبو زرعه وعلى بن عبد الرحمن بن محمّد بن المغیره المعروف بعلان المصرى قالاً: حدثنا عمرو بن خالد الحرانى، حدثنا ابن لهيعة، أخبرني هشام بن سعد عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي سعيد الخدري).

آری، «ابن لهيعة» در این سند ذکر شده است. درباره او در کتاب های بررسی احادیث چنین می خوانیم: (ابن لهيعة ذاهب الحديث و كان يحيى بن سعيد لا يراه شيئا و ضعفه يحيى بن معين و كان يدلّس عن ضعفا: الموضوعات ج ۱ ص ۳۹۵).

با توجه به این مطلب، این حدیث، حدیث ضعیفی می باشد. پس ما همان سخن ابن عباس و مجاهد و عطاء را قبول می کنیم که می گویند: این سوره مکی است.

١٠٠. (يومئذ تحدث أخبارها): اى تخبر بما عمل على ظهرها تقول عمل كذا وكذا، يوم كذا و كذا، فهذه أخبارها: بحار الأنوار ج ٧ ص ٩٧، مجمع البيان ج ١٠ ص ٤١٩، فتح القدير ج ٥ ص ٤٨٠، روح المعاني ج ٣٠ ص ٢١٠.

١٠١. كان على عليه السلام اذا فرغ من بيت المال صلى فيه ركعتين ج ٢٣ ص ٦٠.

١٠٢. حسبى لا ابالى ان لا اسمع من القرآن غيرها...: روح المعاني ج ١٥ ص ٤٣٨.

١٠٣. اليس معك (اذا زلزلت)، قال: بلى، قال: ربع القرآن...: مسند احمد ج ٣ ص ٢٢١، سنن الترمذى ج ٤ ص ٢٤٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٤٧، مجمع البيان ج ١٠ ص ٤١٦، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٤٧.

ص: ٣٣٢

١٠٤. روى عن سعيد بن جبير عن ابن عباس أنه قال بينما أنا فى الحجره جالس إذ أتانى رجل فسأل عن العاديات ضبحا فقلت له الخيل حين تغير فى سبيل الله ثم تأوى إلى الليل فيصنعون طعامهم و يورون نارهم فانفتل عنى و ذهب إلى على بن أبى طالب (ع) و هو تحت سقايه زمزم فسأله عن العاديات ضبحا فقال سألت عنها أحدا قبلى قال نعم سألت عنها ابن عباس فقال الخيل حين تغير فى سبيل الله قال فاذهب فادعه لى فلما وقف على رأسه قال تفتى الناس بما لا علم لك به و الله إن كانت لأول غزوه فى الإسلام بدر و ما كانت معنا إلا فرسان فرس للزبير و فرس للمقداد بن الأسود فكيف تكون العاديات الخيل بل العاديات ضبحا الإبل من عرفه إلى مزدلفه و من مزدلفه إلى منى قال ابن عباس فرغبت عن قولى و رجعت إلى الذى قاله على: مجمع البيان ج ١٠ ص ٨٠٣.

١٠٥. والاصح الأشهر انه ميزان واحد لجميع الامم ولجميع الاعمال كفتاه كاطباق السموات والارض...: روح المعانى ج ١٧ ص ٥٤.

١٠٦. يا دنيا يا دنيا، إليك عنى، أبى تعرّضت أم إلى تشوّقت؟ لا- حان حينك، هيهات، غزى غيرى، لا- حاجه لى فيك، قد طلقتك ثلاثاً لا رجعه فيها...: نهج البلاغه ج ٤ ص ١٧، خصائص الأئمه ص ٧١، روضه الواعظين ص ٤٤١، كنز الفوائد ص ٢٧٠، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٣٧١، ذخائر العقبى ص ١٠٠، مشكاه الأنوار ص ٤٦٨، عدّه الداعى ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٣٣ ص ٢٧٥، شرح نهج البلاغه ج ١٨ ص ٢٢٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٢٤ ص ٤٠١، كشف الغمّه ج ١ ص ٧٦، ينابيع المودّه ج ١ ص ٤٣٨.

١٠٧. إنّ الله اكرم واجل من ان يطعمكم طعاماً فيسوّغكموه ثم يسالكم عنه...: المحاسن ج ٢ ص ٤٠٠، الكافى ج ٦ ص ٢٨٠، وسائل الشيعه ج ٢٤ ص ٢٩٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٥٣.

١٠٨. (والعصر، ان الانسان لفى خسر): العصر عصر خروج القائم...: كمال الدين ص ٦٥٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٢١٤، تفسير الصافى ج ٥ ص ٣٧٢، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٦٦.

١٠٩. الخسر: النقصان، والخسران كذلك، والفعل خسر يخسر خسراً، والخاسر: الذى وضع فى تجارته: كتاب العين ج ٤ ص ١٩٥، و راجع: الصحاح ج ٢ ص ٦٤٥، مختار الصحاح ص ٩٩، لسان العرب ج ٤ ص ٢٣٨، التحقيق فى كلمات القرآن ج ٣ ص ٥٢.

١١٠. كلمه ضَرَر كه مصدر ريشه ض ر ر مى باشد و در قرآن يك بار تكرر شده است و كلمه خسران مصدر ريشه خ س ر مى باشد و در قرآن ٣ بار تكرر شده است. شايد بتوان نتيجه گرفت كه تأكيد قرآن به مفهوم خسران سه برابر مفهوم ضرر كردن است.

١١١. (تواصوا بالحق)، اى: بالولايه: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٢١٥، البرهان ج ٥ ص ٧٥٣.

١١٢. أى البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنّ أفضل البقاع ما بين الركن والمقام... ولقى الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافى ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعه ج ١ ص ١٢٢،

مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالی للطوسی ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦.

١١٣. ان ائمه الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله، قد ضلّوا و اضلّوا...: المحاسن ج ١ ص ٩٣، الكافي ج ١ ص ١٨٤، وسائل الشيعة ج ١ ص ١١٩، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٩، البرهان ج ٣ ص ٢٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٣٣.

١١٤. ويل لكل همزه: قال: الذي يغمز الناس و يستحققر الفقراء و قوله (لمزه) الذي يلوى عنقه و راسه و يغضب اذا راى فقيرا و سائلا: تفسير القمى ج ٢ ص ٤٤١، تفسير الصافى ج ٥ ص ٣٧٤، البرهان ج ٥ ص ٧٥٦.

ص: ٣٣٣

١١٥. نار موصده: اى مطبقة، مغلقة، يقال: اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقتة: غريب القرآن ج ١ ص ٤٥٩.

١١٦. فرحمهما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم، وإني قد رحمت آدم وحواء لما شكيا إليّ، فاهبط عليهما بخيمه من خيام الجنّه... الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.

١١٧. و اللام في لايلافٍ للتعليل و الجار و المجرور متعلق عند الخليل بقوله لِيُعْتَبِدُوا و الفاء لما في الكلام من معنى الشرط إذ المعنى أن نعم الله تعالى غير محصوره، فإن لم يعبدوا لسائر نعمه سبحانه فليعبدوا لهذه النعمة الجليله، و لما لم تكن في جواب شرط محقق كانت في الحقيقيه زائده فلا يمتنع تقديم معمول ما بعدها عليها: روح المعاني ج ١٥ ص ٤٧٢.

١١٨. (ويمنعون الماعون)، قال: اختلف فيه، ف قيل هو الزكاه المفروضه، عن على عليه السلام... مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٥٧، البرهان ج ٥ ص ٧٦٩، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٧٨، الماعون: الزكاه: غريب القرآن ج ١ ص ٤٧٣.

١١٩. الذى يؤخرها عن اول الوقت الى اخره من غير عذر... البرهان ج ٥ ص ٧٦٨، جامع احاديث الشيعة ج ٤ ص ١٢٦.

١٢٠. وتصعد الحفظه بعمل العبد مبتهجاً به من خلق حسن وصمت وذكر كثير، تُشَيِّعه ملائكه السماوات السبعه بجماعتهم، فيطوون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه... عدّه الداعى ص ٢٩٩، فلاح السائل ص ١٢٣، مستدرک الوسائل ص ١١٢، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٩.

١٢١. إنها نزلت في العاص بن وائل السهمي، وذكر أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج من المسجد، فالتقيا عند باب بنى سهم، وتحدثا وأناس من صناديد قريش جلوس في المسجد، فلما دخل العاص قالوا: من الذى كنت تحدثت معه؟ قال: ذاك الأبتى: تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ٣٠٧، تفسير البغوى ج ٤ ص ٥٣٤، أسباب نزول القرآن ص ٣٠٦، تفسير معجم البيان ج ١٩ ص ٤٥٩، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٢٠٣، فالقاسم أمه خديجه بنت خويلد، وهو أكبر ولده، وبه يُكْتَى... وعبد الله أيضاً أمه خديجه، ويقال له الطيب والظاهر ولد بعد النبوه ومات صغيراً بمكّه، فقال العاص بن وائل: محمّد أبتى لا يعيش ذكره، فأنزل الله فيه: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ): إمتاع الأسماع ج ٥ ص ٣٣٣، إنه (العاص بن وائل) قال لقريش: سيموت هذا الأبتى غداً فينقطع ذكره: شرح نهج البلاغه ج ٦ ص ٢٨٢، فكان أول من مات من ولده القاسم ثم عبد الله بمكّه، فقال العاص بن وائل السهمي: انقطع ولده فهو أبتى: الطبقات الكبرى ج ١ ص ١٣٣، تاريخ مدينه دمشق ج ٣ ص ١٢٥، أسد الغابه ج ٤ ص ١٨٨، الإصابه ج ٥ ص ٣٨٩، فتح القدير ج ٥ ص ٥٠٤، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ١٦٦، ثم عبد الله، وكان يقال له الطيب ويقال له الطاهر ولد بعد النبوه ومات صغيراً: مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢١٧، المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٣٩٧، البدايه والنهايه ج ٥ ص ٣٢٩، السيره النبويه لابن كثير ج ٤ ص ٦٠٨.

١٢٢. ليله أسرى بي إلى السماء... فينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحه طيبه، فأعجبتني تلك الرائحه، فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحه التى غلبت على روائح الجنّه كلها؟ فقال: يا محمّد، تفّاحه خلقها الله تبارك وتعالى بيده... مدينه المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.

١٢٣. كان النبي صلى الله عليه وآله يكثر تقبيل فاطمه عليها السلام ، فعاتبته على ذلك عائشه ، فقالت: يا رسول الله، إنك لتكثر تقبيل فاطمه ...: تفسير العياشى ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢، فما قبَلتها قطّ إلا وجدت رائحه شجره طوبى منها: تفسير القمى ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢، أُسرى بى إلى السماء ، أدخلنى جبرئيل الجنّه فناولنى تفّاحه ، فأكلتها فصارت نطفه فى ظهرى: ينابيع المودّه ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧، فأنا إذا اشتقت إلى الجنّه سمعت ريحها من فاطمه: الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ص ١١١، بحار

ص: ٣٣٤

الأُنوار ج ٣٧ ص ٦٥، رسول الله صلى الله عليه وآله... فأكلتها ليله أسرى، فعلقت خديجه بفاطمه، فكنت إذا اشتقت إلى رائحه الجَنَّة شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦، كنز العَمال ج ١٢ ص ١٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٣.

١٢٤. إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لفاطمه: إنّ الله تعالى يغضب لغضبِك ويرضى لرضائِك: المستدرک ج ٣ ص ١٥٤، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٠٣، الأحاد والمثاني ج ٥ ص ٣٦٣، المعجم الكبير ج ١ ص ١٠٨ و ج ٢٢ ص ٤٠١، نظم درر السمطين ص ١٧٧، كنز العَمال ج ١٣ ص ٦٧٤، الكامل لابن عدى ج ٢ ص ٣٥١، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، أسد الغابه ج ٥ ص ٥٢٢، ذيل تاريخ بغداد ج ٢ ص ١٤٠، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٥٣٥، الإصابه ج ٨ ص ٢٦٦، إمتاع الأسماع ج ٤ ص ١٩٦، سبل الهدى والرشاد ج ١١ ص ٤٤، ينابيع المودّه ج ٢ ص ٥٦، ١٣٢، شرح الأخبار ج ٣ ص ٢٩، الاحتجاج ج ٢ ص ١٠٣، يا فاطمه، إنّ الله ليغضب لغضبِك ويرضى لرضائِك: الأُمالي للصدوق ص ٤٦٧، روضه الواعظين ص ١٤٩، الأُمالي للطوسي ص ٤٢٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠، ٢٢، ٤٤، ٥٣، كنز العَمال ج ١٢ ص ١١١، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، كشف الغمّه ج ٢ ص ٨٥.

١٢٥. يا ربّ شيعة عليّ، أراهم قد صرفوا تلقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فيقول له الملك: إنّ الله يقول لك: قد وهبتهم لك يا محمّد وصفححت لك عن ذنوبهم... الأُمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأُمالي للطوسي ص ٦٧، تفسير فرات ص ٢٥٩، بشاره المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.

١٢٦. اين بت، همان بُيتي است که در جنگ احد مشرکان نام او را می بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، اما در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: ای هبل! سربلند و سرافزار باشی.

١٢٧. ثمّ اتّخذوا العزّي، وسُمّي بها عبد العزّي بن كعب، وكان الذي اتّخذها ظالم بن أسعد، وكانت بواد من نخله الشاميه يقال له: حراض... خزانه الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩، كانت العزّي أحدث من اللّات، وكان الذي اتّخذها ظالم بن سعد بوادی نخله... فتح الباری ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، وراجع: تاج العروس ج ٨ ص ١٠١.

١٢٨. ثمّ اتّخذوا اللّات بالطائف، وكانت صخره مربّعه، وكان يهودى يلت عندها السويق... خزانه الأدب ج ٧ ص ٢٠٩، وكان اللّات بالطائف لثيف على صخره، وكانوا يسترون ذلك البيت ويضاهون به الكعبه، وكان له حجه وكسوه، وكانوا يحزّونها واديه: كتاب المحبر ص ٣١٥، وراجع: فتح الباری ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩.

١٢٩. فكان أقدمها مناه، وسُمّيَت العرب عبد مناه وزيد مناه. وكان منصوباً على ساحل البحر، وكانت العرب جميعاً تعظّمه... خزانه الأدب ج ٧ ص ٢٠٨، إنّ عمرو بن لحي نصب مناه على ساحل البحر ممّا يلي قديد، فكانت الأزرد وغسّان يحزّونها ويعظّمونها... فتح الباری ج ٣ ص ٣٩٩، عمده القارئ ج ١٩ ص ٢٠٣، تحفه الأحوذى ج ٨ ص ٢٤٢، التمهيد لابن عبد البرّ ج ٢ ص ٩٨، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٢٧٢.

١٣٠. وكانت أعظم الأصنام عند قريش، وكانت تطوف بالكعبه وتقول: واللّات والعزّي ومناه الثالثه الأخرى... خزانه الأدب ج ٧

ص ٢٠٩، وراجع: معجم البلدان ج ٤ ص ١١٦، جامع البيان للطبري ج ٢٧ ص ٧٧، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ٩ ص ١٥٧، فتح الباري ج ٨ ص ١٩٣.

١٣١. أول شهيد استشهد في الإسلام سمّيه أمّ عمّار، طعنها أبو جهل في قلبها بحربه فقتلها: الاستيعاب ج ٤ ص ١٨٦٤، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٦٤، البدايه والنهايه ج ٣ ص ٧٦، كانت بنو مخزوم يخرجون بعديار بن ياسر وأبيه وأمه، وكانوا أهل بيت إسلام، إذا حميت الظهره يعدّونهم برمضاء مكّه: البدايه والنهايه ج ٣ ص ٧٦، السيره النبويه لابن هشام ج ١ ص ٢١١، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٩٤.

ص: ٣٣٥

١٣٢. لما قبل رسول الله من غزاه خيبر و انزل الله سورة الفتح، قال: يا علي، يا فاطمه، اذا جاء نصر الله والفتح... البرهان ج ٥ ص ٧٨٩، مناقب آل ابي طالب ج ١ ص ٢٠١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧١.

١٣٣. فكان يطعن في النبي وقال الباطل وقال: أنا لم نزل نعالجه من الجنون فيرجع القوم... مناقب آل ابي طالب ج ١ ص ٥١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٠٢.

١٣٤. باليدان على المعنى المعروف و الكلام دعا بهلاكهما و قوله سبحانه: و تب دعا بهلاك كله: روح المعاني ج ١٥ ص ٥٠٠

١٣٥. قال ابن جبير: حماله الخطايا و الذنوب منقولهم: فلان يحطب على ظهره اذا كان يكتسب الاثام و الخطايا. روح المعاني ج ١٥ ص ٥٠٠

١٣٦. قال الزجاج في قوله تعالى: في جيدها جبل من مسد: جاء في التفسير انها سلسله طولها سبعون ذراعاً يسلك بها في النار: لسان العرب ج ٣ ص ٤٠٣.

١٣٧. ان المشركين قالوا لرسول الله: انسب لنا ربك، فانزل الله تعالى: (قل هو الله احد...): اسباب النزول للواحدى ص ٣٠٩، وراجع: التوحيد للصدوق ص ٩٣، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٠، ج ٨٧ ص ٥٣، مسند احمد ج ٥ ص ١٣٤، سنن الترمذى ج ٥ ص ١٢١، المستدرک للحاكم ج ٢ ص ٥٤٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٤٦، فتح البارى ج ٨ ص ٥٧٨.

١٣٨. رأيت الخضر في المنام قبل بدر بليته، فقلت له: علمنى شيئاً أنصُر به على الأعداء، فقال: قل: يا هو، يا من لا هو إلا هو. فلما أصبحت قصصتها على رسول الله...: التوحيد للصدوق ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٢ و ج ١٩ ص ٣١٠ و ج ٥٨ ص ٢٤٢، عدّه الداعى ص ٢٦٣، الفصول المهمه ج ١ ص ١٣٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٠٠.

١٣٩. معناه المعبود الذى أله الخلق عن درك ماهيته والإحاطه بكيفيته. ويقول العرب: أله الرجل إذا تحير في الشيء فلم يحط به علماً، ووله إذا فرغ إلى شيء مما يحذره ويخافه، فالإله هو المستور عن حواس الخلق: التوحيد للصدوق ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٢، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٨٦، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٣٨٩، التفسير الصافى ج ٥ ص ٣٩١ و ج ٧ ص ٥٧٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٠٨، البيان للسيد الخوئى ص ٤٢٦.

١٤٠. وقد سئل الصادق عليه السلام عن قول الله: (وَ أَنْ إِلِي رَيْكَ الْمُنتَهَى)، قال: إذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا: الهدايه للصدوق ص ١٤، المحاسن ج ١ ص ٢٣٧، الكافي ج ١ ص ٩٢، الاعتقادات في دين الإماميه للصدوق ص ٤٢، التوحيد للصدوق ص ٤٥٦، روضه الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعه ج ١٦ ص ١٩٤، مشكاه الأنوار ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٤ و ج ٨٨ ص ٦٨، تفسير القمى ج ٢ ص ٣٣٨، عن أبى جعفر عليه السلام أنه قال: تكلموا في خلق الله ولا تتكلموا في الله، فإن الكلام في الله لا يزيد إلا تحيراً. وفي روايه أخرى عن حريز: تكلموا في كل شيء ولا تتكلموا في ذات الله: الكافي ج ١ ص ٩٢، التوحيد للصدوق ص ٥٤٥، روضه الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعه ج ١٦ ص ١٩٦.

١٤١. كان محمّد بن الحنفية رضى الله عنه يقول: الصمد القائم بنفسه الغنى عن غيره: التوحيد للصدوق ص ٩٠، معانى الأخبار

ص ٧، وراجع: المصباح للكفعمي ص ٣٢٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٣، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٨٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩١، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧١١، والله جل ثناؤه الصمد، لأنه يصمد إليه عباده بالدعاء والطلب: معجم مقاييس اللغة ج ٣ ص ٣٠٩.

١٤٢. سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمه للحزب العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.

١٤٣. فامسك عنه القول فقال رسول الله: كذلك ربي كذلك ربي كذلك ربي، فلما قال ذلك، قال اركع يا محمد...: علل الشرايع ج ٢ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٦٧، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ٢١، البرهان ج ٣ ص ٤٨٩.

١٤٤. ان الله عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون...: الكافي ج ١ ص ٩١، التوحيد ص ٢٨٣، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٤، تفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩٣، البرهان ج ٥ ص ٨١٠.

ص: ٣٣٦

١٤٥. أيكم يصوم الدهر؟ فقال سلمان: أنا يا رسول الله، فقال رسول الله: فأيكم يحيى الليل؟ فقال سلمان: أنا يا رسول الله.... مه يا فلان، أتى لك بمثل لقمان الحكيم؟ سله فإنه يُنبئك: الأملَى للصدوق ص ٨٦، فضائل الأشهر الثلاثة ص ٥٠، معانى الأخبار ص ٢٣٥، روضه الواعظين ص ٢٨١، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٥٨، غايه المرام ج ٦ ص ١٤٣.

١٤٦. كان ابى يقول: قل هو الله احد، ثلث القرآن و قل يا ايها الكافرون، ربع القرآن: الكافى ج ٢ ص ٦٢١، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٨٠، مستدرک الوسائل ج ٤ ص ١٩١، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ١٤٠.

١٤٧. اليس معك (اذا زلزلت)، قال: بلى، قال: ربع القران...: مسند احمد ج ٣ ص ٢٢١، سنن الترمذى ج ٤ ص ٢٤٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٤٧، مجمع البيان ج ١٠ ص ٤١٦، نور الثقلين ج ٥ ص ٦٤٧.

١٤٨. نزل القرآن باياك اعنى واسمعى يا جاره: الكافى ج ٢ ص ٦٣١، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٨٠، مجمع البيان ج ٧ ص ٤٦٥.

١٤٩. وقيل التعبير عنه بذلك لأن جرمه مظلم و إنما يستتير من ضوء الشمس و وقوبه على القولين المحاق فى آخر الشهر و المنجمون يعدونه نحسا و لذلك لا تشتغل السحره بالسحر المورث للمرض إلا فى ذلك الوقت: تفسير ابى السعود ج ٩ ص ٢١٥، روح المعانى ج ٣٠ ص ٢٨١.

١٥٠. من قرأها عند النوم كان فى حرز الله تعالى حتى يصبح وهى عوده من كل الم ووجع و آفه: البرهان ج ٥ ص ٨١٧.

١٥١. كان حمقى الأعراب فى الجاهليه يعلّقون كعب الأرنب فى الرجل كالمعاده، ويزعمون أنّ من علّقه لم تضرّه عين ولا سحر ولا آفه، لأنّ الجنّ تمتطى الثعالب والظباء والقنافذ، وتجنب الأرنب لمكان الحيض، هو من أولئك الحمقى: لسان العرب ج ٨ ص ١٢٣.

١٥٢. أنّ النبى... كان كثيرا ما يعوذ الحسن و الحسين بهاتين السورتين: بحار الأنوار ج ٦٠ ص ١٤، مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٩٤، نور الثقلين ج ٥ ص ٧١٧.

١٥٣. وأخرج جويرى عن ابن عباس قال نزلت فى النضر بن الحارث اشترى قنيه و كان لا يسمع بأحد يريد الاسلام إلا انطلق به إلى قينته فيقول أطعميه واسقيه و غنيه هذا خير مما يدعوك إليه محمّد من الصلاه و الصيام و أن تقاتل بين يديه فنزلت: تفسير الجلالين ص ٦٢٣.

١٥٤. أنّ النبى... كان كثيرا ما يعوذ الحسن و الحسين بهاتين السورتين: بحار الأنوار ج ٦٠ ص ١٤، مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٩٤، نور الثقلين ج ٥ ص ٧١٧.

١٥٥. للاطلاع أكثر فى تفسير آيات هذا الجزء من القرآن، راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ١٠ ص ٢٤١، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٧١٠، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٢٤٠، روض الجنان وروح الجنان ج ٢٠ ص ١٠٨، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٣٩٦، التفسير الصافى ج ٥ ص ٢٧٥، البرهان ج ٥ ص ٥٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩٣، جامع البيان ج ٣٠ ص ١٠، تفسير السمرقندى ج ٣ ص ٥١٥، تفسير ابن زنين ج ٥ ص ٨٣، تفسير السمعانى ج ٦ ص ١٣٨، معالم التنزيل ج ٤ ص ٤٣٧، مدارك

التنزيل ج ٤ ص ٣١١، زاد المسير ج ٨ ص ١٦٠، تفسير الرازي ج ٣٢ ص ٧٢، تفسير العز بن عبد السلام ج ٣ ص ٤١٠، تفسير
البيضاوي ج ٥ ص ٤٤٠، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٤٠١، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٤٩٣، الدر المنثور ج ٦ ص ٣٠٧، فتح
القدير ج ٥ ص ٣٥٦، روح المعاني ج ٣٠ ص ١٢

ص: ٣٣٧

- ١ . الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠هـ) ، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به ، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣هـ .
- ٢ . إحقاق الحق وإزهاق الباطل ، القاضي نور الله بن السيد شريف الشوشتری (ت ١٠١٩هـ) ، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤١١هـ .
- ٣ . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن علي بن أحمد الواحدی النيسابوری (ت ٤٦٨هـ) ، تحقيق: كمال بسيوني زغلول ، بيروت : دار الكتب العلميه .
- ٤ . الاستبصار فيما اختلف من الأخبار ، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ) ، تحقيق : السيد حسن الموسوي الخراسان ، طهران : دار الكتب الإسلاميه .
- ٥ . الأصفى في تفسير القرآن، محمد محسن الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١هـ) ، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميه، قم: مكتب الإعلام الإسلامی، الطبعة الأولى، ١٣٧٦هـ .
- ٦ . الاعتقادات وتصحيح الاعتقادات ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : عاصم عبد السيد ، قم : المؤتمر العالمي لألفيه الشيخ المفيد ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣هـ .
- ٧ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩هـ .
- ٨ . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملی الشقرايی (ت ١٣٧١هـ) ، إعداد: السيد

حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ .

٩ . أمالي المفيد ، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق: حسين أستاذ ولى وعلى أكبر الغفارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

١٠ . الأمالى، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : دار الثقافه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

١١ . الأمالى ، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : مؤسسسه البعثه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١٢ . الإمامه والتبصره من الحيره ، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمى (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق: محمد رضا الحسينى ، قم : مؤسسسه آل البيت ، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ هـ .

١٣ . أحكام القرآن، أبو بكر أحمد بن على الرازى الجصاص (ت ٣٧٠ هـ) .

١٤ . أضواء البيان، الشنقى (ت ١٣٩٣ هـ) ، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ هـ .

١٥ . تفسير البيضاوى، عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازى البيضاوى (ت ٦٨٢ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

١٦ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمد بن محمد بن محمد تقى المجلسى (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .

١٧ . البحر المحيط ، محمد بن يوسف بن حيان الأندلسى الغرناطى (ت ٧٤٥ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١٤١٣ هـ .

١٨ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

١٩ . البرهان فى تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : مؤسسسه البعثه ، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .

٢٠ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمى المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ) ، قم : مكتبه آيه الله المرعشى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٢١ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمد بن محمد مرتضى الحسينى الزيدى (ت ١٢٠٥ هـ) ، تحقيق : على الشيرى ،

١٤١٤ هـ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٢ . تفسير الصافي (الصافي في تفسير القرآن) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)

ص: ٣٣٩

(ت ١٠٩١ هـ) ، طهران : مكتبة الصدر ، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.

٢٣ . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت ٣١٠ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

٢٤ . تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، ١٤١٥ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٥ . التبيان ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : أحمد حبيب قصير العامللي ، النجف الأشرف : مكتبة الأمين .

٢٦ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمد الحسن بن علي الحرّاني المعروف بابن شُعبه (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ .

٢٧ . تذكرة الفقهاء، الحسن بن يوسف بن مطهر الحلّي المعروف بالعلامة الحلّي (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم : مؤسسه آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ .

٢٨ . تفسير ابن عربي، عبد الله محمد بن علي بن محمد بن أحمد بن عبد الله محيي الدين بن عربي الحاتمي (ت ٦٣٨ هـ).

٢٩ . تفسير ابن كثير ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمد أحمد عاشور ، ومحمد إبراهيم البنا ، القاهرة : دار الشعب .

٣٠ . تفسير الإمامين الجلالين، المحلّي وجلال الدين السيوطي (ت ٨٦٤ هـ) ، تحقيق مروان سوار، بيروت : دار المعرفة.

٣١ . التفسير الأمثل ، ناصر مكارم الشيرازي وآخرون ، طهران : دار الكتب الإسلامية .

٣٢ . تفسير الثعالبي (الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمان بن محمد الثعالبي المالكي (ت ٧٨٦ هـ) ، تحقيق : علي محمد معوض ، بيروت : دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

٣٣ . تفسير الثعلبي (الكشف و البيان عن تفسير القرآن) ، الثعلبي ، (ت ٤٢٧ هـ) ، تحقيق : أبو محمد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ .

٣٤ . تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن) ، الثعلبي ، (ت ٨٧٥ هـ) ، تحقيق : عبد الفتاح ابوسنه، الشيخ عادل احمد عبد الموجود، بيروت : دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

٣٥ . تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي (ت ٣٨٣ هـ) ، تحقيق : محمود مطرجي، بيروت : دار الفكر.

٣٦. تفسير السمعاني، السمعاني (ت ٤٨٩ هـ)، تحقيق: ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عيَّاس، الرياض: دار الوطن، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.

ص: ٣٤٠

- ٣٧ . تفسير العزّ بن عبد السلام، عزّ الدين بن عبد العزيز بن عبد السلام السلمى الدمشقى الشافعى (ت ٦٦٠هـ)، تحقيق: عبد الله بن إبراهيم الوهبي، بيروت: دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ..
- ٣٨ . تفسير العياشى، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأولى، ١٣٨٠هـ.
- ٣٩ . تفسير القرآن العظيم مسنداً عن الرسول (تفسير ابن أبى حاتم)، عبد الرحمن أبى حاتم الرازى (ت ٣٢٧هـ)، تحقيق: أحمد عبد الله عمّار زهرانى، المدينة المنوّرة: مكتبة الدار، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
- ٤٠ . تفسير القرآن الكريم (تفسير شبّر)، السيّد عبد الله شبّر (ت ١٤٢٢هـ)، تحقيق: حامد حفى داوود، طبع ونشر: السيّد مرتضى الرضى، الطبعة الثالثة، ١٩٦٦م.
- ٤١ . تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت ٦٧١هـ)، تحقيق: محمّد عبد الرحمان المرعشلى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية، ١٤٠٥هـ.
- ٤٢ . تفسير القمّى، على بن إبراهيم القمّى، (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوى الجزائرى، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤هـ.
- ٤٣ . تفسير الميزان (الميزان فى تفسير القرآن)، محمّد حسين الطباطبائى (ت ١٤٠٢هـ)، قم: مؤسّسه إسماعيليان، الطبعة الثانية، ١٣٩٤هـ.
- ٤٤ . تفسير النسفى، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفى (ت ٥٣٧هـ).
- ٤٥ . تفسير أبى السعود (إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم)، أبو السعود محمّد بن محمّد العمادى (ت ٩٥١هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- ٤٦ . تفسير أبى حمزه الثمالى، أبو حمزه ثابت بن دينار الثمالى (ت ١٤٨هـ)، تحقيق: عبد الرزّاق محمّد حسين حرز الدين، قم: مطبعة الهادى، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ.
- ٤٧ . تفسير فرات الكوفى، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق ٤هـ)، تحقيق: محمّد كاظم المحمودى، طهران: وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
- ٤٨ . تفسير مجاهد، أبو الحجاج مجاهد بن جبر التابعى المكى المخزومى (ت ١٠٤هـ)، تحقيق: عبد الرحمان الطاهر السورتى، إسلام آباد: مجمع البحوث الإسلاميه.
- ٤٩ . تفسير مقاتل بن سليمان، مقاتل بن سليمان (ت ١٥٠هـ)، تحقيق: أحمد فريد، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى،

١٤٢٤ هـ

ص: ٢٤١

٥٠. تفسير نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعه العروسي الحويزي (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ .

٥١. تنزيل الآيات على الشواهد من الآيات، محبّ الدين الأفندي (ت ١٠١٦ هـ)، سوريا: شركه مكتبه مصطفى البابي الحلبي وأولاده.

٥٢. التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

٥٣. تهذيب الأحكام في شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوي ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٦٤ ش .

٥٤. جامع أحاديث الشيعة ، السيّد البروجردي (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

٥٥. جامع بيان العلم وفضله ، أبو عمر يوسف بن عبد البر النمري القرطبي (ت ٤٦٣ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه .

٥٦. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ، علي بن موسى الحلّي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : جواد القيومي ، قم : مؤسسه الآفاق ، الطبعة الأولى، ١٣٧١ ش .

٥٧. جوامع الجامع ، الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ) ، طهران: مؤسسه الطبع والنشر التابعه لجامعه طهران ، ١٣٧١ ش .

٥٨. الجواهر السنيه في الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، قم: مكتبه المفيد.

٥٩. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفي (ت ١٢٦٦ هـ) ، بيروت : مؤسسه المرتضى العالميه .

٦٠. الحدائق الناضره في أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦ هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيرواني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين .

٦١. حليه الأبرار في أحوال محمّد وآله الأطهار ، هاشم البحراني ، تحقيق : غلام رضا مولانا البروجردى ، قم : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، ١٤١٣ هـ .

٦٢. الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٦٣. خزانه الأدب، البغدادي (ت ١٠٩٣ هـ)، تحقيق: محمّد نبيل طريفي، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة

الأولى، ١٩٩٨ م .

٦٤ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميّه .

٦٥ . الدرّ المنثور في التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٦٦ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر فيضي ، مصر : دارالمعارف ، الطبعة الثالثه ، ١٣٨٩ هـ .

٦٧ . دلائل الإمامه ، محمّد بن جرير الطبري (ت ٣١٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قم : مؤسّسه البعثه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

٦٨ . روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الالوسي) ، محمود بن عبد الله الالوسي (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٦٩ . روض الجنان وروح الجنان (تفسير أبو الفتوح رازي) ، حسين بن علي الرازي (ق ٦ هـ) ، مشهد : آستان قدس رضوي ، الطبعة الأولى ، ١٣٧١ ش .

٧٠ . زاد المسير في علم التفسير ، عبد الرحمان بن علي القرشي البغدادي (ابن الجوزي) (ت ٥٩٧ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد الله ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

٧١ . زبده التفاسير ، المولى فتح الله بن شكر الله الكاشاني (ت ٩٨٨ هـ) .

٧٢ . سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد ، الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ٩٤٢ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٧٣ . سعد السعود ، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : مكتبة الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٣ هـ . ش .

٧٤ . سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ٢٧٥ هـ) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

٧٥ . السيره الحلبيّه ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ١١ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٧٦ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصرويّ الدمشقيّ (ابن كثير) (ت ٧٤٧ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار

إحياء التراث العربي .

ص: ٣٤٣

٧٧. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣هـ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢هـ .
٧٨. الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربيّه) ، أبو نصر إسماعيل بن حمّاد الجوهري (ت ٣٩٨هـ) ، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطار ، بيروت : دار العلم للملايين ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٠هـ .
٧٩. صحيح ابن حبان ، على بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤هـ .
٨٠. عدّه الداعى ونجاه الساعى ، أبو العبّاس أحمد بن محمد بن فهد الحلّى الأسدى (ت ٨٤١هـ) ، تحقيق : أحمد موحدى ، طهران : مكتبه وجدانى .
٨١. علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تقديم : السيد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبة الحيدريه .
٨٢. عوائد الأيّام ، العلّامه المولى أحمد بن محمد مهدي النراقى (ت ١٢٤٥هـ) ، تحقيق : مركز الدراسات والأبحاث الإسلاميه ، قم : مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧هـ .
٨٣. عيون أخبار الرضا (ع) ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١٤٠٤هـ ، بيروت : مؤسسه الأعلمى للمطبوعات .
٨٤. عيون الأثر فى فنون المغازى والشمائل والسير (السيره النبويه لابن سيد الناس) ، محمّد عبد الله بن يحيى بن سيد الناس (ت ٧٣٤هـ) ، بيروت : مؤسسه عزّ الدين ، ١٤٠٦هـ .
٨٥. غايه المرام وحبّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧هـ) ، تحقيق : السيد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢هـ .
٨٦. الغدير فى الكتاب والسّنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ١٣٩٠هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثه ، ١٣٨٧هـ .
٨٧. الغيبه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهرانى ، وعلى أحمد ناصح ، قم : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١هـ .
٨٨. فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٣٧٩هـ .

٨٩. فتح القدير الجامع بين فني الروايه والدرايه من علم التفسير، محمد بن علي بن محمد الشوكاني

ص: ٣٤٤

(ت ١٢٥٠هـ).

٩٠. الفصول المهمّة في معرفه أحوال الأئمّه ، عليّ بن محمّد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥هـ) ، بيروت : مؤسسه الأعلمی .

٩١. فضائل أمير المؤمنين، أبو العباس أحمد بن محمّد بن عقده الكوفي (ت ٣٣٣هـ) ، تحقيق عبد الرزاق محمّد حسين فيض الدين .

٩٢. فقه القرآن ، سعيد بن عبد الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (ت ٥٧٣هـ) ، تحقيق : أحمد الحسيني ، قم : مكتبه آيه الله المرعشي النجفي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٧هـ .

٩٣. الكافي ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٩هـ .

٩٤. الكامل في التاريخ ، أبو الحسن علي بن محمّد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ٦٣٠هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨هـ .

٩٥. كتاب الغيبه ، الشيخ ابن أبي زينب محمّد بن إبراهيم النعماني (ت ٣٤٢هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : مكتبه الصدوق ، ١٣٩٩هـ .

٩٦. كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی .

٩٧. الكشّاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل ، محمود بن عمر الزمخشري (ت ٥٣٨هـ) ، بيروت : دار المعرفه .

٩٨. كشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس ، إسماعيل بن محمّد العجلوني الجراحي (ت ١١٦٢هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١٤٠٨هـ .

٩٩. كشف الغمّه في معرفه الأئمّه ، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلّاتي ، بيروت : دار الكتاب الإسلامی ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١هـ .

١٠٠. كمال الدين وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥هـ .

١٠١. كنز الدقائق ، محمّد بن محمّد رضا المشهدي ، قم : جماعه المدرّسين .

١٠٢. كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علي المتّقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥هـ) ، ضبط وتفسير :

الشيخ بكرى حيانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤتسه الرساله ،

ص: ٣٤٥

الطبعة الأولى ، ١٣٩٧ هـ .

١٠٣ . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصري (ت ٧١١ هـ) ، بيروت : دار صادر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

١٠٤ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى والسيد فضل الله اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٨ هـ .

١٠٥ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٠٦ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقى (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق: السيّد مهدي الرجائى ، قمّ : المجمع العالمى لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

١٠٧ . المحبّر ، محمّد بن حبيب الهاشمى البغدادى (ت ٢٤٥ هـ) ، بيروت : دار الافاق الجديده ، ١٣٦١ هـ .

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل ، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفى (ت ٥٣٧ هـ) .

١٠٩ . المزار ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى الحارثى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق: محمّد باقر الأبطحى ، قمّ : المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

١١٠ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق: مؤسس آل البيت ، قمّ : مؤسس آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١١١ . المستدرک على الصحيحين ، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (ت ٤٠٥ هـ) ، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١١٢ . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ق ٥ هـ) ، تحقيق: أحمد المحمودى ، طهران : مؤسس الثقافة الإسلاميه لكوشانبور ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١١٣ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١١٤ . مسند الشاميين ، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : مؤسس الرسالة ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١١٥ . مسند الشهاب ، أبو عبد الله محمّد بن سلامه القضاعى (ت ٤٥٤ هـ) ، تحقيق: حمدى عبد المجيد

السلفى ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

١١٦ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦١ هـ .

١١٧ . معالم التنزيل ، أبو محمّد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت ٥١٦ هـ) ، بيروت : دار المعرفه .

١١٨ . معجم أحاديث الإمام المهدي (ع) ، تحقيق : الهيئه العلميه فى مؤسسه المعارف الإسلاميه ، قم : الهيئه العلميه فى مؤسسه المعارف الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١١٩ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع .

١٢٠ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٤ هـ .

١٢١ . معجم مقاييس اللغه ، أحمد بن فارس (ت ٣٩٥ هـ) ، مصر : شركه مكتبه مصطفى البابى وأولاده .

١٢٢ . مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم ، ميرزا محمّد الموسوى الإصفهاني ، تحقيق : السيد على عاشور ، بيروت : مؤسسه الأعلمي للطبوعات ، الطبعة الأولى ، ١٤٢١ هـ .

١٢٣ . الملاحم والفتن (التشريف بالمنن فى التعريف بالفتن) ، على بن موسى الحلّى (ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق ونشر : مؤسسه صاحب الأمر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٦ هـ .

١٢٤ . مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن على بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعه العلميه .

١٢٥ . المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى (ت ٥٩٧ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٢٦ . منتهى المطلب فى تحقيق المذهب ، الحسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامة الحلّى (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق : قسم الفقه فى مجمع البحوث الإسلاميه ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٢٧ . المهذب ، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسى (ت ٤٨١ هـ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، ١٤٠٦ ش .

١٢٨ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّى (ت ٥٩٨ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام

المهدى عج ، قمّ : مؤسسه الإمام المهدى عج ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

ص: ٣٤٧

١٢٩ . النهايه فى غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزرى المعروف بابن الأثير (ت ٦٠٦هـ) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوى ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعه ، ١٣٦٧ ش .

١٣٠ . نهج الإيمان ، على بن يوسف بن جبر (ق ٥٧هـ) ، تحقيق : السيد أحمد الحسينى ، مشهد : مجتمع الإمام الهادى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨هـ .

١٣١ . الوافى ، محمّد محسن بن مرتضى الفيض الكاشانى (ت ١٠٩١هـ) ، تحقيق : ضياء الدين الحسينى الإصفهانى ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين على ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦هـ .

١٣٢ . وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملى (ت ١١٠٤هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤هـ .

١٣٣ . ينابيع المودّه لذوى القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفى (ت ١٢٩٤هـ) ، تحقيق : على جمال أشرف الحسينى ، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٦هـ .

به شیوه تدوین و ویژگی های مهم این تفسیر، اشاره می شود:

* اول: سبک دیالوگ: متن کتاب به صورتی است که گویا انسان امروزی با خدا گفتگو می کند. این سبک نوشتار را بعد از نظرسنجی فراوان از جوانان، برگزیدیم.

* دوم: بیان ساده و روان: تلاش شده است تا از پیچیده گویی پرهیز شود و عباراتی که درک آن برای همگان، مشکل است در این کتاب استفاده نشود.

* سوم: مکتب تفسیر روایی: برای تفسیر قرآن، مکتب ها و شیوه های متعددی وجود دارد، من در این کتاب قرآن را در پرتو احادیث اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر نمودم، بر این باور هستم که اهل بیت (علیهم السلام) بهترین مفسران قرآن می باشند و ما باید تفسیر واقعی قرآن را از آنان بیاموزیم چرا که پیامبر از همه مسلمانان خواست تا از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) پیروی کنند.

* چهارم: پرهیز از ابهام گویی: در تفسیر آیات، نظرات و دیدگاه های مختلف بررسی شده است اما از ذکر نظرات بدون نتیجه گیری نهایی پرهیز شده است. هر جا که نظرات مختلف بیان شده است، با بررسی شواهد، یک نظر به عنوان نظر نهایی و صحیح تر، انتخاب شده است، البته بیان دیدگاه های مختلف در پیوست ها ذکر شده است. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۱۱-۱۲ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* پنجم: استقلال در تفسیر سوره ها: بعضی از آموزه ها در سوره های مختلف قرآن تکرار شده است. بعضی از کتاب های تفسیر، یک آموزه را در یک سوره بیان می کنند و در بقیه موارد به آن سوره، ارجاع می دهند، من این شیوه را انتخاب نکردم زیرا می خواستم تفسیر هر سوره، مستقل از سوره های دیگر باشد و کسی نیاز به ارجاع به سوره دیگر نداشته باشد، برای همین ناچار شدم بعضی از آموزه ها را تکرار کنم.

* ششم: آشنایی گام به گام با قرآن: گروه هدف این تفسیر، نسل جوانی است که با قرآن آشنایی زیادی ندارد، برای همین در جلد اول تفسیر تلاش شد سادگی متن و محتوا بیشتر مراعات شود تا مخاطب کم کم با فضای قرآن انس بگیرد.

هدف این بوده است تا کسی که با قرآن، آشنایی کمتری دارد به صورت گام به گام با آموزه های قرآن، آشنایی پیدا کند.

* هفتم: گروه بندی آیات: سوره های طولانی قرآن را با توجه به فضای آیات آن سوره، به فصل های مختلف تقسیم کرده ام و در هر فصل، مجموعه ای از آیات را که به هم پیوستگی داشته اند، بیان نموده ام.

* هشتم: ذکر مستندات: مخاطبان خاص که نیاز به مستندات کتاب دارند، می توانند متن عربی مستندات را که در آخر کتاب آمده است، بیابند، البته متن مستندات به صورت خلاصه آمده است.

* نهم: منابع اصلی و عربی: بیشتر منابع معتبر علوم اسلامی به زبان عربی می باشد، بنابراین بیش از ۹۵ درصد منابع استفاده شده در این تفسیر، کتب عربی می باشند.

* دهم: مراجعه به تفاسیر: برای درک بهتر فضای آیات به بیش از چهل کتاب تفسیری (شیعه و سنی) مراجعه شده است، در مواردی که بین شیعه و اهل سنت اختلاف وجود دارد، نظر شیعه بیان شده است. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۳۰-۳۲-سوره «ص» در جلد دهم مراجعه کنید).

* یازدهم: بررسی احادیث: در میان کتاب های حدیثی، بعضی از احادیث ضعیف به چشم می آیند، سعی کردم که این احادیث شناسایی شود و از اعتماد به آنان، پرهیز شود. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیه ۷۸ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* دوازدهم: پیام کاربردی آیات: تلاش کردم پیام فردی و اجتماعی آیات برای انسان امروزی بیان شود و نگاه کاربردی به آیات وجود داشته باشد، برای مثال در ماجرای «ذوالقرنین» نکات کاربردی برای زندگی امروز بیان کردم. (برای نمونه به آیات ۹۲-۱۰۱ سوره «کهف» در جلد ششم مراجعه کنید).

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان (علیه السلام))
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله))
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن (علیه السلام))
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه (علیها السلام))
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان(علیه السلام))
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا(علیه السلام))
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))
۲۹. آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی(علیه السلام))
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹. حوادث فاطمه (حضرت فاطمه علیها السلام)

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق « فهرست سعد » ۶۶. تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷. تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸. تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹. تحقیق « فهرست ابن الولید ». ۷۰. تحقیق « فهرست ابن قولویه ». ۷۱. تحقیق « فهرست الصدوق ». ۷۲. تحقیق « فهرست ابن عبدون ». ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنین (علیه السلام). ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البکاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه (علیها السلام).

ص: ۳۵۰

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

